

وہایت

بر سر دو راہی

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

مقدمہ:

امروز وہابیوں بہ دو شاخہ تقسیم شدہ اند:

۱۔ سلفی ہای متعصب و تندرو کہ ہمہ مسلمین جہان، جز خود را تکفیر کردہ و

مشرک می شمارند و خون و اموال آنان را مباح می دانند؛ جمود در اندیشہ و

خشونت در سخن و عمل از بارزترین ویژگی ہای آنهاست. از بحث ہای منطقی و

عقلی گریزانند، در افغانستان، عراق، پاکستان و حتی در زادگاہ خود (عربستان) آن

قدر خشونت آفریدند کہ تمام دنیا از آن ہا بیزار شدند و ترسیم بسیار زشتی از اسلام

در جہان ارائه کردند کہ برای زدودن آثار آن باید سال ہا تلاش کرد.

آن ها به پایان عمر خود نزدیک شده اند، و به زودی صحنه ها را ترک می گویند.

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به

افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه

می نشینند.

[۱۰]

نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمرند، و

نه حکم به اباحه اموال و اعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیش تری پیدا

می کنند.

واین طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً

در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود.

شرح مستند این مطالب را در کتابی که در دست دارید مطالعه می فرمایید.

ناشر

[۱۱]

آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک می شود؟!

ده سال پیش از فروپاشی شوروی (۱)، نگارنده کتابی تحت عنوان «پایان عمر

مارکسیسم» (۲) به رشته تحریر درآورد. در آن کتاب بر این نکته تأکید شده بود

که قراین و شواهد موجود گواهی می دهد که «مارکسیسم» به پایان عمر خود

نزدیک شده و به زودی غروب خواهد کرد. در مقدمه کتاب چنین آمده بود:

«به اعتقاد من امروز این واقعیت را که برای بعضی بسیار تلخ و ناگوار و برای بعضی

شاید شگفت آور است، باید بپذیریم که مارکسیسم - و محصول آن کمونیسم - به

پایان عمر شکوفایی خود نزدیک می شود و هم اکنون در سرایشی زوال قرار

گرفته است.

۱. روسیه شوروی در سال ۱۳۷۰ فروپاشید و جمهوری های متحده هر کدام

اعلام استقلال کردند.

۲. این کتاب به وسیله انتشارات «نسل جوان» چاپ و منتشر گردید.

صریحتر بگویم مارکسیسم - از نظر یک جستجوگر آزاد فکر - مکتبی است متعلق

به گذشته که باید کم کم در «بایگانی تاریخ» قرار گیرد!

مارکسیسم تمام تجربه های خود را بکار زده و با ناکامی در انجام تعهدات خود در

برابر جامعه بشری روبرو شده، مارکسیسم از نظر منطقی و فلسفی دیگر یک

مکتب زنده نیست و رؤیاهایی که «مارکس» و «انگلس» و «لنین» برای دنیا

داشتند در بسیاری موارد بدون «تعبیر» مانده یا نادرست از آب درآمده است!

مارکسیسم به تعبیر دیگر، مکتبی است از «مُد» افتاده و کهنه، و جنبه ایده آلیستی

آن امروز به طور کامل آشکار شده است.

مارکسیسم به سوی انزوا و چند دسته ای با دهها شاخه مختلف در کشورهای دنیا،

به شکلی درآمدی است که «مارکسیسم رفیق مائو» هیچ شباهتی به «مارکسیسم

برژنف» ندارد و «کمونیسم رفیق تیتو» با «کمونیسم انورخوجه» و هر دو با «فیدل

کاسترو» و هر سه با... متفاوت است». (۱)

۱. پایان عمر مارکسیسم، صفحه ۱۰ و ۱۱ - این کتاب همان گونه که در بالا آمد

در سال ۱۳۶۰ حدود ۱۰ سال قبل از فروپاشی شوروی نگاشته شد و از طرف

مؤسسه انتشاراتی «نسل جوان» انتشار یافت.

آری همان گونه که پیش بینی شده بود فروپاشی انجام گرفت و روسیه شوروی

مارکسیست با آن همه رجزخوانی ها و ادعاهای بزرگ و اقرار بر این که نظام

سرمایه داری به زودی نابود خواهد شد و مارکسیسم تمام جهان را فتح می کند، از

هم متلاشی شد و به بایگانی تاریخ پیوست!

این پیش بینی نه «علم غیب» بود و نه «کهانت»، بلکه برخاسته از طبیعت

مارکسیسم بود.

اکنون نیز تمام قراین و شواهد نیز نشان می دهد که عمر «وهابی گری افراطی» به

سر آمده و طرفداران و حامیان خود را به سرعت از دست می دهد و به گذشته

تاریخ سپرده می شود، و هم اکنون آثار این فروپاشی نمایان شده است، زیرا در بطن

اصول «وہابیت تندرو» اموری نہفتہ است کہ قابل بقا و دوام بہ خصوص در دنیای

امروز نیست.

این اصول عبارتند از:

۱- خشونت فوق العادہ

۲- تحمیل عقیدہ

۳- تعصب شدید و افراطی

۴- عدم آشنایی بہ ارزش های فرهنگی

[۱۶]

۵- جمود و مخالفت با ہر پدیدہ نوین

۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی

شرح این امور را در بحث های آینده ملاحظه خواهید کرد.

* * *

[۱۷]

خشونت فوق العاده

خشونت فوق العاده وهابی های افراطی، چیزی نیست که بر کسی پوشیده و پنهان

باشد. کشتاری که وهابیت در طول عمر خود از مسلمانان - نه کفار حربی! -

کرده، بسیار وحشتناک است.

سیل خونی که در شهر کربلا از شیعیان به راه انداختند، و غارت اموال، و ویرانگری
شهر کربلا را همه به خاطر دارند.

و از آن عجیب تر، کشتار هولناک طائف و خونریزی وسیع از اهل سنت آن سامان
بود.

این ها نشان می دهد که خشونت در جوهر تعلیمات وهابیت است، و دلیل آن
همان برداشت غلطی است که از کفر و ایمان و توحید و شرک دارند و به آسانی هر
کس را متهم به شرک می کنند و به دنبال آن **اباحه دماء و اموال** است که به
خواست خدا شرح آن خواهد آمد.

امام وهابیان - طبق اسناد قطعی که به آن اشاره خواهیم کرد -

مسلمانان عصر ما را به دو دلیل از مشرکان عصر جاهلیت بدتر می‌شمرد و با چنین

قضاوتی معلوم است، آنها چه بر سر مسلمانان خواهند آورد، نیازی به مراجعه تاریخ

نیست، نگاهی به عصر خودمان بیندازیم.

از جمله میوه‌های تلخ این شجره خشونت، در عصر ما «طالبان» و «سپاه صحابه»

و بعضی از گروه‌های دیگر مانند «القاعده» هستند و دیدیم که هر کدام از این‌ها

چه تصویر زشتی از اسلام در اذهان جهانیان ترسیم کردند و ضربه‌ای را که آنها به

اسلام که در حال پیشروی در جهان است، وارد آوردند ضربه‌ای جبران‌ناپذیر

است.

اجازه دهید نخست کمی طالبان را بشناسیم.

گروه طالبان

در سال ۱۹۹۴ میلادی توسط «ملا محمد عمر» در قسمت جنوبی افغانستان در

شهر «قندهار» تأسیس شد و از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ قسمت معظم کشور

افغانستان را تحت سیطره خود داشت.

حرکت اولیه طالبان به صورت ضعیف در سال های بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ شکل

گرفت. در آن ایام میان افغانستان و شوروی جنگ در گرفته بود و هرج و مرجی که

در فضای افغانستان حاکم بود، فرصتی را برای حرکت طالبان بوجود آورده بود.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی افغانستان توسط اتحادیه جماهیر شوروی به تسخیر درآمد و

در طی این نبرد، نیروهای مجاهدین افغانستان توسط آمریکا حمایت می شدند،

ولی سلطه شوروی بر افغانستان دیری نپایید.

بعد از عقب نشینی نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ میلادی از شهرهایی نظیر

«ازبک» و «تاجیک» گروه های کوچک دیگری نیز به قدرتی نسبی دست یافتند.

در همین ایام بود که نیروی طالبان خود را به عنوان «اسلام خواهان» معرفی کردند.

آنها که اکثر از نژاد «پشتو» بودند، تصمیم گرفتند که بار دیگر حکومت مرکزی را

در کابل تسخیر کنند و در طی این مدت از ناحیه آمریکا تأمین تسلیحاتی

می شدند!

در بدو این حرکت هزاران نفر از مردان جوان که اکثر آنها در اردوی حفاظتی

آوارگان به سر می بردند و نیز افراد یتیم و بی سرپرست بسیاری به این گروه

پیوستند.

طالبان خود را به عنوان **لشکر صلح!** معرفی کردند و افراد بسیاری که بیشتر پشتو

بودند و از جنگ های سابق و هرج و مرجی که بر این کشور حاکم بود، خسته

شده بودند این گروه را حمایت می کردند؛ در حالی که بسیاری از افراد طالبان در

مدارس و هابیون افراطی در پاکستان پرورش یافته بودند.

طالبان جنگ خود را در سال های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ در قسمت

جنوب و غرب افغانستان آغاز کردند و قندهار، هرات و سایر شهرهای مجاور را به

تصرف خود درآوردند. در سال ۱۹۹۵ به حوالی کابل رسیدند ولی در همان سال

توسط نیروهای حکومت عقب رانده شدند. آنها همچنان در تسخیر کابل سعی

کردند تا آن که در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود درآوردند، که نتیجه آن از

بین رفتن ۵۰۰۰۰ نفر بود! «برهان الدین ربّانی» و «گلبدین حکمتیار» به سمت

شمال کشور فرار کردند و طالبان نیز بعد از اشغال کابل «محمد نجیب الله» را که

از طرف شوروی در آنجا فعالیت می کرد، اعدام کردند.

در این ایام بود که طالبان قوانین خشک مذهبی وهابی های افراطی را به مرحله اجرا

درآوردند.

ملاً محمد عمر که بالاترین عضو در نیروی طالبان بود شورایی را تأسیس کرد که

متشکل از اعضای بالارته طالبان بود و قانون نهایی فقط با تصویب «ملاً محمد» به

مرحله اجرا در می آمد!

طالبان از طریق رادیوی کابل و توسط بلندگوهایی که بر روی کامیون ها مستقر

کرده بودند، قوانین خود را به گوش ساکنین می رساندند، آنها سینماها و تئاترها را

تعطیل کردند و مردان را با ضرب شلاق مجبور به اقامه نماز در مساجد می کردند.

مدارس دخترانه را تعطیل نمودند و کارکردن زنان در خارج از خانه نیز ممنوع

گشت. در نتیجه اکثر اعضای بیمارستان ها از کار برکنار شدند. این در حالی بود

که بسیاری از زنان، مردان خود را در جنگ از دست داده

بودند و از تأمین معاش خود عاجز بودند.

طالبان بدون تشکیل دادگاه، افراد مجرم را مجازات می کردند و مانند گوسفند سر

می بریدند، برای آنها مهم نبود چه کسی را می کشتند، شیعه یا سنی، هر کس

مخالف آنها بود از دم تیغ می گذرانند.

رژیم طالبان مکان امنی برای «اسامه بن لادن» ایجاد کرده بود، چرا که او در دهه

۱۹۸۰ به نفع افغانستان بر ضد رژیم شوروی اقدامات زیادی انجام داده بود و در

پایان همین نبرد بود که او گروه «القاعده» را تأسیس کرد و گروه القاعده در حفظ

طالبان اهتمام به سزایی داشت و همگام با طالبان با نیروی ائتلاف شمال در نبرد

بود.

«بن لادن» کسی بود که آمریکایی ها او را به عنوان تروریستی با نبوغ و خوش

استعداد تشخیص داده بودند چرا که در سال ۱۹۹۸ به سفارت آمریکا در کنیا و

تانزانیا حمله کرده بود که در نتیجه حدود ۲۵۰ یا ۱۹۰ نفر کشته و بیش از ۱۴۰۰

نفر زخمی شدند!

به گفته آمریکایی ها حمله ۱۱ سپتامبر هم توسط بن لادن انجام شده بود و بدیهی

بود که آمریکا «اسامه» را از «طالبان» طلب کند ولی رهبر طالبان این خواسته را

هرگز نپذیرفت چرا که او وامدار «بن لادن» بود، و او را حافظ منافع خود

می دانست.

در ماه اکتبر آمریکا حمله خود را بر ضد تروریسم آغاز کرد و در نتیجه قسمتی از

حمله خود را به طالبان و القاعده معطوف داشت و

انگلیس هم او را همراهی می کرد. در این هنگام نیروی ائتلاف شمال نیز به

حرکتی بر ضدّ طالبان دست زد که از طرف آمریکا نیز حمایت می شد و کابل و

سایر شهرهای مهم را به تصرف درآوردند و در نتیجه در همان سال طالبان نیروی

مقاومت خود را از دست داد و سرانجام در همان سال «هرات» را نیز واگذار کرد.

طالبان در زمان اوج قدرت خود، از ناحیه کشورهای نظیر پاکستان، عربستان

سعودی و آمریکا حمایت می شدند، ولی این حمایت دیری نپایید.

بنابر تخمین ها، جنبش طالبان در سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ برای تداوم فعالیت ها

و عملیات خود، سالانه به ۷۰ میلیون دلار نیاز داشته اند. به نوشته نشریه هندی

«تحلیل استراتژیک» بخش اعظم این بودجه از طریق عربستان سعودی تأمین

می‌گردید. هفته‌نامه نیوزویک در یکی از گزارش‌های خود پیرامون این موضوع

می‌نویسد: ریاض مهم‌ترین منبع مالی جنبش طالبان است!

«ملاً محمد عمر» رهبر گروه طالبان در یک سفر به عربستان سعودی با مقامات

بلند پایه این کشور دیدار و گفت‌وگو کرد و ریاض هم مبلغ ۱۰ میلیون دلار

کمک در اختیار گروه تحت امر وی قرار داد، تا به خشونت‌های بی‌حساب خود

ادامه دهند، ولی همان‌گونه که اشاره شد بعدها همه به آنها پشت کردند و

حکومت طالبان به تاریخ سپرده شد. (۱)

۱. برگرفته از مطبوعات مشهور و سایت‌های معروف جهان.

به هر حال به سبب خشونت های بی حساب طالبان، وقتی آمریکایی ها که خود از

سردمداران خشونت در جهان هستند، به آنها حمله کردند نه تنها کسی از طالبان

دفاع نکرد بلکه به سقوط آنها کمک کردند، و با تمام مشکلاتی که آمریکایی های

استعمارگر برای مردم افغانستان به وجود آوردند، مردم افغان آنها را بر طالبان

ترجیح دادند، چرا که فکر می کردند خشونت طالبان از خشونت آمریکایی ها

بیش تر است.

همان گونه که گفتیم طالبان زنان و دختران را به کلی از تحصیل بازداشتند، و با هر

گونه مظاهر زندگی جدید، هر چند مفید و مثبت بود به مبارزه برخاستند و همه

آن ها را «**بدعت**» می شمردند.

آن ها در حالی که افراد را به خاطر نداشتن ریش های بلند سرزنش و گاه بازداشت

می کردند، کشت تریاک را در افغانستان گسترش دادند و به قاچاق مواد مخدر

کمک شایانی کردند، در عین حال حتی کشیدن سیگار را حرام می دانستند! و این

به خاطر آن بود که درآمد مهمی از کشت و قاچاق تریاک داشتند و با آن سلاح تهیه

می کردند و برادران دینی خود را می کشتند و هیچ کس نمی داند چگونه این

تضاد عملی را توجیه می کردند: کشیدن سیگار حرام، گذاردن ریش های بلند

لازم، اما کشت و قاچاق مواد حرامی مثل تریاک به طور گسترده جایز!

اما سپاه صحابه چه کسانی بودند؟

* * *

سپاه صحابه

قرن ها شیعیان و اهل تسنن در شبه قاره هند در کنار هم به عنوان برادران مسلمان

می زیستند، تا زمانی که وهابیون متعصب به عنوان سپاه صحابه شروع به کشت و

کشتار شیعیان کردند و با استفاده از ترورهای بی رحمانه خون این گروه از

مسلمین را اعم از زن و مرد و کودک به خاک ریختند، آنها نیز در بعضی از موارد به

مقابله برخاستند و ناامنی محیط را فرا گرفت.

پیدایش و حرکت این گروه از دید خبرگزاری های جهان چنین است:

این سپاه که ادعا دارد پیرو دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده و از این رو

خود را «سپاه صحابه» نامیده است، گروهی افراطی است و یکی از فرق اهل تسنن

را در بر می گیرد.

این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز

جهنگوی» تأسیس شد که مصادف با سال های اول انقلاب اسلامی در ایران بود و

علت پایه ریزی گروه صحابه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر

مردم پاکستان جلوگیری کند.

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین (علیه السلام) و

در واقع تخطئه قیام آن حضرت می دانستند و مجله «خلافت راشده» در طول

سال های انتشار خود بارها این خواسته را

[۲۰]

مطرح کرده و از دولت پاکستان خواسته است تا ضمن برچیدن تمامی

امام باره های شیعه و حسینیه ها، از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در کلیه

مدارس و دانشگاه ها جلوگیری به عمل بیاورد. البتّه این تقاضا هیچ گاه از طرف

دولت پاکستان مورد قبول قرار نگرفته است.

از دیگر اهداف این گروه، مبارزه با گروهی شیعی به نام «تحریک جعفری» بوده

است که در پاکستان در سال ۱۹۷۹ تأسیس شده است.

یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس

از رشد قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است.

بنا به آماری که «پرویز مشرف» اعلام کرده است فقط در عرض

یک سال ۴۰۰ نفر از دو گروه بر اثر حملات دو جانبه به قتل رسیده اند.

گروه «سپاه صحابه» علاوه بر حملات خود بر ضد شیعیان، ایرانیان مقیم پاکستان

را مورد هدف تهاجمی خود قرار دادند، به این بهانه که ایشان از ناحیه حکومت

شیعی در ایران مورد حمایت قرار می گیرند و باید از میان برداشته شوند.

گروه «سپاه صحابه» می خواهند که پاکستان به طور رسمی به عنوان سرزمینی

سنّی نشین معرفی شود. قلعه های نظامی و سنگرهای این گروه بیشتر در نواحی

جنوبی پاکستان در منطقه مرکزی و پرجمعیت «پنجاب» و مرزهای کراچی واقع

شده و تعداد دفاتر و مراکز فعالیت این گروه به ۵۰۰ مرکز بالغ می شود و در هر

بخش از

استان پنجاب شاخه ای از این گروه وجود دارد و حدود ۱۰۰/۰۰۰

- صد هزار - نفر در عضویت این گروه ثبت نام کرده اند و در کشورهای خارجی

نیز مراکزی برای فعالیت خود دایر کرده اند کشورهای چچون : امارات متحده

عربی، عربستان سعودی، بنگلادش، کانادا و

بسیاری از حوزه های علمیّه و مدارس در ایالت پنجاب توسط این گروه اداره

می شود و گزارش شده است که بسیاری از مدرسه های سنی در خارج از کشور

پاکستان، تحت نظارت معلمان و نیروهای «سپاه صحابه» اداره می شوند و افراد

خود را برای ترور مخالفان آموزش می دهند.

«مولانا جهنگوی» در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید. او در همان سال درانتخابات

شورای ملی شرکت کرده ولی رأی نیاورده بود، اما کماکان در میان افراد خود از

محبوبیت بهره مند بود. بعد از او «مولانا اعظم طارق» مسؤولیت این گروه را به عهده گرفت.

گروه «سپاه صحابه» توسط نظامیان طالبان حمایت می شدند و «اعظم طارق» نیز آشکارا حمایت خود را از رهبر گروه طالبان اعلام می کرد و او نیز به شدت با قوانینی چون تحریم تلویزیون و سینما موافقت می کرد.

اعظم طارق ابتدا از «لشکر جهنگوی» حمایت می کرد ولی بعدها در فوریه سال ۲۰۰۳ ارتباط خود را با «لشکر جهنگوی» انکار کرد و ادعا کرد که بعضی از اعضای لشکر صحابه از روند صلح آمیز ما! برای

اجرای قوانین اسلامی به ستوه آمده و «لشکر جهنگوی» را تأسیس کرده اند، از این رو ما دیگر با ایشان کاری نداریم.

«اعظم طارق» متهم شد که در حدود ۱۰۳ مورد، رهبری ترور مقامات شیعیان را به عهده داشته است.

منبع درآمد این گروه گاه از ناحیه سنی های افراطی و ثروتمندی که در عربستان سعودی و خلیج فارس بودند، تأمین می شد و گاه از ناحیه فرقه های متعصب داخلی مانند گروه «جماعت اسلامی» و گروه «جماعت علمای اسلامی» و سایر گروه های هم عقیده با ایشان.

در ۱۴ آگوست ۲۰۰۱ حکومت پاکستان تصمیم گرفت که جلوی حرکت گروه های افراطی را بگیرد. بعد از پنج ماه از این تصمیم، گروه صحابه همچنان به

فَعَالِيَّت هَاي افراطي خود ادامه مي دادند، از اين رو «پرويز مشرف» در ۱۲ ژانويه

۲۰۰۲ فَعَالِيَّت اين گروه را ممنوع اعلام كرد و به دنبال آن، گروه سپاه صحابه را

مورد حمله قرار داد و افراد بسياري را دستگير كرد.

بعد از اين واقعه «اعظم طارق» فَعَالِيَّت خود را تحت عنوان جديدي به نام «ملت

اسلامي» آغاز كرد و مبالغ هنگفتي از ناحيه هواداران خارجي خود به دست آورد.

در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۳ دولت پاكستان اين گروه را نيز ممنوع اعلام كرد و اعضاي

اصلي اين گروه را دستگير و حساب بانكي آنها را مصادره كرد و محلّ اجتماعات

ايشان را در خانه ها، مساجد و ساير اماكن مورد حمله قرار داد.

دولت پاکستان برای این که جلوی فعالیت دیگری از این گروه را در قالب اسمی

جدید گرفته باشد، حدود ۶۰۰ نفر از دستگیرشدگان را به پرداخت وجه ضمانت

۱۰۰/۰۰۰ روپیه محکوم کرد.

در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ «اعظم طارق» نیز دستگیر شد. او همچنان که در حبس به

سر می برد، در انتخابات ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ شرکت کرده و رأی لازم را آورده و به

عنوان عضوی مستقل در مجلس فدرال ایالت پنجاب برگزیده شد و در نتیجه در ۳۰

اکتبر از زندان آزاد شد.

او چند ماه پس از آزادی شروع به حمایت از دولت منتخب «ظفرالله خان جمالی»

کرد و در نتیجه همچنان به حرکات افراطی خود علیه شیعیان ادامه داد.

او در ۶ اکتبر سال ۲۰۰۳ به قتل رسید. بعد از قتل او نیروهای امنیتی در منطقه

مستقر شدند و در روز بعد افراد مدرسه او که تحت رهبری او بودند با هیاهوی

بسیار در مراسم تشییع او شرکت کردند و بر پیکر او در مقابل ساختمان مجلس در

اسلام آباد نماز گزاردند. بعد از آن جمعیت به مغازه ها، رستوران ها و چند سینما

حمله کرده، آن اماکن را به آتش کشیدند و خرابی بسیاری به بار آوردند. (۱)

به هر حال نام «سپاه صحابه» یادآور خشونت های عجیب و کشت و کشتارهای

بی رحمانه حتی در مساجد و در میان نمازگزاران است که در جای جای کشور

پاکستان واقع شد.

* * *



خشونت در عراق

وهآبیت متعصب و تندرو، در همین سال های اخیر، چهره دیگری از خشونت خود را در عراق نشان داد و هر چه توانست کشتار کرد، زن و مرد و پیر و جوان و سنی و شیعه و کُرد و... را هدف قرار داد و زمین را از خونشان رنگین ساخت و قطعات بدن آن ها را در اطراف خیابان ها و بیابان ها پراکنده کرد.

نه تنها مسلمانان بلکه همه مردم دنیا از این همه خشونت در تعجب و وحشت فرو

رفتند و می گفتند آیا این ها تشنه خون بشرند؟ این ها کدام هدف را دنبال

می کنند؟ پیر و کدام آیین هستند؟!

بعضی اصرار دارند این خشونت ها را به بازماندگان بعثی ها نسبت دهند که این

اشتباه بزرگی است، برای این که در بسیاری از کشتارها از روش انتحاری استفاده

می شود که می دانیم بعثی ها از این روش هرگز استفاده نمی کنند و این کار فقط

کار وهابی های متعصب است که خود را مسلمان و همه را مشرک و جایز القتل

می دانند.

* * *

خشونت در زادگاه وهابیت

از همه عجیب تر و وحشتناک تر این که وهابی های متعصب حتی به هموطنان

وهابی خود نیز رحم نکرده و دامنه خشونت را به آنجا نیز کشاندند و با انفجارهای

متعدّد در ریاض و جدّه و بعضی مناطق دیگر گروهی از شهروندان بی گناه خود را به خاک و خون کشیدند.

[۳۰]

تا آن جا که امسال (سال ۱۴۲۵ قمری) در مراسم حج خطبای نماز جمعه در اجتماع بسیار انبوه نمازگزاران، در نکوهش این گروه و محکوم ساختن خشونت آن ها، بحث های زیادی داشتند و شعار «لَا التَّكْفِيرُ ; وَ لَا الْإِرْهَابُ ; نَه تَكْفِير كَرْدن دیگران و نه ترور» را سر دادند، و کار به جایی رسید که دولت عربستان مجبور شد همایش مهمّی در برابر «ارهاب» (تروریسم) تشکیل دهد و از کشورهای مختلف برای تنظیم برنامه هماهنگ، جهت مبارزه با آن دعوت کند.

اما تروریست ها چه افرادی بودند؟ همان وهابیان متعصب که همه را غیر از خود

کافر می دانند و خون آن ها را مباح می شمرند.

دولت عربستان با این کار می خواهد هم خود را از هماهنگی با آنان تبرئه کند و

هم برای نجات از چنگال آنان راه چاره قاطع و مؤثری بیندیشد.

* * *

به هر حال این محصول نامطلوب سبب شد که متأسفانه نام اسلام در اذهان بسیاری

از مردم جهان، با خشونت توأم گردد و بهانه و دستاویز بدی به دست مخالفان

اسلام دهد تا آنجا که در بسیاری از کشورها، مسلمانان را «جماعتی آدمکش!»

معرفی کنند. البته تبلیغات سوء آمریکایی ها و به خصوص صهیونیست ها نیز به این

امر بسیار کمک کرد، در حالی که اسلام پیام آور صلح، عدالت و محبت بوده و هست.

[۳۱]

همه می دانیم در قرآن ۱۱۴ سوره است که همه آنها جز یک سوره با نام خداوند «رحمان» و «رحیم» که اشاره به رحمت عام و خاص او است، آغاز می شود و این یک مورد هم مربوط به اعلان جنگ با کسانی است که پیمان صلح با مسلمانان را شکستند.

قرآن با صراحت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می گوید ما تو را خشن و سنگ دل قرار ندادیم که اگر چنین بود مردم از گرد تو پراکنده می شدند: (وَلَوْ

كُنْتَ فِطْرًا غَلِيظًا لَّانْفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ). (۱)

در روایات اسلامی می خوانیم «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین چیزی جز محبت

است»، (۲) محبت به خدا، پیامبر، صالحان، و همه خلق خدا؛ ولی این آیینی که بر

پایه محبت بنا شده بر اثر اعمال گروه های زائیده وهابیت، چنان شد که بدترین

دستاویز را برای تشویه چهره اسلام به دست مخالفان داد.

ریشه های خشونت در تعلیمات پیشوا

اجازه دهید نخست تاریخچه بسیار فشرده ای را از زندگی پیشوای وهابیان با

استفاده از نوشته های مورخان شرق و غرب در اختیار شما عزیزان بگذاریم.

مشهور این است که «محمد بن عبدالوهاب» پیشوای مذهب

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. میزان الحکمة، حدیث ۳۰۹۷.

[۳۲]

وهابی در سال ۱۱۱۵ در شهر کوچک «عُیْنَه» از شهرهای حجاز دیده به جهان

گشود و در سال ۱۲۰۷ وفات کرد.

پدرش از قضات حنبلی بود و در کودکی به او درس می داد. نویسنده کتاب «ازالۀ

الشبهات» می نویسد: او در کودکی علاقه شدیدی به مطالعه کتاب های «ابن

تیمیّه» و «ابن قیم جوزی» که هر دو در قرن هشتم می زیستند، داشت و خمیرمایه

افکار خود را از آن دو گرفت.

بسیاری نوشته اند که پدرش در همان سنین جوانی فهمیده بود که او اشتباهات
فکری فراوانی دارد، و از آینده او نگران بود و پیوسته او را سرزنش می کرد و
برحذر می داشت.

او سفرهای زیادی کرد، مدتی به مکه و مدینه و سپس به بصره رفت و از آنجا به
ایران آمد و مدتی در اصفهان نزد دانشمندی به نام میرزا جان اصفهانی درس خواند،
سپس به قم رفت و مدت کمی در آنجا ماند و بعد به قلمرو حکومت عثمانی و شام
و مصر رفت سپس به جزیره العرب (نجد) بازگشت و به اظهار عقاید خود
پرداخت.

نخست گروهی به مخالفت با او برخاستند و از شهر «حریمله» بیرونش کردند و او
به شهرک «عیینه» رفت. خبر افکار نادرست او به امیر احسا و قطیف «سلیمان بن

محمد» رسید و او به حاکم عیینه «عثمان» دستور داد او را به قتل برساند، ولی

چون عثمان نمی خواست آلوده قتل او گردد دستور به اخراج او از شهر داد.

[۳۳]

سرانجام او به شهر «درعیه» پناه برد. حکمران منطقه مردی از قبیله «غنیزه» به نام

«محمد بن سعود»، بود. شیخ محمد با او ملاقات کرد و افکار خود را عرضه

داشت و به او قول داد به کمک وی می تواند بر تمام سرزمین نجد مسلط شود!

«محمد بن سعود» جدّ اعلاّی پادشاهان سعودی احساس کرد می تواند از وجود

محمد بن عبدالوہّاب برای توسعه قلمرو خود کمک گیرد، زیرا یک عدّه جوان پر

جوش و خروش اطراف او را گرفته و سر بر فرمان او بودند و آنها نیروی خوبی برای

پیش برد اهداف «ابن سعود» محسوب می شدند.

ابن سعود قول حمایت و دفاع از شیخ را به دو شرط داد. نخست این که شیخ با

دیگری جز او رابطه برقرار نکند، دیگر این که خراجی را که همه ساله از اهل شهر

درعیّه دریافت می کند بازهم دریافت دارد! شیخ اولی را پذیرفت ولی دومی را

تلویحاً رد کرد و گفت : امید است فتوحات و غنائم زیادی بیش از خراج درعیّه

نصیب تو گردد!

اما نباید فراموش کرد که غنائمی را که شیخ محمد انتظار آن را می کشید، در

درجه اول اموال مسلمانان حجاز و مکه و مدینه و سپس سایر کشورهای اسلامی بود

که از او پیروی نکرده بودند، زیرا چنان که گفتیم او همه را غیر از پیروانش مشرک

می پنداشت و خون و اموال آنها را مباح می شمرد!

پیروان محمد بن عبدالوهاب به شهرهای مختلف حجاز حمله

کردند و برای ترویج وهّابگری، و در واقع کشورگشایی، دست به کشتار و

خونریزی عجیبی زدند و اموال زیادی را به تاراج بردند.

بعد از وفات محمد بن عبدالوهاب پادشاهان سعودی برنامه های او را دنبال کردند

و دایره حکومت خود را گسترش دادند و بر تمام نجد و حجاز سلطه یافتند.

* * *

از جمله اعمال بسیار وحشتناکی که در تاریخ وهّابیت ثبت شده و حتی مورخان

وهّابی نیز به آن اعتراف کرده اند، قتل عام عجیب مردم «طائف» و از آن

وحشتناک تر قتل عام مردم «عراق و کربلا» بود.

وهابی ها در تاریخ ۱۲۱۶ به بعد (حدود ده سال بعد از فوت محمد بن

عبدالوهاب) به منظور جلب غنایم و کشورگشایی و در ظاهر برای نشر توحید

(توحید به زعم خودشان) چند بار به «کربلا» و نجف حمله کردند؛ یک بار با

استفاده از فرصتی که به خاطر ایام زیارتی علی(علیه السلام) پیش آمده بود و

بسیاری از اهل کربلا، به نجف مشرف شده بودند، حمله غافلگیرانه ای به کربلا

کردند، دیوار شهر را خراب نمودند و به شهر وارد شده و هزاران نفر از مردم کوچه

و بازار و زنان و کودکان را به قتل رساندند و هر چه بر سر راه خود یافتند غارت

کردند. به حرم امام حسین(علیه السلام) که نفایس زیادی داشت حملهور شدند و

آن را ویران کردند و تمام جواهرات و نفایس را با خود بردند.

بعضی عدد کشتگان را **یکصد و پنجاه هزار تن!** نوشته اند و می گویند جوی خون

در کوچه های کربلا به راه افتاد و جالب این که

اسم این کار را **جهاد فی سبیل الله** و مبارزه برای نشر توحید می گذاردند!

وقایع کربلا را بسیاری از مورخان شرق و غرب و حتی مورخان سعودی نوشته اند.

می توانید به کتاب های تاریخ المملكة العربیة السعودیة، عنوان المجد فی تاریخ

نجد، تاریخ العربیة السعودیة نوشته دانشمند مستشرق «ناسی لیف» و مفتاح الكرامة

سیّد جواد عاملی و کتب دیگر مراجعه فرمایید. (۱)

باز می گردیم به ریشه های خشونت در آیین وهابیت:

به هر حال محمد بن عبدالوهاب دارای چند کتاب کوچک است که عقاید خود را

به طور عریان در آنها بیان کرده است.

او بهره کمی از سواد و علوم اسلامی داشت و هیچ گاه در حوزه های مهم علمی

اسلام و نزد بزرگان علمای پیشین درس زیادی نخوانده بود و به همین دلیل

اشتباهات قابل ملاحظه ای داشت و متأسفانه بر اشتباهات خود پافشاری می کرد.

یکی از کتاب های او **کشف الشبهات** است، این کتاب کوچک را - چنان که از

نامش پیداست - به منظور پاسخ گویی از ایرادات علمای

۱. برای آگاهی بیشتر از تاریخ پرماجرا و عقاید وهابیت می توانید از کتاب های

زیر بهره بگیرید:

الاسلام فى القرن العشرين، جزيرة العرب فى القرن العشرين، تاريخ المملكة

السعوديَّة، تاريخ نجد آلوسى، كشف الارتياب، و تاريخ وهَّابيان نوشته مرحوم

فقيهى.

[٣٦]

بلاد (اغلب از اهل سنت) بر افكارش نوشته است. (١)

مطالعه و بررسى همين كتاب براى پى بردن به ريشه هاى خشونت در عقايد

وهَّابيان كافى است:

١- نامبرده برداشت نادرستى درباره «توحيد» و «شرك» دارد و همان گونه كه در

بحث هاى آينده خواهد آمد، تمام كسانى را كه از پيامبر اسلام (صلى الله عليه وآله)

تقاضای شفاعت عندالله کنند - در حالی که موافق صریح آیات و روایات است -

مشرک و کافر می داند و جان و مال و ناموس آنها را مباح می شمرد. (۲)

به یقین همه مسلمانان اعمّ از سنی و شیعه (به جز وهّابی ها) از پیغمبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) طلب شفاعت عندالله می کنند، بنابراین همه آنها کافرند و خون و

جان و مال و زناشان بر وهّابی ها حلال است!

۲- از این هم فراتر رفته و با صراحت می گوید: مشرکین زمان ما از

مشرکان عصر پیامبر(صلی
الله
علیه

وآله) که آن حضرت با آنها جنگید، بدترند! به دو دلیل:

اولاً، مشرکان زمان پیامبر(صلی
الله
علیه

وآله) تنها در حال آرامش به غیر خدا متوسّل می شدند ولی - طبق آیات قرآن -

هنگامی که گرفتار بلا می شدند (مثلاً گرفتار امواج خروشان دریایی) خدا را

خالصانه می خواندند (فَإِذَا

۱. از جمله کسانی که بر این رساله شرح نوشته اند محمد بن صالح العثیمین است

که فرد نسبتاً معتدل و با سواد بود ولی متأسفانه یا از روی ترس از دست دادن

مقام یا تقیه سعی کرده توجیه گر سخنان محمد بن عبدالوهاب گردد (جز در موارد

معدودی) و ما آن چه نقل می کنیم از متن این کتاب است.

۲. شرح کشف الشبهات عثیمین، صفحه ۸۱.

رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

يُشْرِكُونَ). (۱)

ولی مشرکان زمان ما در هر دو حال به غیر خدا متوسل می شوند، هم در رفاه و هم

در بلا!

ثانیاً، مشرکان جاهلیت سنگ و چوبی را می پرستیدند که مخلوق و مطیع خدا

است! ولی مشرکان عصر ما افراد فاسق را می پرستند (که به ظاهر منظورش بعضی

از سران صوفیه است)(۲) به این ترتیب خون و مال و ناموس آنها مباح تر است!

البته این برداشت ها حاصل یک سلسله مغالطه هاست که در فصل آخر این کتاب،

پرده از روی آن برداشته خواهد شد. در اینجا منظور روشن ساختن ریشه خشونت

آنها نسبت به جان و مال مسلمین غیر وهابی است.

۳- نمونه دیگری از خشونت آن ها این است که مخالفان خود را - که جمعی از

بزرگان علمای اهل سنت هستند - هنگام گفتگو با القاب زشت و توهین آمیز یاد

می کند، به عنوان مثال:

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. او می گوید: اعلم أن شرک الاولین أخف من شرک اهل زماننا بامرین: احدهما:

ان الاولین لا یشرکون و لا یدعون الملائکة و الاولیاء و الاوثان مع الله إلا فی الرخاء

و أما الشدة فیخلصون لله الدعاء كما قال تعالی: (فاذا رکبوا فی الفلک...) الامر

الثانی: ان الاولین یدعون مع الله اناساً مقربین عندالله... و اهل زماننا یدعون اناساً من

افسق الناس. (شرح کشف الشبهات، صفحه ۱۰۰).

در یک جا می گوید: **أَيُّهَا الْمَشْرِكُ!** (ای مشرک)، (۱)

در جای دیگر **اعداء الله!** (دشمنان خدا)، (۲)

در جای دیگر **للمشركين شبهة اخرى** (مشرکان ایراد دیگری دارند!)، (۳)

در جای دیگر **هؤلاء المشركين الجهال** (این مشرکان جاهل!)، (۴)

در جای دیگر **اعداء التوحيد** (دشمنان توحید!)، (۵)

و در جای دیگر می گوید یک نفر عامی بی سواد بر هزار نفر از علمای مشرکین

(مسلمانانی که معتقد به شفاعت هستند) غلبه پیدا می کند. (۶)

همان گونه که قبل از این اشاره شد امام این مذهب بهره کمی از معلومات اسلامی

داشته است و به نظر می رسد از پاسخ گویی های علمای بزرگ عصبانی بوده، لذا

آنها را با انواع کلمات اهانت آمیز خطاب و همه را متهم به شرک و کفر و جهل

می کند، در حالی که قرآن مجید با صراحت می گوید: «به کسانی که اظهار اسلام

می کنند و از در صلح در می آیند نگوئید مسلمان نیستید تا اموال آنها را به عنوان

۱. شرح کشف الشبهات، صفحه ۷۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۷۹.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۰۹.

۴. همان مدرک، صفحه ۱۲۰.

۵. همان مدرک، صفحه ۶۵.

[۳۹]

غنايم به چنگ آوريد»: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). (۱)

چراغ سبز برای خشونت

از آن چه در بالا آمد، می توان فهمید چرا طالبان و القاعده و سایر متعصبان وهابی،

به آسانی خون دیگر مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و اموال آنها را به

یغما می برند.

کشتار طالبان در افغانستان اغلب از مسلمین بود (اعمّ از شیعه و اهل سنت) و

کشتار و ترورهای کور القاعده و متعصّبان وهّابی در پاکستان و عراق همه از

مسلمانان بود.

چه کسی سبب شد که این گروه ها این همه بی رحم باشند؟ همان کسی که گفت

غیر وهّابی ها مشرکند و خون و مال مشرک مباح است! و نباید تعجب کرد که

خون هایی که طرفداران این مذهب ریختند اغلب خون مسلمانان بود و تمام اموالی

که به غارت رفت اموال مسلمین بود.

خشونت و ضربه شدید بر پایه های اسلام

در طول تاریخ کمتر کسی به اندازه وهابی های متعصب به اسلام ضربه زده است،

اسلامی که دین رأفت و رحمت بود و توصیه می کرد

۱. نساء، آیه ۹۴.

[۴۰]

هر کاری را با نام «رحمان» و «رحیم» که بیانگر رحمت عام و خاص خداست

شروع شود. (۱)

اسلامی که می گوید حتی مشرکان اگر برای تحقیق نزد شما آمدند آنها را پناه دهید

تا آیات قرآن را بشنوند، سپس آنها را سالم به وطن خودشان برسانید (خواه اسلام را

بپذیرند یا نه). (۲)

اسلامی که می گوید در برابر بدی ها نیکی کنید تا دشمنان سرسخت شما از این

همه محبت (شرمنده شوند و) دوست شما گردند. (۳)

اسلامی که می گوید: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ»؛ آیا دین چیزی جز محبت

است؟» (۴)

آری چنین اسلام لطیف، زیبا و پراز محبت را آن چنان خشن نشان دادند که دوست

و دشمن را از آن بیزار ساختند!

جاذبه اسلام در عصر ما آماده است که کار خودش را انجام دهد و به مصداق

(يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) (۵) گروه گروه مسلمان شوند، ولی اعمال این گروه

خشن و متعصب متأسفانه سدّ راه گسترش اسلام شد و ضربه دردناکی به اسلام و

مسلمین زد.

خدایا آنها را هدایت کن!

۱. كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ (تفسیر البیان، جلد ۱، صفحه

۴۶۱).

۲. توبه، آیه ۶.

۳. فصلت، آیه ۳۴.

۴. خصال صدوق، صفحه ۲۱ (عن الامام الصادق (عليه السلام)).

۵. نصر، آیه ۲.

[۴۱]

تضادّ عجیب

شگفت آور این که حکومت آنها که در سایه این مذهب روی کار آمده، بی توجه

به این گفته ها با تمام کشورهای جهان - از اسلامی گرفته تا غیر اسلامی - رابطه

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، یعنی **با همه مشرکان جهان دوست است!**

و از آن فراتر، تمام مکه و مدینه را به صورت کانونی از زیباترین هتل ها برای

پذیرایی از مشرکان مسلمان! که همه ساله به عنوان مراسم حج و عمره به آنجا

می آیند، درآورده اند و بهترین پذیرایی را از اهل شرک می کنند! و این مشرکان

درآمد عظیم و سرشاری برای آنها دارند.

در حالی که قرآن مجید می گوید مشرکان نجس هستند و آنها را به مسجد الحرام

راه ندهید و اگر از فقر می ترسید، خداوند شما را به فضل خود بی نیاز می کند،

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۱)

راستی چرا در اینجا «مشرکان»، «موحد» می شوند و به عنوان ضیوف الرحمان

(مهمان های خداوند!) مورد مهر و محبت و استقبال قرار می گیرند و کوچک و

بزرگ، خانه هایشان را در اختیار آنان قرار می دهند.

۱. توبه، آیه ۲۸.

اینجانب به عنوان یکی از خادمان علوم اسلامی با صدای رسا می گویم آنچه را این

گروه خشن (وّهّایان متعصّب) از اسلام ترسیم کرده اند اسلام واقعی نیست، یک

برداشت شخصی از سوی افرادی است که بهره کمی از علوم اسلامی داشته اند و

اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام با آن مخالفند.

ما در بخش آخر این کتاب بر اساس آیات صریح قرآن و روایات اسلامی، خطای

آنها را در این برداشت روشن خواهیم ساخت تا افراد معتدلی که در میان آنها هستند

و به دلیل و منطق پای بند می باشند بدانند صراط مستقیم اسلام جای دیگر است.

من در پیشگاه علمای اسلام سر تکریم فرود می آورم و از همه تقاضا می کنم

دست به دست هم دهند و یکصدا بگویند این گروه اندک متعصّب که همه را - جز

خودشان - «مشرک» می پندارند و به همین دلیل خون و مال آن ها را مباح

می شمزند، نمایندگان اسلام واقعی نیستند. بدیهی است چنین مسلکی در دنیای

امروز جایی ندارد و در سراسری سقوط است و پایان عمرش نزدیک می باشد و ما

باید اسلام را که دین محبت است در شکل واقعی اش به جهانیان عرضه کنیم تا

مورد پذیرش قرار گیرد و اسلام همچنان به سیر خود در جهان ادامه دهد و قلوب و

افکار را تسخیر کند.

از همه عجیب تر این که خشونت این گروه دامان حکومتی را که

[۴۳]

خودشان بر سر کار آورده اند (حکومت آل سعود) گرفته و ترورهای وحشتناکی را

در کشور سعودی به راه انداخته اند، تا آنجا که دولت سعودی نیز به خطر آنها برای

شهروندان خود اعتراف کرده و درصدد محدود کردن آنها برآمده است، تجدید نظر

در تعلیمات مدارس دینی وهابی را شروع نموده، و افراد تندرو را از امامت مساجد

برکنار ساخته است، که این خود دلیل دیگری بر نزدیک بودن پایان عمر وهابیت

متعصب است، چرا که حتی در کانون پیدایش خود نیز دیگر جایی ندارد!

* * *

[۴۴]

[۴۵]

تحمیل عقیده

از اصول مسلم اسلام این است، که تعامل فرق مختلف اسلامی با یکدیگر فقط باید

از طریق بحث های منطقی و دوستانه باشد، حتی در مورد غیر مسلمین نیز همین

دستور داده شده است: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ). (۱)

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما؛ و با آنها به روشی که

نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه

کسی از راه او گمراه شده است؛ و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد».

و نیز می فرماید: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا

مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ). (۲)

۱. نحل، آیه ۱۲۵.

۲. عنکبوت، آیه ۴۶.

[۴۶]

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از

آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما

نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

اسلام هرگز اجازه نمی دهد کسی مخالفان خود را به عنوان «جاهلان مشرک» و «اعداءالله» و «اعداءالتوحید» و مانند آن خطاب کند، خود را محور اسلام پندارد و چوب کفر و شرک را بر سر همه بکوبد، همان کاری که این جمعیت در اکثر کتاب های خود کرده اند.

مسلمانان در اصول تعلیمات و اعتقادات اسلام با هم مشترکند و علمای اسلام در اصول مسائل فقهی نیز با هم متفقند، هر چند در شاخ و برگ ها و شرح بعضی از اصول، برداشت های مختلفی دارند.

نباید این اختلاف نظرها سبب نزاع، درگیری و خونریزی گردد، بلکه باید از طریق

استدلال های منطقی و گفتمان و حوار صحیح، افکار را به هم نزدیک کرد.

وهابی های متعصب (سلفی ها) به طور کامل در نقطه مخالف این منطق عاقلانه و

عادلانه اسلامی قرار دارند. آنها معتقدند باید برداشت خود را در مسأله «شرك و

توحید» بردیگران تحمیل کرد، اگر چه از طریق **تهدید به قتل و خونریزی و غارت**

اموال باشد که اسنادش در کتاب های بنیان گذار این مذهب موجود است و جلوتر

به گوشه ای از آن اشاره شد.

[۴۷]

هنگامی که به عالمان آنها می گوئیم اگر شما عالم هستید ما هم عالم هستیم و

بیش از شما درس خوانده ایم و کتاب نوشته ایم. اگر شما مجتهد هستید ما هم

مجتهد هستیم، علمای الازهر و حوزه های دینی دمشق و اردن و سایر بلاد اسلامی

نیز مجتهدان بسیاری دارد.

چه دلیلی دارد که دیگران مجبور باشند عقیده شما را(در باب شرک و

توحید) که به طور قطع از نظرمانادرست است، بپذیرند؟ می گویند حرف

همین است که ما می گوئیم و اسلام همین است که ما به آن رسیده ایم!!

شما چه امتیازی بر سایر علمای اسلام دارید که می خواهید عقیده خود را بر آنها

تحمیل کنید، چرا با شلاق دیگران را می زنید؟! پاسخ منطقی ندارند.

گویی آنها چنین می پندارند که بر قلّه علم و ایمان نشسته اند و همه در درّه جهل و

بی خبری فرو رفته اند!

این چیزی است که در دنیای امروز هیچ کس آن را نمی پسندد و جایگاهی برای آن

در میان مسلمین نیست.

به همین دلیل می گوییم آنها به پایان عمرشان نزدیک شده اند.

* * *

یک خاطره تلخ!

فراموش نمی کنم در سال های نخستین که به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم،

در مدینه منظره عجیبی دیدم که مرا سخت در فکر

فرو برد. گروهی به نام «آمرین به معروف» (از متعصبان وهابی) با ریش های بسیار

بلند اطراف مرقد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را گرفته بودند و هر کدام شلاق

در دست داشتند و هر کس به قصد بوسیدن مرقد پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزدیک

می شد، بر سرش می کوفتند و می گفتند «**هذا حديد، هذا خشب و هذا شرک**»؛

این ضریح یک قطعه آهن و چوب بیش نیست، این کار شما شرک است!»!

آن ها از این نکته غافل بودند که هیچ عاقلی آهن و چوب را به خاطر آهن و چوب

نمی بوسد، بلکه این کار حرکت نمادینی است برای اظهار علاقه و عشق و محبت

به صاحب آن قبر، همان گونه که همه مسلمین حتی خود وهابی ها جلد قرآن را

می بوسند. آیا اظهار عشق و علاقه و محبت به قرآن و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) شرک است؟ هیچ عقل و منطقی با چنین عقیده ای موافق نیست.

مردم جهان پرچم کشور خود را می بوسند و به آن احترام می گذارند، آیا

مقصودشان اظهار علاقه به یک قطعه پارچه بی ارزش است که شاید جزء طاقه

پارچه ای بوده که بخشی از آن پرچم شده و بخش دیگری را پیراهن و شلوار

کرده اند؟

به یقین هدف آنها احترام به استقلال کشورشان است و مصداق حبّ الوطن

است. (۱)

۱. سفینه البحار، ماده وطن، در حدیثی نیز از امام علی (علیه السلام) نقل شده که

فرمود: عَمَرْتُ الْبُلْدَانَ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ (میزان الحکمة، جلد ۴، صفحه ۳۵۶۶). در

جریان هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مکه نیز حدیث مناسبی در درالمنثور

نقل شده است (الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۳۰۰).

[۴۹]

آیا هیچ کس احترام به وطن و آب و خاک را شرک می شمرد؟!

جالب این که همه وهابی ها به «حجرالاسود» احترام می گذارند و آن را

می بوسند، هنگامی که می گوییم: **هذا حجر لا یضرّ و لا ینفع...** این نیز قطعه

سنگی بیش نیست، و سرنوشت ما در دست آن نمی باشد،

می گویند: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آن را بوسیده(۱) ما هم پیروی

می کنیم و می بوسیم!

می گوییم: مقصودتان این است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به شما اجازه شرک

داده و این مورد مستثنی است و نوعی شرک جایز است، یا بوسیدن دلیل بر شرک

نیست؟!

اینجا سکوت می کنند و پاسخی ندارند.

اضافه بر این می گوییم همه شما «جلد قرآن» را می بوسید و این کار

را جایز می شمیرید، یک قطعه چرم و مقوا چه ارزشی دارد که می بوسید؟

می گویند هدف اظهار محبت و احترام به قرآن است!

می گوییم این کار شرک نیست؟

می گویند: صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرآن را می بوسیدند. (۲)

۱. صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۵۹.

۲. در دائرة المعارف کویته ماده «تقبیل» می خوانیم: مشهور در میان حنابله و نیز

حنفیه این است که بوسیدن قرآن جایز است، و از عمر نقل شده که همه روز صبح

قرآن را می بوسید و از عثمان نیز نقل شده که قرآن را می بوسید و به صورت خود

می کشید.

[۵۰]

می گوئیم آیا حضرت اجازه داده شما مشرک شوید؟ با این که دلیل شرک غیر قابل

تخصیص است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا) (۱)؛

«خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد؛ و گناهان پایین تر از آن را برای هر کس

بخواهد (و شایسته بدانند) می بخشد. و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد،

گناه بزرگی مرتکب شده است.»

به یقین بطلان شرک به حکم عقل قطعی ثابت شده و حکم عقل قابل تخصیص

نیست.

در اینجا پاسخی ندارند.

کوتاه سخن این که آنها در گردابی از تضادها و تناقض ها غوطه‌ورند و خودشان

هم کم و بیش می دانند اما به رو نمی آورند.

* * *

وظیفه اصلی متولیان خانه خدا

به یقین اماکن مشرفه و بیت الله الحرام به همه مسلمین جهان تعلق دارد: (جَعَلَ اللهُ

الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۲)؛

«خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله ای برای استواری و سامان

۱. نساء، آیه ۴۸.

۲. مائده، آیه ۹۷.

بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی های بی نشان، و

قربانی های نشاندار را؛ این احکام (حساب شده و دقیق)، به خاطر آن است که

بدانید خداوند، آن چه را در آسمان ها و زمین است، می داند؛ و خدا به هر چیزی

داناست».

همه افراد دور و نزدیک در بهره گیری از خانه خدا یکسانند: (سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ

وَالْبَادِ). (۱) بنابراین متولیان خانه کعبه تنها موظف به ایجاد امنیّت و نظم و فراهم

کردن امکانات لازم برای زوَّار هستند، نه این که این مرکز اسلامی را پایگاهی برای

تبلیغ مذهب خود و تحمیل عقیده خویش بر دیگران قرار دهند.

آنها حق ندارند برداشت های خاصّ خود را در مسائل اسلامی که با اجتهاد و

استنباط های علمای سایر بلاد مخالف است بر آنها تحمیل کنند، حتی در عصر

جاهلیت کار متولیان خانه کعبه بیش از این نبود که در قرآن به آن اشاره شده است:

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) (۲);

«کار آنها آب رسانی به حجّاج خانه خدا و آباد نگه داشتن خانه کعبه بود».

بنابراین اگر علمای این سرزمین برداشت خاصی در امر توحید دارند، حق ندارند

عقیده خود را بر دیگران تحمیل کنند، به خصوص

۱. حج، آیه ۲۵.

۲. توبه، آیه ۱۹.

این که دیگران علمای بزرگی دارند که این برداشت ها را نادرست می دانند.

به عنوان مثال در مسأله «طلب شفاعت» از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به این

معنی که آن حضرت در پیشگاه خداوند درخواستی برای بندگان کند;

این گروه آن را کفر می پندارند ولی دیگران، آن را عین توحید می دانند.

یا این که آنها چیزی را «بدعت» می پندارند و علمای دیگر «سنت» می شمرند.

وهابیان و هیچ گروه دیگری هرگز حق ندارند فکر و برداشت خود را بر دیگران

تحمیل کنند.

تأکید می کنم آنها فقط باید به نظم، امنیّت و عمران این سرزمین مقدّس بپردازند،

نه این که آن را پایگاه تبلیغاتی مذهب خود سازند و جالب این که پادشاه عربستان

سعودی خود را «خادم الحرمین الشریفین» می داند نه «حاکم الحرمین الشریفین»؛

پس چرا علمای سلفی وهابی خود را «حاکم الحرمین» می دانند با این که معتقدند

اطاعت **ولاء الامر** بر آنها واجب است.

البته از کارهایی که به اجماع علمای اسلام ممنوع است باید منع کنند.

خلاصه این که تحمیل فکر از سوی یک گروه اندک که از نظر علمی دست

پایین تر را دارند، بر اکثریت مسلمین با هیچ منطقی سازگار نیست، ولی

سلفی های متعصب از بدترین روش ها برای تحمیل عقیده خود استفاده می کنند و

این جای تأسف است.

متعصبان و هابی اخیراً کتاب هایی در ردّ بعضی از مذاهب اسلامی نوشته و آنها را در

میان حجّاج پخش می کنند، کاش مشتمل بر مطالب مؤدّبانه ای بود؛ کتاب هایی

است با ادبیات زشت و الفاظ رکیک و

مشتمل بر انواع دروغ ها و تهمت ها و نسبت دادن شرکو کفر به دیگران.

این در حالی است که اگر یک پاسخ منطقی و مؤدّبانه بر این کتاب های زشت

نوشته شود، محال است اجازه نشر یک نسخه از آن را بدهند!!

آیا این است مفهوم آیه شریفه (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ) (۱)؛ «پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می شنوند

و از نیکوترین آنها پیروی می کنند».

روشن است چنین مذهبی با چنان فرهنگی در دنیای امروز جایی ندارد و به زودی به
بایگانی تاریخ سپرده می شود.

به خصوص در عصر ما که احترام به عقاید دیگران در نظر اندیشمندان موقعیت
خاصی دارد و همین امر یکی از عوامل انزوا و سقوط این مذهب را فراهم ساخته
است، زیرا هیچ مسلمانی حاضر به قبول چنین نسبت ناروایی نیست که به اصطلاح
متولیان خانه خدا همه آنها را «مشرک» و «کافر» بدانند و بر تحمیل عقیده خود
پافشاری کنند.

حرم نبوی و قبور بقیع نیز به همه مسلمین تعلق دارد و متولیان آن

فقط موظف به برقراری نظم و امنیت و امکانات لازم و جلوگیری از آن چه بر

خلاف اجماع مسلمین است می باشند نه بیشتر.

آنها باید به عقاید همه مسلمین جهان احترام بگذارند و از هتک و توهین نسبت به

مقدسات آنها پرهیزند و پا را از گلیم خود درازتر نکنند که نه خدا راضی است و نه

خلق خدا و نه این کار **عاقبت محمود** دارد.

حرم امن خدا باید از هر نظر امن باشد؛ این چه امنیتی است که اگر «**مسلمانان غیر**

وهابی» پای خود را جلو و عقب بگذارند آنها را متهم به شرک کنند؟!!

فراموش نمی‌کنم در سفرهای اولیّه زیارت خانه خدا، جمعی از مسلمانان

کشورهای مختلف را دیدم که می‌خواستند منبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را

ببوسند و شرطه‌ها را کلافه کرده بودند.

یک نفر که به ظاهر از **مأموران امر به معروف** بود، برخاست و این جمله را گفت:

«والله یجوز قتال هولاء بالسیف؛ به خدا سوگند می‌توان با شمشیر به این گروه

حمله کرد» (و خونشان را ریخت!).

چه فرقی می‌کند، شما جلد قرآن را می‌بوسید و آنها منبری را که سالیان دراز

محلّ وعظ و ارشاد و تعلیم و تربیت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده است،

می‌بوسند. چرا حکم قتل آنها را صادر می‌کنید، نه پیروان خود را؟!!

شما این کار را «**بدعت**» می‌دانید و آنها «**سنت**».

اکنون می فهمیم چرا طالبان و القاعده که همان وهابیان تندرو هستند، به خودشان

اجازه می دهند تنها در یک بمب گذاری در نجف (دو سال قبل) ۱۵۰ نفر از مردم

عادی را بکشند و ۳۰۰ نفر را مجروح کنند که در میان آنها کودکان خردسال و

زنان و پیران سال خورده بودند، این ها ثمرات تلخ و دردناک آن طرز فکرهاست که

چهره اسلام را در جهان سخت مشوه ساخته و محیط را حتی در کشور عربستان

سعودی که پایگاه اصلی آن بوده، ناامن کرده است.

آیا چنین برنامه ها و چنین افکاری می تواند باقی بماند؟

وهابیان روشنفکر و میانه رو

اخيراً هم از سوی دولت سعودی و هم از سوی جمعی از اندیشمندان روشن فکر

وهابی، حرکتی به سوی اعتدال، و بازنگری در مفاهیم گذشته، دیده می شود.

این حرکت تا آنجا پیش رفته است که امید می رود گفتگو و «حوار» بین فرق

مختلف اسلامی جای نزاع و جنگ و جدال و بدگویی و متهم ساختن به شرک و

کفر را بگیرد.

گرچه هنوز این امر به صورت یک روش عمومی در نیامده ولی موارد متعددی که

نشانه جوانه زدن این نهال میمون است، دیده می شود.

خبر می رسد که بعضی از علمای شیعه حجاز با بعضی از

دانشمندان معتدل وهابی به گفتگو نشسته و سخنان آنها در بعضی از رسانه های

جمعی پخش شده است. این همان چیزی است که متعصبان وهابی آن را کفر و

بدعت می دانند و به خاطر آن سخت عصبانی هستند، گویی اسلام را در حال زوال

می پندارند، حال آن که اگر این سنت حسنه که همان «**جِدَالٌ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**»

قرآن مجید است فراگیر شود، اسلام از شرّ **خشونت گرایان** نجات پیدا خواهد کرد

و فصل نوینی در شکوفایی اسلام در جهان آغاز خواهد شد، فصلی که منطق و

استدلال و گفتمان دوستانه جای تکفیر و توهین و خون ریزی و غارت اموال را

خواهد گرفت و اسلام در عربستان سعودی به مسیر اصلی اش باز می گردد.

جمعی از نویسندگان «اعتدال گرا»ی این کشور نیز در نوشتارهای خود، همین راه

را با مرکب راهوار قلم پیموده اند. به عنوان نمونه دانشمندی به نام «**یوسف بن**

علوی» (۱)، اخیراً کتابی نوشته است، به نام «مفاهیم یجب ان تصحح» (مفاهیمی

که باید بازنگری و تصحیح شود).

این کتاب در نوع خود یکی از شگفتی‌ها محسوب می‌شود که شرح آن به

خواست خدا در پایان همین کتاب خواهد آمد.

۱. یوسف بن علوی از علمای محترم «مکه» و بسیار صاحب نفوذ بود که جلسه

درس گسترده‌ای داشت و اخیراً به رحمت ایزدی پیوست. نامبرده کتاب‌های

متعددی نگاشته که مورد توجه محققان قرار گرفته است. از جمله کتاب «مفاهیم»

است.

تعصّب شدید و افراطی

«تعصّب» در عرف زمان ما به «اعتقاد و پای بندی شدید نسبت به چیزی» گفته

می شود، خواه یک امر اعتقادی مربوط به مبدأ و معاد باشد، یا یک مسأله اخلاقی،

و یا نوعی آداب و رسوم یک قوم و قبیله، و یا حتی دفاع از یک فرد خاص.

از کلمات امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه در خطبه قاصعه(۱) استفاده

می شود که تعصّب در گذشته نیز مفهومی قریب به معنی امروزی داشته است ولی

آن حضرت تعصّب را به دو گونه تفسیر فرموده : تعصّب ممدوح و مثبت، و تعصّب

مذموم و منفی.

در مورد تعصّب منفی تعصّب ابلیس را یادآور می شود که او را از سجده بر آدم منع

کرد. امام(علیه السلام) او را پیشوای متعصّبان جهان، نام می نهد، و می فرماید:

«فَعَدُوُّ اللَّهِ (ابلیس) إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ...» ; دشمن خدا ابلیس

پیشوای متعصّبان و سلف

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبة القاصعة).

[۵۸]

مستکبران است». (۱) و در مورد تعصّب ممدوح می فرماید: «فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ

العَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ» (۲) هرگاه ناگزیر از

تعصّب هستید تعصّب شما برای به دست آوردن صفات نیک و کارهای خوب
باشد».

تعصّب مذموم همواره آمیخته با جمود فکری و یک جانبه نگری و پیشداوری های
غیر منطقی است و همیشه - به خصوص در عصر ما - سبب نفرت و عقب افتادگی
است.

نشانه این نوع تعصّب، موضع گیری های تند و خشن و گاه خونریزی و غارت
اموال، و تحقیر دیگران، و توسّل به کلمات زشت و تند و توهین آمیز است.

این گونه متعصّبان کمترین ارزشی برای افکار دیگران قائل نیستند و گوش شنوایی
برای دلایل مخالفان خود ندارند و متکبر و خودبرتر بین هستند.

تمام آنچه گفته شد در سخنان «وہابیان افراطی» و اعمالشان و متأسفانه در کتب

پیشوای این گروه دیده می شود که بعضی از نمونه های آن گذشت که به اندک

چیزی مسلمانان را مشرک می خواند و خون و مالشان را مباح می شمرد.

کسی که علما و بزرگان مخالف خود را «جہال» خطاب می کند و به آنها «ایہا

المشرک» می گوید، و هر کس سخنان او را نپذیرد کافر و

۱ و ۲ . نہج البلاغہ، خطبہ ۱۹۲ .

[۵۹]

مہدور الدم می داند (۱)، آیا آمادہ بحث و گفتگوہای منطقی و «مجادلۃ بالتی ہی

أحسن» است؟

قرآن مجید افراد متعصب را که گوش شنوا برای شنیدن سخنان دیگران ندارند، جزء

بندگان صالح پروردگار نمی داند چرا که می گوید: (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ

الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ). (۲) مفهوم

این آیه آن است که افراد مخالف این روش، عباد صالح خدا نیستند.

قرآن کسانی را که به هنگام سخن گفتن پیامبران پیشین، انگشت در گوش خود

می گذاردند تا سخنان آنها را نشنوند، سخت نکوهش می کند، و شکایت نوح را

از امت خود چنین بیان می دارد: (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي

آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) (۳)؛

«و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا آنها را بیمارزی، انگشتان

خویش را در گوشه‌هایشان نهاده و لباس هایشان را بر خود می‌پیچیدند، در

مخالفت اصرار می‌ورزیدند و به شدت استکبار می‌کردند».

در گذشته در محیط «مکه» و «مدینه» و در کل «حجاز» هر گونه نقد

۱. مدارک آن گذشت.

۲. زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۳. نوح، آیه ۷.

علمی از عقاید و هابیت ممنوع بود و متعصبان و هابی اجازه نمی دادند حتی نقدهای

علمی توأم با احترام در آنجا منتشر شود و سانسور شدیدی بر ورود هرگونه کتاب

حتی از کشورهای اسلامی مانند «مصر» حکم فرما بود (و متأسفانه هنوز هم ادامه

دارد)، و اگر چیزی بر خلاف این اصل دیده شود، استثنایی است.

بدیهی است با این وضع، آنها هرگز از حالت جمود خود خارج نمی شوند و از

اشکالات و نقدهای منطقی که سبب پیشرفت فکری آنان می گردد، بهره

نمی گیرند.

نکته جالب این که کتابخانه های ما شیعیان مملو است از کتب اهل سنت و حتی

کتب و هابیان و هیچ ترسی از وجود این کتاب ها بر مذهب خود نداریم، در حالی

که کمتر کتابخانه ای در عربستان می یابید که کتب شیعه را داشته باشد (گاهی

حتی یک کتاب!) تا چه رسد به کتب نقد وهابی گری! چرا آنها این قدر می ترسند

و ما نمی ترسیم؟ جوابش را وجدان خوانندگان محترم خواهد داد!

این گونه تعصّب ها در هیچ زمان مقبول نبوده تا چه رسد در عصر ما، به همین دلیل

حامیان این گونه تعصّب ها باید بساط خود را جمع کنند و به گذشته تاریخ ملحق

شوند!

جوانان وهابی حق دارند از بزرگترهای خود در این باره سؤال کنند که چرا کتب

سایر مذاهب اسلامی و کتب نقد علمی و منطقی وهابیت در اختیار آنها نیست!؟

ولی همان گونه که جلوتر نیز اشاره شد، این سخت گیری ها و تعصب خشک در

قشر معتدل و روشن فکر وهابی کمتر دیده می شود و برای گفتمان های منطقی

با دیگران اعلام آمادگی کرده اند و این طلیعه پربرکتی است.

* * *

[۶۲]

[۶۳]

عدم آشنایی به ارزش های فرهنگی

نابود کردن گران بهاترین آثار تاریخی اسلام

در کمتر کشوری به اندازه حجاز آثار باستانی مربوط به قرون نخستین اسلام وجود

داشته است، چرا که زادگاه اصلی اسلام آنجاست و آثار گرانبهایی از پیشوایان اسلام

در جای جای این سرزمین دیده می شود.

مراقد و قبور آنها، زادگاه آنها، آثار صحابه و تابعین و آثار گرانبهای امامان

اهل بیت (علیهم السلام) و دانشمندان و فقها و حتی سلاطین و مراکز حکومت

آنها، آثار هنری و معماری و... ولی «متعصبان خشک وهابی» غالب آنها را به بهانه

واهی «آثار شرک» از میان بردند! و کمتر چیزی از این آثار پرارزش باقی مانده است

و سزاوار است مسلمین برای نابودی این آثار گرانبها خون گریه کنند.

امروز همه می دانیم هر ملّتی برای اثبات اصالت خود بر گذشته تاریخ خود تکیه

می کند و آثار مهمّی را که از گذشته باقی مانده است

[۶۴]

شاهد و گواه آن می شمرد و به همین جهت از آثار تاریخی خود به دقت نگهداری

می کند.

امّا این گروه در این سرزمین های مقدّس تقریباً چیزی از آثار تاریخی اسلام را

بجای نگذاشتند و همه را ویران کرده و از میان بردند، آثاری که از نظر ارزش،

بهایبی نمی توان برای آنها تعیین کرد.

نمونه بارز آن قبرستان بقیع است، این قبرستان مهمترین قبرستان در اسلام است که

بخش مهمی از تاریخ اسلام را در خود جای داده و کتاب بزرگ و گویایی از تاریخ

ما مسلمین است.

قبور همسران و فرزندان پیامبر اسلام، امامان اهل بیت(علیهم السلام)، فقها و

علمای بزرگ، صحابه والا مقام، شهدای گرانقدر، سرداران رشید اسلام و... همه و

همه در آن جای دارد؛ شاید بیش از ده هزار صحابی در آن جا مدفون است و به یک

معنی بخش عظیمی از تاریخ اسلام در دل بقیع نهفته است.

ولی اکنون که وارد بقیع می شویم ویرانه ای بسیار زشت و مضمّن کننده و

ناهموار، بدون هیچ علامت و نشانه می بینیم که اشک را از دیدگان انسان سرازیر

می کند.

این متعصبان خشک با نهایت تأسّف این آثار گرانبهای تاریخی را به بهانه واهی

«مبارزه با شرک» از میان برده اند و جهان اسلام را گرفتار خسارت عظیمی

کرده اند که هرگز نمی توان آن را جبران کرد.

راستی که انسان متعصب چقدر خطر آفرین است و سرمایه های

[۶۵]

ارزشمند کشور خود را چگونه بر باد می دهد، سرمایه هایی که به همه تعلق دارد،

به انسان های امروز و گذشته و آینده.

* * *

تضادی دیگر: چرا هنوز بارگاه پیامبر برپاست!؟

کسانی که به مکه و مدینه مشرف شده اند، می دانند علی رغم ویرانی تمام

قبرستان بقیع و قبور شهدای احد و غیر آنها، گنبد و بارگاه ملکوتی پیامبر

اسلام(صلی الله علیه وآله) برپاست و مسلمانان از همه جای دنیا به زیارت آن

حضرت می شتابند و این وضع سؤال مهمی در اذهان همه زائران ترسیم می کند،

که چرا این گروه به سراغ بارگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله)نرفتند؟!

حقیقت آن است که آنها خود را کوچک تر از آن دیدند که دست به این کار زنند و

تمام جهان اسلام را بر ضدّ خود بشورانند. آری وهابی های متعصب نتوانستند،

بارگاه ملکوتی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را از میان بردارند، و گنبد خضرا را

ویران سازند و ضریح مقدّس حضرت را نابود کنند.

هنگامی که از آنها سؤال شد چگونه تمام گنبد و بارگاه‌هایی را که بر فراز قبور

ائمّه بقیع (علیهم السلام) و شهدای احد و غیر آنها بنا شده بود از میان برداشتید ولی

گنبد و بارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنان پابرجاست؟ این تناقض در عمل

چه مفهومی دارد؟

[۶۶]

اگر این‌ها نشانه بت پرستی و شرک است، چرا این «نشانه بزرگ!» را در کنار این

مسجد باشکوه و با عظمت نگه داشته‌اید، و اگر نیست، چرا بقیّه را از میان

برداشتید؟

آنها پاسخی در برابر این سؤال ندارند و به راستی و اومی مانند.

در یکی از سفرهای زیارتی که مدّت ها قبل داشتم به دیدار «امام مدینه» رفتم و از

او که مرد فاضل و بانصافی بود همین سؤال را کردم.

او سعی کرد با ذکر یک داستان تاریخی ذهن مرا از این سؤال آزار دهنده و بدون

جواب منصرف کند؛ داستانی مربوط به زمان «ناصرالدوله» نقل کرد که دو نفر

یهودی از خانه های مجاور حرم نقب زده بودند که به قبر پاک پیامبر(صلی الله علیه

وآله) دست یابند. «ناصرالدوله» در خواب دید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او

می گوید مرا از دست این دو نفر نجات بده! چند بار در چند شب این خواب تکرار

شد. او در حیرت فرو رفت و فهمید خبری در مدینه است. به مدینه آمد و تمام مردم

شهر را به صف کرد و نگاه کرد و آن دو نفر را که در خواب دیده بود، در میان آنها

دید، دستور داد آنها را گرفتند و توطئه را خنثی کرد و مجازات سختی برای آنها

قائل شد.

سپس دستور داد اطراف قبر شریف را کنند و آن را با فلز گداخته پر کردند تا

دیواری پولادین به وجود آید و کسی جرأت این گونه کارها را در آینده نداشته

باشد.

روشن است که این جواب هرگز قانع کننده نبود، زیرا حداکثر

[۶۷]

ساختن بخش زیرزمین قبر مطهر را توجیه می کرد، ولی جوابی برای گنبد و بارگاه

و ضریح محسوب نمی شد، اما رعایت ادب و احساس این که طرف مقابل حرفی

برای گفتن ندارد و ممکن است شرمنده شود، مانع از ادامه بحث از طرف اینجانب

شد.

اخيراً شنیده شد که یکی از متعصّبان وهّابی گفته است در آینده گنبد و بارگاه

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را نیز خراب خواهیم کرد که البتّه این سخن هر چند با

اصول فکری متعصّبان آنها سازگار است، ولی به یقین هرگز چنین جرّاتی در برابر

جهان اسلام نخواهند داشت، به خصوص این که با پیدا شدن موج جدید در میان

اعتدال گرایان این مسلک، هرگز چنین حادثه ای رخ نخواهد داد و کسی جرّات

بر این کار نخواهد داشت.

عجب این که این سخن را به پیشوای وهّابیون **محمد بن عبدالوّهّاب** نیز نسبت

داده اند. ولی او در بعضی از سخنانش چنین نسبتی را کذب دانسته است، هر چند

حسن بن فرحان مالکی در کتاب خود «**داعیة و لیس نبیاً**» - چنان که در پایان

همین کتاب خواهد آمد - معتقد است در کلمات شیخ محمد اشاره ای به این سخن

دیده می شود که اگر توانایی یابم گنبد و بارگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نیز

ویران می کنم!

[۶۸]

[۶۹]

جمود و مخالفت با هر پدیده نوین

بنیان گذار مذهب وهابی با هرگونه بدعتی به مبارزه برخاست، چیزی که از نظر

اصولی مورد انکار سایر فرق مسلمین نیز نبود، زیرا همگی بدعت ها را در دین به

طور کلی انکار می کنند. (۱)

ولی او در معنی بدعت مرتکب اشتباه بزرگی شده بود، و به همین جهت با هر چیز تازه ای به مبارزه برخاست.

اکنون بینیم منظور از بدعت چیست؟ آیا هر مطلب تازه، هر ابداع جدید بدعت است؟ و باید با تمام مظاهر نوین تمدن بشری به مبارزه برخاست - آن گونه که پیروان نخستین وهابیان از سخنان او برداشت کرده بودند - و به همین جهت حتی

دوچرخه را مرکب

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم : «أهلُ البِدَعِ شُرُّ الخَلْقِ وَ الخَلِيقَةِ» بدعت گزاران بدتر خلق خدا هستند» (کنز العمال، حدیث

۱۰۹۵۱) و در حدیثی از امام علی (علیه السلام) آمده است که فرمود : «مَا أُحْدِثُ

بِدْعَةٌ إِلَّا تَرَكَّ بِهَا سُنَّةٌ هَيْجَ بَدْعَتِي حَادِثٌ نَشَدُ، مَگر این که سَنَّتِي بَا آن تَرَكَّ شَدُ،

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۹۳) و احادیث در این زمینه در

کتب فریقین بسیار است.

[۷۰]

شیطان می نامیدند و از آن اجتناب می کردند!! و خط تلفنی را که کاخ پادشاه

سعودی را به مرکز لشکر متصل می کرد، پاره پاره کردند!

دوربین های عکاسی را تا چند سال قبل حرام می شمردند و خرید و فروش آن در

بازارهای مکه و مدینه تا چندی پیش ممنوع بود، و ملا عمر وهابی رئیس طالبان نیز

اجازه نداد هرگز عکسی از او بگیرند، و با تحصیل زنان و دختران حتی در مدارس

مخصوص به خود به مخالفت برخاستند و هم اکنون رانندگی زن را هر چند با

حجاب کامل باشد حرام می دانند، و گرفتن جشن میلاد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) و مانند آن را نیز بدعت و حرام می شمرند! نه تنها جشن میلادی برای

پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر پا نمی کنند، بلکه تمام مسلمین سنی و شیعه را که این

کار عاقلانه و انسانی را انجام می دهند، سرزنش می کنند!

به یقین **بدعت** از دیدگاه فقیهان بزرگ و علمای اصول مفهوم دیگری دارد.

«بدعت» تفسیر خاصّ خود را دارد و آن این است که انسان چیزی را که از دین

نیست جزء دین قرار دهد، و به عنوان یک عمل دینی آن را انجام دهد و در تعریف

بدعت گفته اند: «**الْبِدْعَةُ إِدْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ**». (۱)

در البحر الرائق (نوشته ابن نجیم مصری) بدعت چنین تعریف شده است: «غلب

استعمالها علی ما هو (ایجاد) نقص فی الدین او زیاده» و در کتاب فیض القدیر

(نوشته مناوی) چنین آمده: «الحدث فی الدین بعد اکماله» و همه این تعاریف به

یک معنی باز می گردد.

[۷۱]

به یقین هیچ کس استفاده از اختراعات جدید مانند دوچرخه، تلفن، دوربین عکاسی

و رایانه و... را به عنوان یک امر واجب یا مستحب دینی انجام نمی دهد، بلکه یک

امر عرفی است، مانند انواع غذاها و لباس ها و ساختمان ها که بر اثر گذشت زمان

تغییر می یابد و شکل نوینی به خود می گیرد.

به عبارت دیگر گونه ای از اعمالی که ما انجام می دهیم **اعمال عرفی** است که

ارتباط خاصی با شرع ندارد، مانند مثال هایی که در بالا آمد: تنوع در انواع

لباس ها، مرکب ها، غذاها، آداب و رسوم و وسایل زندگی و منزل.

بدعت به معنی نوآوری مفید در این امور کار خوبی است و نشانه پیشرفت تمدن

بشر است، بنابراین نه دوچرخه مرکب شیطان است، نه دوربین عکاسی چشم

شیطان، نه انواع تلفن مایه تباهی و فساد دین است و نه مراسم جشن و شادمانی

برای تولد بزرگان دین که یک امر عرفی است گناه می باشد، همان کاری که گاه

به عنوان مراسم جشن تولد برای فرد فرد خانواده ها انجام می شود و گاه به طور

دسته جمعی برای یک عالم بزرگ دینی یا از آن بالاتر برای پیغمبر اکرم(صلی الله

علیه وآله) و بزرگان دین مراسم باشکوهی می گیرند.

برای انجام این گونه امور هیچ دلیلی بر حرمت نداریم، جز سوء

[۷۲]

تعبیر در مفهوم بدعت و عدم آشنایی به معنی فقهی آن و عدم شناخت امور عرفی از

تکالیف شرعی.

کاری به گنبد و بارگاه برای قبور پیشوایان دین نداریم که آن موضوع بحث

دیگری است، بلکه سخن از قبرستان های معمولی است هنگامی که در عربستان

به سراغ قبرستان می رویم با زشت ترین و زننده ترین صحنه ها روبرو می شویم،

درست مانند یک بیابان بی آب و علف و سنگلاخ ناهموار و بی نظم، حتی یک

سنگ صاف روی هیچ قبری نمی بینید!

در حالی که بنای ساده قبور یک امر عرفی در میان تمام ملّت‌ها و عقلاّی جهان

است، که سعی دارند قبور مردگان را به صورتی درآورند که احترام آنها حفظ شود،

و هرگز تحقیر و توهین نشوند، در اطراف آن درخت و گل و گیاهی ترتیب

می دهند تا مایه آرامش بازماندگان آنها شود.

برای قبور شعرا و بزرگان علم و ادب ساختمان مناسبی در خور شأن آنها

می سازند، و برای هر کسی به تناسب حالش.

این یک کار انسانی و عرفی است، نه بدعت است و نه شرک و نه بت پرستی بلکه

احترام و آداب انسانیّت است، در حالی که بدعت حرام افزودن چیزی بر دستورات

دین است.

امروزه در همه جای دنیا معمول است که به مناسبت یکصدمین سال، بزرگداشتی

برای فلان شاعر یا مخترع می گیرند و این کار سبب

[۷۳]

تشویق جوانان به علم و دانش و پیشرفت علم و دانش است، آیا هیچ عاقلی

می گوید این کار بدعت یا شرک است، یا چیزی بر دین افزوده شده؟!

حال اگر ما برای بزرگان دین این کار را انجام دهیم، کاری که سبب توجه عموم

مردم به افکار و تعلیمات و برنامه های آنها می شود و پیوند محکمی میان آنها و

بزرگان دینی برقرار می کند، کجای این کار بدعت یا شرک است؟ این یک امر

عرفی پسندیده است.

شایان توجه این که گاه نوآوری های عرفی در کنار مسائل شرعی قرار می گیرد

بی آن که به آن آمیخته شود و عنوان بدعت حرام پیدا کند، به عنوان مثال امروز در

مسجدالحرام و مسجد النبی مناره های زیادی می بینیم که به یقین در عصر

پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبوده است، محراب پیامبر با نقش و نگار ساده و زیبایی

آراسته شده بسیاری از آیات قرآن (و بعضی می گویند تمام قرآن مجید) بر دیوارها

و درون طاق های مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خط زیبایی نگاشته شده،

حتی نام آن حضرت و تمام ائمه اهل بیت(علیهم السلام) و بعضی از بزرگان اسلام

بر پیشانی یکی از حیاط های آن مسجد به چشم می خورد.

در حالی که هیچ یک از این ها در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود. آیا این ها

بدعت و حرام است؟ اگر هست چرا وهابی ها که بر آن جا سلطه دارند همه را از

میان بر نمی دارند؟ و اگر نیست چرا موارد مشابه آن را نمی پذیرند؟

به یقین هیچ کس این ها را به قصد این که دستور دین است ابداع نکرده، بلکه یک

سلسله امور عرفی هستند که با ذوق سلیم مردم ابداع شده اند.

کسانی که بر اثر جمود فکری با این آداب اجتماعی مسلمین و غیر مسلمین

مخالفند، جایگاهی در دنیای امروز ندارند و باید به **بایگانی تاریخ** سپرده شوند،

مگر این که اعتدالیون آنها این خطاهای بزرگ را اصلاح و جبران کنند.

تکرار می کنیم بدعت ممنوع و حرام چیز دیگری است و آن این است که من

کاری را به عنوان یک دستور دینی انجام دهم در حالی که نه در ادله عامه و نه ادله

خاصه چیزی درباره آن نیامده باشد.

مثل این که چیزی بر نماز یا روزه یا آداب و مناسک حج و امثال آن بیفزاییم یا

بگوییم شرع به ما دستور داده است که فلان شب را به عنوان میلاد پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) جشن بگیریم.

متأسفانه جمود و کمی اطلاعات این گروه سبب شده است که این دو مطلب با

یکدیگر اشتباه شود و «ابداعات عرفی» با «بدعت های شرعی».

* * *

تضادی دیگر!

از تضادهای عجیب این گروه این است که همان کسانی که یک

روز دوچرخه ها را «مرکب شیطان» می شمردند و بدعت می دانستند امروز سوار

اتومبیل های آخرین سیستم آمریکایی و ژاپنی می شوند و هیچ کس ایرادی بر آنها

نمی گیرد.

و آنها که یک روز خط تلفن بسیار ساده «قصر شاه سعودی» را به «پادگان

لشکرش» بدعت دانستند و سیم ها را پاره پاره کردند، امروز همه آنها حتی افراد

دست فروش کنار خیابان را می بینیم که «جَوَّال» (تلفن همراه) به دست دارند!

آیا این گردش ۱۸۰ درجه ای دلیل بر قرار گرفتن این گونه افکار در سراسری

سقوط نیست؟ و جالب این که حکومت آنها بی اعتنا به این افکار واپس گرا در

مسیر صنعتی کردن کشور به پیش می تازد، و غرق صنایع وابسته است.

* * *

دلایل ناکامی ابن تیمیّه

آگاهان می دانند امام مذهب وهّابی - به اعتراف خودش - بر سر سفره «ابن تیمیّه»

نشسته بود. ابن تیمیّه نیز درباره شرک، توحید، شفاعت و مانند آن همین افکار را

داشت ولی چه شد که او نتوانست در دمشق (مرکز ظهور و فعالیتش) این سفره را

برای عموم بگستراند و این خطر از شامات دفع شد، اما شاگردش «محمد بن

عبدالوهاب» موفق شد، راستی چرا؟

[۷۶]

نخست مناسب است اشاره کوتاهی به تاریخ زندگی ابن تیمیّه داشته باشیم.

«احمد بن عبدالحلیم بن تیمیّه حنبلی» متولّد سال ۶۶۱ و متوفای سال ۷۲۸ هجری

قمری است. در شهر «حران» (شهری است در شام) متولّد شد و به سبب جور

تاتار، در کودکی همراه با خانواده اش «حران» را به سمت «دمشق» ترک کرد.

او که حنبلی مسلک بود در صدد ترویج مذهب حنابله برآمد و مانند حنابله علم کلام

را مردود دانست و متکلمان را اهل بدعت شمرد! در مسأله صفات خدا مانند حنابله

الفاظ صفات پروردگار را که در نصوص آمده بدون هرگونه تفسیر پذیرفت و به

طور کلی هرگونه «عقل گرایی» را محکوم کرد. او علاوه بر حمایت از روش و

عقاید اهل حدیث، عقاید جدیدی را نیز اضافه کرد که قبل از او سابقه نداشت.

برای مثال او سفر کردن به قصد زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تبرک

جستن به قبر او و توسّل به اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) را شرک دانست! و

فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را که در صحاح اهل سنت و حتی در مسند امامش

«احمد بن حنبل» وجود داشت، انکار کرد و تلاش می کرد تا مانند بنی امیه، شأن

و مقام امام علی (علیه السلام) و فرزندانش را پایین آورد.

اما دعوت ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت مورد پذیرش قرار نگرفت و جز

برخی از شاگردانش همچون «ابن القیم»، دیگر بزرگان اهل سنت با او مخالفت

کردند و کتاب های متعددی در رد او و

[۷۷]

بدعت هایش نگاشتند. از جمله «ذهبی» از علمای هم عصر او نامه ای به او نوشت

و او را مورد نکوهش قرار داد، و تسلیم در برابر احادیث صحیح را از او خواستار

شد.

«ذهبی» خطاب به او می نویسد: «حال که در دهه هفتاد از عمر خود هستی، و

رحلت از این عالم نزدیک است آیا وقت آن نرسیده است که توبه و انابه کنی؟»

در مصر نیز قاضی القضاة فرقه های چهارگانه اهل سنت آرای ابن تیمیّه را غلط و

بدعت اعلام کرد.

ولی در قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب ظهور کرد و از افکار ابن تیمیّه

حمایت نمود و از میان عقاید او بیش از همه بر همان عقاید جدیدش تأکید کرد.

علاوه بر عقاید فوق، ابن تیمیّه دارای عقاید خاصّ دیگری نیز بود. او در سال ۶۹۸

آشکارا در بحث های داغ اعتقادی داخل می شد و با مخالفین خودش به مناظره

می پرداخت، از جمله عقاید و رفتار او می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- حدود شرعیّه را خودش اقامه می کرد.

۲- موی سر کودکان را از ته می تراشید!

۳- با کسانی که مخالف عقیده او بودند آماده پیکار بود.

۴- از ارائه دادن ندور، مردم را نهی می کرد.

۵- به امکان رؤیت حسی خداوند اعتقاد داشت!!

[۷۸]

۶- در مورد خوارج عقیده داشت که : «الْخَوَارِجُ مَعَ مُرُوقِهِمْ مِنَ الدِّينِ فَهُمْ أَصْدَقُ

النَّاسِ» ؛ با این که خوارج از دین خارج شدند راستگوترین مردم بودند!«.

از کارهای مثبت او این بود که در سال ۷۰۲ بر ضد مغول اقدامات خوبی از خود

ارائه داد.

علامه امینی بعد از آن که کلام ابن تیمیّه را در ردّ «حدیث آغاز دعوت پیامبر(صلی

الله علیه وآله)» (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...) نقل می کند که او سند حدیث مزبور

را صحیح نمی داند، می گوید: «از او این سخن عجیب نیست زیرا او فرد متعصبی

است که بر انکار ضروریات و تکفیر مسلمین و به خصوص انکار آن چه مربوط به

فضایل اهل بیت(علیهم السلام) است اصرار دارد»(۱) و در جای دیگر می افزاید:

«لذلك عاد غرضاً لنبال الجرح من فطاحل علماء اهل السنّة منذ ظهرت مخاريقه و

إلى هذا اليوم و حسبك قول الشوكاني في البدر الطالع ج ۲ ص ۲۶۰ : صرح

محمد البخاری الحنفی المتوفی ۸۴۱ بتبديعه ثمّ تكفيره ثمّ صار يصرح في مجلسه :

انّ من أطلق القول على ابن تیمیّه: انه شيخ الاسلام، فهو بهذا الاطلاق كافر ؛ به همین

دلیل او همواره هدف تیرهای انتقاد از سوی علمای بزرگ اهل سنت واقع شد، از

جمله «شوکانی» از محمد بخاری حنفی نقل می کند که او را تکفیر کرده و گفته

است : هر کس ابن تیمیّه را شیخ الاسلام بخواند، کافر است!». (۲)

۱. الغدير، جلد ۲، صفحه ۲۸۰ .

۲ . همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۲۴۷، (پاورقی).

[۷۹]

از مدافعان سرسخت ابن تیمیّه می توان از «ابن کثیر» مؤلف کتاب «البدایه و

النهایه» (متوفای ۷۴۴) را نام برد که در سراسر کتاب خود به هر مناسبتی از ابن

تیمیّه دفاع کرده و او را ستوده است.

از علمای معاصر ابن تیمیّه که از او دفاع کرده و به سبب این کار مورد نفرت

جامعه خود قرار گرفت، محدّث مشهور «ابوالحجاج مزی» صاحب کتاب «تهذیب

الکمال» است که در سال ۷۴۲ در گذشته است.

دیگر از شاگردان ابن تیمیّه، «احمد بن محمد مری لبلی» حنبلی است که به گفته

ابن حجر نخست مخالف ابن تیمیّه بود ولی پس از ملاقات با او از دوستان و

شاگردان او گردید و مصنّفات او را نوشت و در طرفداری از او پافشاری کرد و در

ردّ مسأله سفر برای زیارت از او دفاع کرد، سرانجام «اخنایی» قاضی مالکی او را

احضار کرد و آنقدر زد تا بدنش خونین شد و سپس دستور داد او را وارونه سوار

قاطر کردند و در شهر گرداندند، تا تحقیر شود.

بزرگ ترین شاگرد و مدافع سرسخت ابن تیمیّه بی شک «ابن القیم الجوزیّه» است

که در همه اقوال و عقاید تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشر و بسط عقاید

ابن تیمیّه را در زمان حیات و پس از مرگ او بر عهده داشت و بارها با وی به زندان

رفت و به همین سبب او را تازیانه زدند و سوار بر شتر در شهر گرداندند و با ابن

تیمیّه در

[۸۰]

قلعه دمشق زندانی کردند. (۱)

* * *

اکنون به اصل موضوع باز می گردیم که چرا «ابن تیمیّه» موفق به گستردن سفره

سلفی ها در شام نشد، ولی محمد بن عبدالوهاب، آن را در سرزمین نجد گسترده و

سپس دامنه آن را به تمام جزیره عربستان کشید و این اعتقادات را به نام خود به

عنوان «آیین و هابیت» در تاریخ ثبت کرد؟

دلیل عمده آن دو چیز بود:

نخست این که دمشق و شام یکی از مراکز علوم اسلامی در آن زمان بود، و علمای

برجسته و حوزه های علمیّه فراوانی داشت؛ آنها به صورت وسیع در برابر اشتباهات

این تیمیّه به مقاومت برخاستند، و با این که طرفداران قابل ملاحظه ای پیدا کرده

بود، نفوذ او را با دلایل منطقی درهم شکستند، در حالی که سرزمین نجد از این

نظر در آن زمان بسیار فقیر بود، و شبهات سر سلسله این گروه با مقاومت چندانی

رو به رو نشد و در میان عوام گسترش یافت. در طول تاریخ هر منطقه ای زیر

پوشش علما و دانشمندان آگاه بوده است، از این آفات مصون مانده است.

۱ . گردآوری از کتاب های سیر اعلام النبلاء، جلد ۱، صفحه ۳۷؛ الصحيح من

السیره، جلد ۱، ص ۲۴۵؛ الغدير، جلد ۲، صفحه ۲۸۰؛ الذریعة، جلد ۲، صفحه

۲۸۳ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی بخش ۱۴، آیین و هابیت و فصل نامه مکتب

اسلام، شماره ۱۰.

[۸۱]

دیگر این که در آن زمان در میان قبایل «نجد» بر سر حکومت منازعات شدیدی

بود، محمد بن عبدالوهاب طبق تواریخ موجود از این موقعیت استفاده کرد و با آل

سعود پیمان بست که آنها از افکارش حمایت کنند، او هم پیروان خود را برای

کشورگشایی در اختیار آنان قرار دهد، در حالی که در دمشق و شامات نه چنین

شرایطی وجود داشت، و نه ابن تیمیّه به فکر چنین طرحی افتاد.

* * *

[۸۲]

[۸۳]

ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی

شاهکار مهمّ این مذهب در مسأله **توحید و شرک** است و همان گونه که گفتیم

برگرفته از عقاید «ابن تیمیّه دمشقی» می باشد.

«محمد بن عبدالوهاب» در رساله «کشف الشبهات» در این باره سخنی دارد که

خلاصه اش چنین است:

۱- توحیدی که اسلام به آن دعوت کرده **توحید در عبادت** است، زیرا مشرکان

عرب **توحید خالق** را قبول داشتند و می گفتند عالم همه مخلوق خداست (وَلَكِنَّ

سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ). (۱)

«هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده؟ می گویند:

خداوند توانای دانا!»

و در جای دیگر می فرماید: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ

وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ



مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. (۱)

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ و چه کسی مالک

گوش ها و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون

می آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ می گویند: خدا! بگو: پس

چرا تقوا پیشه نمی کنید؟!».

با توجه به این آیات مشرکان عرب، خالق جهان و رازق بندگان و مدیر و مدبر عالم

را خداوند یگانه می دانستند. پس شرک آنها در چه بود؟ اشکال کار آنها فقط در

توحید عبادت بود یعنی بت ها و بعضی از صالحان را پرستش می کردند. به تعبیر

دیگر مشرکان عرب هرگز منکر توحيد خالق و رازق و ربّ العالمين نبودند، بلکه

مشرک در عبادت خدا بودند و اسلام آنها را به «عبادت» خداوند يگانه دعوت

فرمود.

۲- مفهوم «شرك» آن است که انسان غير خداوند يگانه را بخواند و برای حلّ

مشکلات به او پناه برد (به عنوان مثال يا رسول الله و يا على بگويد) زیرا قرآن مجيد

می گوید: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا). (۲)

۳- اگر کسی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یا هر کس از پیشوایان اسلام و

صالحان شفاعت بطلبد کار او شرک است! و جان و مال او بر موحدان مباح است!

زیرا او مشرک است و هر مشرکی مهدورالدم و المال و

۱. یونس، آیه ۳۱.

۲. جن، آیه ۱۸.

[۸۵]

النساء می باشد. قرآن مجید می گوید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (۱)

«بگو: شفاعت به طور کامل از آن خدا است، حکومت آسمان ها و زمین از آن او

است سپس به سوی او باز می گردید».

۴- به علاوه مشرکان عرب هنگامی که به جهت بت پرستی مورد اعتراض واقع

شدند گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى). (۲)

«ما بت ها را تنها برای این پرستش می کنیم که ما را به خدا نزدیک کند» و هرگز

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این سخن را از آنها نپذیرفت.

بنابراین پرستش آنها نسبت به بت ها برای خالق و رازق بودن آنها نبود بلکه فقط

برای شفاعت بت ها عندالله بود، پس هر کس غیر خدا را شفیع بداند مانند مشرکان

عرب است و جان و مال او مباح است!!

این بود عصاره کلام آنها در مسأله توحید و شرک.

* * *

نقد و بررسی

در واقع تکیه گاه عمده «وہابیون» در کتاب های مختلف در بحث توحید و شرک

همان چند آیه بالاست که در همه جا به آن استناد می جویند، و سعی دارند، از کنار

سایر آیات قرآن به سادگی بگذرند،

۱. زمر، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۳.

[۸۶]

و آنها را نادیده بگیرند، یعنی در برابر قرآن به طور کامل گزینشی عمل کنند.

در ضمن برای این که علمای مخالف را که با آیات دیگر قرآن خطاهای آنها را

روشن می سازند، خلع سلاح کنند در یک ادّعی بی سابقه می گویند، تمام آیاتی

که دیگران برای ردّ این برداشت در مسأله «توحید و شرک» به آن استدلال

کرده اند از آیات متشابه است! و تنها آیاتی که آنها به آن استناد جسته اند از

محکّمات قرآن است!! (۱)

در یک بررسی دقیق این نکته به دست می آید که خطا و اشتباه و برداشت نادرست

وی از «شش واژه قرآنی» سبب شده که همه مسلمین را به جز پیروان عقاید خود

مشرک بشمرند و حکم کفر آنها را صادر کنند.

و متأسفانه جهان اسلام برای خطای آنها در تفسیر این شش واژه، بهای سنگینی را

تاکنون پرداخته است، چه خون های مقدّسی که از مسلمانان بر زمین ریخته شد؟ و

چه اموال هنگفتی که به غارت رفت؟ و حتی امروز هم آن وضع در بعضی از مناطق

ادامه دارد که نمونه های آن در زمان حکومت طالبان در افغانستان و در بمب

گزارش‌های گروه سپاه صحابه در مساجد شیعیان پاکستان و بمب‌گذاری‌های

بسیار وحشتناک و بی‌رحمانه در عراق در صفوف اهل سنت و شیعه، و حتی در

عربستان سعودی در «ریاض» و «الخبر» دیده شده است.

۱. شرح کشف الشبهات، صفحه ۷۴.

[۸۷]

چرا آنان حاضر نیستند با دیگر علمای اسلام، علمای الازهر، دمشق، قم و نجف به

بحث منطقی بنشینند تا حقایق روشن شود.

چرا بحث‌های آنها همچون پاسخ‌های بعضی از پیشوایان آنها که با جمله «اینها

المشرك الجاهل» آغاز می‌شود و گوینده با پیشداوری خود، طرف مقابل را

نخست مهدورالدم و مشرک و نادان شمرده سپس با او بحث می کند، هنوز ادامه

دارد؟!!

چرا آن گونه که قرآن دستور داده، حاضر نیستند بحثی دوستانه بر اساس (فَبَشِّرْ عِبَادِ

* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (۱) میان علمای وهابی و دیگران آغاز

گردد؟!!

که اگر چنین می کردند این همه خون های پاک مسلمین ریخته نمی شد و اموال

آنها به غارت نمی رفت، و دشمنان بر آنها مسلط نمی شدند و اقلیت کوچک

صهیونیست همه چیز آنها را به بازی نمی گرفت. معلوم نیست چه جوابی در برابر

خدا برای روز قیامت و عندالمیزان و الحساب آماده کرده اند؟

به هر حال این شش کلمه سرنوشت ساز عبارتند از:

۱- شرک و مشرک (در قرآن مجید)

۲- إله (در لا إله إلا الله در قرآن مجید)

۳- عبادت (در قرآن مجید)

۴- شفاعت (در قرآن مجید)

۱. زمر، آیات ۱۷-۱۸.

[۸۸]

۵- دعا (در قرآن مجید)

۶- بدعت (در قرآن و حدیث)



الف) مفهوم «شُرک»

نخستین واژه مهمی که وهابیان در آن گرفتار اشتباه و خطا شده و بر اثر آن فتوای اباحه خون و مال و نوامیس بسیاری از مسلمین را صادر کرده اند واژه «شُرک» و «مشرک» است.

«شُرک» در لغت عرب به معنی شرکت در چیزی است و «شَرِیک» همان هم‌تا و هم‌تراز است.

لسان العرب در معنی اشتراک می گوید: «أَشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ» و در معنی «شُرک» می گوید: «وَالشُّرْكُ أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رُبُوبِيَّتِهِ» و به این

ترتیب شرک را به معنی شریک قرار دادن برای خدا در حاکمیت و ربوبیت تفسیر

کرده است. **راغب در مفردات** می گوید: «شرک در دین دو گونه است: اول

«شرک عظیم» است که انسان شریک و همتایی برای خدا قرار دهد که سبب

محرومیت او از بهشت است». «**مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ**» ؛ و

«شرک صغیر» است اگر غیر خدا را در بعضی امور مورد توجه قرار دهد که همان

ریا و نفاق است. قرآن می گوید: (۱) **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ**

۱. مفردات راغب ماده شرک (با تلخیص).

بنابراین، حقیقت شرک عظیم آن است که کسی را همتای خدا و همپراز او در

خالقیت و مالکیت و ربوبیت و عبادت بدانیم.

ولی اگر بگوییم حضرت مسیح(علیه السلام) بیماران غیر قابل علاج را به **اذن خدا**

شفا می داد، و مردگان را به **اذن خدا** زنده می کرد، و با علمی که از ناحیه خداوند

کسب کرده بود از مسائل پنهانی و غیوب خبر می داد، نه راه شرک پوییده ایم و نه

سخنی به گزاف گفته ایم.

مگر قرآن مجید از زبان مسیح(علیه السلام) نمی گوید: **(وَأُبْرِءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ**

وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۲)

«و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار دادیم، که به آنها

بگویند: من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ من از گل، چیزی

به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد.

و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را

به اذن خدا زنده می کنم! و از آن چه می خورید، و در خانه های خود ذخیره

می کنید؛ به شما خبر می دهم؛ به یقین در اینها، معجزه برای شماست، اگر ایمان

داشته باشید».

۱. یوسف، آیه ۱۰۶ .

۲. آل عمران، آیه ۴۹ .

بنابراین اگر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و بعضی از بندگان صالح خدا

همچون امامان اهل بیت (علیهم السلام) چنین اموری را به همین صورت یعنی «به

اذن خدا» تقاضا کنیم، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است، چرا که ما

هرگز آنها را هم طراز و هم ردیف و شریک خدا و مستقل^۳ در تأثیر قرار نداده ایم،

بلکه بندگان سر بر فرمان او و مجری اوامر او دانسته ایم.

تعجب است چگونه پیشوایان وهابی از واژه «شرک» که معنی روشنی دارد، چنین

برداستی کرده و هرگونه درخواست از بندگان صالح خدا را که جز به اذن خدا

کاری نمی کنند شرک دانسته اند، مطلبی بر خلاف صریح قرآن؟!!

فرض کنید کسی خادمی دارد که گوش به فرمان مولاست و چیزی را جز به اجازه

او انجام نمی دهد، اگر کسی از او بخواهد از مولای خود انجام فلان عمل را تقاضا

کن، آیا این تقاضا کننده، «خادم» را همتا و هم ردیف و شریک مولا دانسته است،

یا در مسیر خدمت؟!

آیا هیچ وجدان بیداری این سخن را می پذیرد، که این کار شرک است؟

تمام اشتباهات آنها از اینجا ناشی می شود که آیات قرآن را در کنار هم نچیده اند تا

مفهوم واقعی آنها روشن شود، بلکه آن چه را که با پیشداوری های آنان در بدو نظر

هماهنگ بوده پذیرفته، و بقیه را کنار زده اند.

[۹۱]

(ب) مفهوم «إله»

تصوّر شیخ الاسلام وهّابیان این است که «إله» فقط به معنی «معبود» است، بنابراین

جمله **لا إله إلاّ الله** که شعار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمین جهان بوده و

هست، فقط ناظر به «**توحید در عبادت**» است، یعنی هیچ معبودی جز خداوند یگانه

نیست، و به این ترتیب نظر به نفی شرک در خلقت و رازقیّت و ربوبیّت و غیر

این ها ندارد، زیرا مشرکان جاهلی توحید در خالقیت و رازقیّت و ربوبیّت را قبول

داشتند و تنها مشکل آنها عدم توحید در عبادت بود، چون غیر خدا را پرستش

می کردند.

توضیح بیشتر

بر خلاف تصوّر وهّابیون، مشرکان عرب تنها گرفتار شرک در عبادت نبودند یا به

تعبیر دیگر «إله» در همه جا به «معنی» **معبود** نیست، بلکه گاه به معنی «خالق»

است. قرآن مجید می فرماید: (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ * لَوْ كَانَ

فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ). (۱)

«آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! *

اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام

جهان به هم می خورد). منزّه است خداوند

۱. انبیاء، آیات ۲۱-۲۲.

پروردگار عرش، از وصفی که آنها می کنند!».

در این آیات به روشنی «آلهه» جمع «اله» به معنی «خالق» آمده است و سخن در

آیه درباره «توحید خالقیت» است نه «توحید در عبادت».

در آیه دیگری همین معنی با وضوح بیشتری دیده می شود: (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ

وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ

عَمَّا يَصِفُونَ * عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ). (۱)

«خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و خالق دیگری با او نیست؛ که اگر

چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی

بر بعضی دیگر برتری می جستند (و جهان هستی به تباهی می کشید)؛ منزّه است

خدا از آن چه آنان وصف می کنند! * او دانای نهان و آشکار است؛ پس برتر است

از آن چه برای او همتا قرار می دهند!».

در این آیات وجود خالق دیگری جز خداوند یگانه نفی شده (آن هم با لفظ «إله»)

که اگر خالق دیگری غیر از او بود نظم جهان به هم می خورد. این آیه اعتقاد

مشرکان عرب را به تعدد خالق روشن می سازد چون می فرماید (فَتَعَالَىٰ عَمَّا

يُشْرِكُونَ).

به این ترتیب منحصر ساختن دعوت اسلام به «توحید در

۱. مؤمنون، آیات ۹۱-۹۲.

[۹۳]

عبادت» و عدم توجه به شاخه های دیگر توحید، اشتباهی بزرگ و مخالف آیات

قرآن است.

تمام قراین نشان می دهد که «وہابیان» روی علاقه ای که نسبت برداشت خودشان

از مسأله توحید و شرک داشته اند، از کنار آیات دیگر قرآن که بر خلاف برداشت

آنها بوده، به سادگی گذشته و آنها را نادیده گرفته اند، با این که بسیاری از آنها به

ظاهر حافظ قرآن بوده، اما متأسفانه همواره روی همان چند آیه مورد نظرشان تکیه

می کنند، چرا که حفظ قرآن همیشه به معنی فهم قرآن نیست!

همچنین از آیات دیگر استفاده می شود که جمعی از مشرکان فراتر از مسأله

عبادت بت ها و خالقیت، اعتقاد به «**ربوبیت**» بت ها یعنی تأثیرگذاری در

سرنوشت خود داشتند و در یک پندار خرافی فکر می کردند بت ها به عنوان مثال

نسبت به مخالفان خود، غضب می کنند و آنها را بیچاره می سازند و موافقان را

یاری می دهند و خوشبخت می کنند، به عنوان مثال مشرکان زمان هود می گفتند:

(إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا

تَشْرِكُونَ). (۱)

«ما (درباره تو) فقط می‌گوییم: بعضی از خدایان ما، به تو زیان

رسانده (وعقلت رار بوده) اند. (هود) گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم،

شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آن چه شریک (خدا) قرار می‌دهید».

۱. هود، آیه ۵۴.

[۹۴]

آنها چنین می‌پنداشتند که بت‌ها گناه خشم می‌گیرند و زیان می‌رسانند و گناه

خشنود می‌شوند و برکت می‌دهند یعنی بت‌پرستان بت‌ها را در سرنوشت خود

مؤثر می دانستند و نوعی ربوبیت برای آنها قائل بودند، که این عقیده گروه زیادی

بود.

شعر معروفی را که شاعر عرب در مذمت طایفه «بنی حنیفه» در جاهلیت سروده -

به مناسبت این که آنها بتی از خرما ساخته بودند و در یک سال قحطی آن را

خوردند! - نیز شاهد این مدعاست!

أكلت حنیفة ربها عام التقحم و المجاعة *** لم یحذروا من ربهم سوء العواقب و

التباعة (۱)

«طائفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و سختی خوردند، و آنها از

مجازات پروردگار خود نترسیدند».

کلمه «رب» بر بت ها اطلاق شده و خورندگان بت را از عواقب سوء کار خود

برحذر داشته تا مبادا بر آنها خشم گیرند و زیان رسانند.

شاعر دیگری می گوید: «أربّ يبول الثعلبان برأسه»؛ آیا بتی که روباه ها بر آن بول

می کند «رب» است. (۲) در طول تاریخ بت پرستی، اطلاق کلمه «رب» و

«ارباب» بر بت ها حاکی از آن است که آنها معتقد بودند بخشی از تدبیر امور

جهان به دست بت هاست.

لذا هنگامی که یوسف می خواهد زندانیان مشرک را به توحید

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۰۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۵۳.

دعوت کند، می گوید: (يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ

الْقَهَّارُ). (۱)

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای قدرتمند؟!».

(به کلمه ارباب جمع رب توجه داشته باشید).

شاهد دیگر: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) طبق صریح قرآن مجید به مشرکان

اهل کتاب خطاب کرد: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا

نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا

فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). (۲)

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که

جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض

دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت،) سر باز

زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانییم».

تعبیر به «ارباب» به خوبی نشان می دهد که آنها در مسأله ربوبیت خداوند نیز

گرفتار شرک بودند.

در آیه دیگری از همین سوره می خوانیم: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ

أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (۳)

۲. آل عمران، آیه ۶۴.

۳. آل عمران، آیه ۸۰.

[۹۶]

«خداوند به شما دستور نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگارِ خود

انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟!».

راه دور نرویم قرآن درباره بت پرستان جاهلیت می گوید: **(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ**

آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ) (۱) ؛ «آنها جز «الله» خدایانی برگزیدند تا آنها را یاری کنند».

یعنی آنها گرفتار شرک در شاخه ربوبیت و تأثیر در سرنوشت خود نیز بودند و

بت ها را دارای تأثیر فوق العاده ای می پنداشتند.

در داستان ابراهیم(علیه السلام) در برابر بت پرستان می خوانیم، او در آغاز با آن ها

همصدا شد و درباره ستاره و ماه و خورشید سه بار (هذا رَبِّي) (۲) گفت تا بطلان

عقیده آنها را در پایان کار نشان دهد.

تکیه او بر ربوبیت به خوبی نشان می دهد که بت پرستان «بابل» ماه و خورشید و

ستارگان را تدبیر کننده زندگی خود می پنداشتند؛ همچنین گفتار او در برابر

نمرود.(۳)

نتیجه این که «إله» فقط به معنی معبود نیست، بلکه گاه به معنی «خالق» و گاه به

معنی «رب» نیز استعمال می شود و مشرکان فقط در «عبادت» گرفتار شرک

نبودند بلکه در امر «خالقیّت» و «ربوبیت» نیز مشرک بودند.

۱. یس، آیه ۷۴.

۲. انعام، آیات ۷۶-۷۸.

۳. بقره، آیه ۲۵۸.

[۹۷]

بنابراین هرگاه قرآن مجید می گوید اگر از آنها سؤال کنی خالق و مدبّر عالم

کیست، می گویند خداست، منظور مدبّر آسمان ها و زمین است، چرا که آیات

قرآن با هم تناقض و تضادی ندارد.

آیا با این برداشت های سستی که سران وهابیت از آیات قرآن به خصوص واژه

«إله» دارند، می توانند خون مسلمانان را مباح شمرده و اموال آنها را به یغما برند؟

راستی چقدر جان و مال مسلمان بی ارزش شده است !!



ج) مفهوم «عبادت»

«عبادت» سومین واژه قرآنی است که وهابیان برداشت نادرستی از آن دارند. آنها با

صراحت می گویند: اگر کسی به سراغ صالحان برود که آنها نزد خداوند برای او

شفاعت کنند مصداق آیه شریفه ذیل می باشد: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ

يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ). (۱)

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار

دادند، (دلیلشان این بود که:) اینها را نمی پرستیم مگر برای این که ما را به خدا

نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان

۱. زمر، آیه ۳.

[۹۸]

آنان در آن چه اختلاف داشتند داوری می کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و

کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند».

ولی آنها به این نکته قرآنی توجه ندارند که عیب کار مشرکان این نبود که از

صالحان شفاعت می طلبیدند، بلکه مشکل کار آنها این بوده که برای شفاعت، آنها

را «عبادت و پرستش» می کردند، در برابر آنها به خاک می افتادند و سجده

می کردند. (در مفهوم آیه فوق و جمله «**ما نعبدهم**» دقت فرمایید)

ما هنگامی که به زیارت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برویم و بگوییم از تو

می خواهیم در دنیا و آخرت برای ما شفاعت کنی، آیا او را پرستش کرده ایم؟

برای او به خاک افتاده و سجده کرده ایم؟

«طلب شفاعت» چه ارتباطی به «عبادت» دارد؟ هر کس اهل لغت و اهل عرف

باشد می داند اگر کسی نزد حضرت مسیح می آمد و بچه کورمادرزاد خود را

می آورد و به او می گفت تو که می گویی کور مادرزاد را به اذن خدا شفا

می دهی (**وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ**) خواهش می کنم فرزند مرا به اذن الله شفا بده،

کجای این کار عبادت است؟! این کاری است که قرآن آن را مجاز شمرده است.

«عبادت» در لغت و عرف به نهایت خضوع در برابر دیگری گفته می شود مانند

رکوع و سجود، اما خواهش کردن از دیگری هیچ ارتباطی با این موضوع ندارد.

راغب در مفردات می گوید: «الْعُبُودِيَّةُ إِظْهَارُ التَّذَلُّلِ وَالْعِبَادَةُ أَبْلَغُ

[۹۹]

مِنْهَا لِأَنَّهَا غَايَةُ التَّذَلُّلِ». (۱)

در لسان العرب می خوانیم: «أَصْلُ الْعُبُودِيَّةِ الْخَضُوعُ وَالتَّذَلُّلُ».

جالب این است که پیشوای مذهب وهابیت جمله (لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) را مورد

توجه قرار داده، ولی از کنار جمله (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا...) به راحتی گذشته است، پس

اشکال کار در عبادت غیر خدا است نه در «تقاضای شفاعت برای قرب به خدا» آن

هم شفاعت به اذن الله. (دقت کنید)

آری انسان هنگامی که با پیشداوری ناصوابی وارد مسأله ای می شود، آن چه را

موافق مقصود اوست می بیند و آن چه مخالف است گاه به هیچ وجه نمی بیند و

گاه ساده از کنار آن می گذارد، سپس فتوای قتل میلیون ها نفر از مسلمین را به

عنوان «مشرک» صادر می کند! و خون و مال و ناموس این مشرکان را مباح

می شمرد!

البته بحث درباره حقیقت «شفاعت» و «دعا» به زودی خواهد آمد، (إن شاء الله).

* * *

د) مفهوم «شفاعت»

شفاعت چهارمین واژه قرآنی است که این گروه در تفسیر آن گرفتار خطا شده اند

و همان گونه که گفتیم حکم کفر تمام کسانی را که از

۱. مفردات راغب، ماده «عبد».

[۱۰۰]

پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا امامان اهل بیت(علیهم السلام) یا صالحان دیگر

تقاضای شفاعت کنند، صادر کرده و آنها را «مشرک»! خوانده اند که اسناد آن

پیش از این گذشت.

آنها به قدری در این راه تندروی می کنند که پیشوای آنان در رساله «کشف

الشبهات» این مشرکان را به دو دلیل بدتر از بت پرستان زمان جاهلیت می شمرد و

تصریح می کند، با این که آنها نه اعتقاد به معاد داشتند، نه نماز می خواندند و نه

چیزی از فرائض اسلام را بجا می آوردند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را ساحر

و واجب القتل، و قرآن را سحر می شمردند، باز هم بر مشرکان عصر ما (آنها که

همه چیز را قبول دارند و متعبد به تمام آداب اسلام هستند و فقط از پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) طلب شفاعت می کنند) برتری دارند!! و تصریح می کند

شُرک آنها سبک تر از شرک اینهاست! چرا؟

زیرا آنها در حال رفاه «بت» می پرستیدند، ولی در حال سختی (به عنوان مثال

هنگامی که گرفتار امواج خروشان و خطرناک دریا می شدند) خدا را با اخلاص

می خواندند! (۱)

راستی چقدر بی انصافی است که انسان بگوید افراد متدینی که تمام مبانی اسلام را

قبول دارند و همه آداب و احکام اسلام را انجام می دهند، از تمام گناهان پرهیز

دارند، زکات و حقوق مالی خود را به طور کامل می پردازند، از راه های دور به

زیارت خانه خدا می آیند و

۱. متن عربی این سخن در صفحه ۳۷ گذشت.

[۱۰۱]

حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت پرستان شرابخوار آدمکش و

جاهل و خونخوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت که هیچ چیز را قبول

نداشتند، بدترند، چرا که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا کسان دیگری که

آنها را صالح می دانند طلب شفاعت کرده اند، آنها مشرکند و جان و مالشان مباح

است!!

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می پذیرد؟!

بنابراین باید قبول کرد که عمر این گونه افکار به پایان رسیده و به زودی به بایگانی

تاریخ سپرده خواهد شد.

حال به سراغ اصل **مسأله شفاعت** می رویم، تا ببینیم چه مشکلی از نظر توحیدی

در این مسأله نهفته شده که این همه کافر و مشرک و مهدورالدم درست

کرده اند؟!

آیا شیخ الاسلام کشف تازه ای در این مسأله کرده که بر همه علمای اسلام در

طول تاریخ جز او و جناب ابن تیمیّه مخفی مانده است؟!

حقیقت این است که **اصل مسأله شفاعت** ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات

رسیده و به اجماع علمای اسلام از مسلمات است، حتی وهابی ها نیز منکر اصل

شفاعت نیستند و با صراحت به آن معترفند.

نکته دیگر، عدم امکان شفاعت شفیعان، بدون اذن خدا نیز از مسلمات است، زیرا

در بیش از پنج آیه از قرآن به این موضوع تصریح

[۱۰۲]

شده، از جمله در آیه الكرسي می خوانیم: **(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)**. (۱)

«چه کسی نزد خداوند - جز به اذن او - شفاعت می کند؟!».

توحید افعالی می گوید همه چیز در عالم باید به اذن خدا صورت گیرد و کسی

همتا و شریک او نیست، اگر شفاعتی هم صورت می گیرد به اذن و فرمان او است

و از آنجا که او حکیم است، اذن و اجازه اش نیز بر اساس حکمتی انجام می گیرد

و درباره کسانی اجازه شفاعت می دهد که لیاقت شفاعت را داشته باشند و در

طریق عصیان، تمام پل های پشت سر خود را ویران نکرده باشند. (دقت کنید)

تا اینجا همه مسائل مورد توافق است، پس اختلاف در کجاست؟

اختلاف در این است که علمای اسلام (غیر وهّابی) می گویند تقاضای از

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به چیزی که خدا به او داده (یعنی مقام شفاعت)

کار شایسته ای است و نه تنها مخالف توحید نیست، بلکه مؤید آن است، ولی

وهّابی ها می گویند اگر از او تقاضای شفاعت کنی کافر و مشرک و مباح الدم و

المال می شوی!!!

آیا شفاعت باطل است؟ نه، زیرا به اتفاق همه علما جایز است.

آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مقام شفاعت ندارد؟ همه می گویند البتّه دارد.

پس مشکل کار کجاست؟ می گویند: مقام شفاعت دارد ولی از او نخواه که کافر

می شوی! زیرا قرآن می گوید، مشرکان عرب هم

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۰۳]

می گفتند ما بت ها را بدین جهت پرستش می کنیم تا شفیعان ما نزد خدا باشند و

کار شما مانند کار مشرکان عرب است.

می‌گوییم آنها پرستش بت‌ها می‌کردند، ما هرگز پیامبر (صلی الله علیه وآله) و

خاندان او را پرستش نمی‌کنیم و درخواست شفاعت ربطی به عبادت و پرستش

ندارد.

می‌گویند همین است که ما می‌گوییم!

می‌گوییم قرآن خودش به گنهکاران دستور داده نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بروند

و از او تقاضای استغفار (و شفاعت) در پیشگاه خدا کنند تا خدا آنها را ببخشد:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ

تَوَّابًا رَحِيمًا). (۱)

«اگر مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا

می گذاردند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم

برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

و از آن واضح تر در داستان یعقوب (علیه السلام) می خوانیم که فرزندان یعقوب

بعد از اعتراف به اشتباه و گناه خود نسبت به یوسف (علیه السلام)، از پدر تقاضا

کردند در پیشگاه خدا برای آنها استغفار (و شفاعت) کند و گفتند: **يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ**

لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۲)

۱. نساء، آیه ۶۴.

۲. یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

«گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم. گفت: به

زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم، که او آمرزنده و مهربان است».

نه تنها یعقوب این تقاضا را که تقاضای شفاعت نزد خدا بود، انکار نکرد، بلکه از

آن استقبال نمود.

آیا پیغمبر خدا فرزندان خود را به «شُرک» و کفر دعوت می کند؟

عذر ناموجه

نکته جالب این است کهوهاییون متعصب به سبب نداشتن پاسخ، سخن خود را

به اینجا که می رسد عوض می کنند و می گویند: دو آیه فوق مربوط به زمان

حیات این دو پیامبر است، ولی پس از مرگ که آنها به صورت موجودی بی روح

در می آیند کاری از آنها ساخته نیست!

بنابراین تقاضای شفاعت از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بعد از مرگ آن حضرت

بی فایده است!

درست توجه می کنید که در اینجا مسأله شرک و کفر کنار می رود و مسأله

«بیهودگی» پیش می آید و می گویند اگر در حال حیات از آنها شفاعت بطلبند، نه

شرک است و نه کفر، ولی اگر پس از وفات باشد کاری بیهوده است و این در

حقیقت به معنی پس گرفتن تمام ادعاهای پیشین است. (دقت کنید)

ما می گوییم نه کفر است و نه بیهوده، چرا که هیچ مسلمانی به خود اجازه

نمی دهد بگوید مقام پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از یک شهید عادی

میدان بدر و اُحد کمتر است آنها (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۱) هستند ولی

پیامبر (صلی الله علیه وآله) (نعوذ بالله) «کالحجر!» کدام جفاکار چنین سخنی

می گوید؟! می

گویا اشتباه آنها از اینجا پیدا شده که قرآن به پیامبر می گوید: (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ

الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ). (۲)

«به یقین تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی ناشنویان

را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فراخوانی».

در حالی که این مربوط به افراد عادی است نه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نیکان و

پاکان.

باید از آنها پرسید پس چرا در نمازها بر آن حضرت سلام می فرستید: «السَّلَامُ

عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، می گویند: آیا به کسی که چیزی درک نمی کند

(نعوذ بالله) سلام و درود می فرستید؟ آیا به آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى

النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛ (۳) «خدا و فرشتگانش بر پیامبر

درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گویند

و به طور کامل تسلیم (فرمان او) باشید»، بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

عقیده دارید یا نه؟ خداوند و مؤمنان درود و رحمت بر چه

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نمل، آیه ۸۰.

۳. احزاب، آیه ۵۶.

کسی می فرستند؟ به کسی که (نعوذ بالله) هیچ چیزی درک نمی کند؟!

چرا بالای سر آن حضرت این آیه را تابلو کرده اید: (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ

النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا

تَشْعُرُونَ) (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای

پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که

بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در

حالی که نمی دانید».

چرا اجازه نمی دهید کسی صدای خود را در آنجا (در کنار قبر مطهر پیامبر (صلی

الله علیه وآله)) بلند کند؟ اگر آن عقیده را درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد

از وفات دارید و می گوئید او بعد از وفات چیزی نمی فهمد (العیاذ بالله) این

سخنان ضدّ و نقیض چه معنی می دهد؟!!

انصاف دهید آیا چنین عقایدی به پایان عمر خود نزدیک نشده است؟!!

* * *

هـ) مفهوم «دعا در قرآن»

از جمله واژه هایی که وهابيون تندرو در آن سخت در اشتباهند و بر اساس این

اشتباه حکم کفر بسیاری از مسلمانان را صادر کرده اند،

مفهوم «دعا» در قرآن است. آنها معتقدند: هر کس پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا

یکی از صالحان و اولیاء الله را بخواند، مشرک و کافر است و جان و مال او مباح

است.

صنعانی از طرفداران افکار محمد بن عبدالوهاب در کتاب «تنزیه الاعتقاد» عبارتی

دارد که ترجمه اش عیناً چنین است: «خداوند «دعا» را عبادت نامیده و فرموده:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (۱)

؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر ورزند با

خواری وارد جهنم می شوند». بنابراین کسی که پیامبر یا صالحی (از صالحان) را

برای انجام چیزی بخواند یا بگوید برای من نزد خدا، جهت برآمدن حاجتم شفاعت

کن یا به وسیله تو نزد خدا برای برآمدن حاجتم شفاعت می طلبم، یا مانند آن یا

بگویند دین مرا ادا کن، یا بیمار مرا شفا ده، یا مانند آن، پیامبر یا آن فرد صالح را

دعا کرده (فراخوانده) و دعا عبادت، بلکه مغز عبادت است. چنین کسی **غیر خدا**

را عبادت کرده و مشرک شده است، زیرا «توحید» کامل نمی شود جز به این که

انسان خدا را یگانه در الوهیت و خالق و رازق بودن بداند و دیگری را خالق و

رازق نداند و عبادت غیر او نکند؛ حتی بعضی از عبادات را برای غیر بجا

نیاورد». (۲)

۱. غافر، آیه ۶۰ .

۲. تنزیه الاعتقاد .

این عبارات همان چیزی است که در بسیاری از کتاب های آنان تکرار می شود.

استناد آنها در حکم به کفر کسانی که غیر خدا را می خوانند، آیه فوق است که در

کلام صنعانی آمده بود و آیات دیگری مانند آیات زیر است:

۱- «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱)؛ مساجد از آن خدا است، دیگری

را با خدا نخواهید».

۲- «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» (۲)؛ خواندن

حق از آن او است و کسانی که غیر خدا را می خوانند دعای آنها هرگز به اجابت

نمی رسد».

۳- «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ» (۳)؛ کسانی را که غیر از خدا

می خوانید، بندگانی مثل خود شما هستید».

از این آیات همان چیزی را نتیجه می گیرند که در کلام «صنعانی» آمده بود. یعنی

هیچ کس حق ندارد حتی «یا رسول الله اشفع لی عندالله» بگوید چرا که کافر و

مهدورالدم خواهد شد.

بنابراین یکی از عوامل مهمّ خشونت این گروه که هزاران هزار نفر را به سبب آن، از

دم تیغ گذرانده و اموالشان را برده اند، اشتباه در فهم

۱. جن، آیه ۱۸.

۲. رعد، آیه ۱۴.

[۱۰۹]

معنی **دعا در قرآن مجید** بوده است.

اکنون به قرآن مجید باز می‌گردیم و معنی واژه «**دعا**» را از قرآن می‌طلبیم تا

روشن شود «دعا» کردن و خواندن غیر خدا، گاه کفر است و گاه ایمان؛ اما این

افراد بر اثر کم‌اطلاعی یا پیشداوری‌های نادرست، گرفتار چنان اشتباه خطرناکی

شده‌اند.

(اتفاقاً ما تجربه کرده‌ایم، افراد نادری که در حوزه‌های علمیّه ما، گاهی تمایلات

وهابی‌گری پیدا می‌کنند، آنها نیز افراد کم‌اطلاعی هستند که در دروس حوزوی

مشکل داشته‌اند).

به هر حال واژه دعا در قرآن به معانی مختلفی آمده است:

۱- دعا به معنی عبادت، مانند آیه ۱۸ سوره جن (...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) تعبیر به

«مع الله» (همراه با خدا) نشان می دهد، منظور این است که کسی را همتا و

شریک خدا نپندارید و عبادت نکنید.

گواه این مطلب، آیه ۲۰ همین سوره (با فاصله یک آیه) است که می گوید: «(قُلْ

إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)؛ بگو تنها پروردگارم را می پرستم و کسی را

شریک او قرار نمی دهم».

هر مسلمانی می داند «دعا» به این معنی، مخصوص خدا است و کسی همتای او

نیست و جای شک و تردید ندارد.

۲- **دعا** به معنی فراخواندن به سوی چیزی، مانند آنچه در مورد نوح پیامبر(علیه

السلام) آمده است که می گوید: «(قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي

[۱۱۰]

لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا)(۱)؛ پروردگارا قوم خود را شب و روز

فراخواندم ولی دعای من جز بر فرار آنها نیفزود».

بدیهی است این دعا و فراخوانی قوم، همان دعوت آنها به سوی ایمان است و این

نوع دعا عین ایمان می باشد و انجام آن بر پیغمبران خدا واجب بوده است.

و آنچه در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده است که خداوند می فرماید:

«(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)(۲)؛ مردم را به راه خدا با

حکمت و اندرز نیکو بخوان»، نیز از همین قسم است.

۳- دعا به معنی تقاضای حاجت که گاه از طریق عادی و معمولی است، مانند «(وَلَا

يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا)(۳)؛ هنگامی که از «شهود» دعوت برای ادای شهادت

شود، نباید امتناع کنند».

این فراخوانی و دعا در امور عادی است و به یقین اگر کسی آن را انجام دهد، کافر

نمی شود بلکه وظیفه را انجام داده است.

و گاه از طرق غیر عادی و معجزات است که این بر دو قسم است:

گاه با اعتقاد استقلال غیر خدا در تأثیر است و گاه از شخص بزرگی می خواهیم

که از خدا برای ما چیزی بخواهد.

قسم اول نوعی شرک است، زیرا مستقل در تأثیر، تنها ذات پاک

۱. نوح، آیه ۵ و ۶.

۲. نحل، آیه ۱۲۵.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.

[۱۱۱]

خداست، حتی اسباب و مسببات عادی نیز هر چه دارند از خدا دارند و به اذن او اثر می گذارند.

قرآن مجید در این زمینه می گوید: «(قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ

كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا) (۱)؛ بگو کسانی را غیر از خدا که می پندارید

(قادر بر حل مشکلات شما هستند) بخوانید، آنها نمی توانند مشکلی از شما را

برطرف سازند و نه در آن تغییری ایجاد کنند».

هیچ فرد مؤمن آگاه و مسلمان با ایمانی چنین عقیده ای را درباره هیچ یک از انبیا و

اولیاء الله ندارد.

اما قسم دوم، توحید انسان کامل است، یعنی آنجا که کسی را واسطه و شفیع به

درگاه خدا قرار می دهد و مسبب الاسباب را خدا می داند و همه چیز را در قبضه

قدرت و اراده او می بیند، ولی با توسل به اولیاء الله از آنها می خواهد که نزد خدا

برای او تقاضای حاجتی کنند، که این عین توحید و ایمان به مشیت مطلقه الهیه

است.

قرآن مجید می گوید: بنی اسرائیل نزد موسی آمدند و از او تقاضا کردند که از

خداوند غذاهای متنوعی (غیر از من و سلوی) برای آنها بخواهد «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا

مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ

بَقْلَهَا... (۲)؛ ای موسی! ما نمی توانیم به یک نوع غذا قناعت و صبر کنیم، از

پروردگارت بخواه که از آنچه زمین

۱. اسراء، آیه ۵۶.

۲. بقره، آیه ۶۱.

[۱۱۲]

می رویاند از سبزیجات و... برای ما فراهم سازد».

موسی هرگز به آنها ایراد نکرد که چرا مرا با خطاب یا موسی! فرا خواندید و چرا

مستقیماً خودتان از خدا نخواستید و این شرک و کفر است، بلکه تقاضای آنها را از

خدا خواست و اجابت شد و خطاب «(وَلَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ)؛ آنچه خواستید برای شما

فراهم شد» از سوی خدا نازل گردید، فقط به آنها گفت شما غذای بهتر را رها

کردید و به سراغ غذای کم اهمیّت تری رفتید.

* * *

نتیجه:

از آنچه در این بحث آمد، روشن می شود که این گروه از وهّابی ها، به جای این

که به قرآن مراجعه کنند و تنوّع موارد استعمال «دعا» را ببینند و آنها را در کنار هم

بچینند و از مجموع آنها به عمق تعلیمات قرآن در مسأله دعا پی ببرند، تنها به

مطالعه چند آیه بسنده کرده، و بریده اند و دوخته اند و به دنبال آن حکم شرک و

کفر اکثریّت مسلمین جهان را صادر فرموده اند، و از آن اسفبارتر این که در عمل

نیز آن را اجرا کرده، و جمع کثیری از مسلمین مخلص را از دم تیغ گذرانده و

اموالشان را به یغما برده اند که در بحث های پیشین به آن اشاره شد.

* * *

[۱۱۳]

(و بدعت در کتاب و سنت

ششمین واژه ای که این دسته از وهابیان در فهم معنی آن گرفتار اشتباه عظیمی

شده اند، واژه «**بدعت**» است.

قرآن مجید در مذمت و نکوهش مسأله رهبانیت در آیه ۲۷ سوره حدید می فرماید:

«(وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا)

و رهبانیتی را که بدعت گذارده بودند، ما بر آنها مقرر نداشته بودیم... ولی آنها
حق آن را نیز رعایت نکردند...».

هر گاه «استثنا» را در آیه متصل بدانیم - آن گونه که ظاهر آیه است - مفهوم آیه
همان است که در بالا آمد یعنی مسیحیان نوعی رهبانیت و ترک دنیا را ابداع کرده
بودند که از سوی خداوند مقرر نشده بود، در عین حال همان را هم رعایت نکردند
که شرح آن خواهد آمد.

و اگر استثنا را منقطع بدانیم، مفهوم آیه این است که ما «رهبانیت» را به آنها دستور
نداده بودیم (بلکه بدعتی بود از ناحیه آنها)، ما به آنها **ابتغاء مرضاة الله** (جلب
خشنودی خدا) را توصیه کرده بودیم که آن را رعایت نکردند.

به هر حال، این آیه از این بدعت مذمت می کند، بدعتی که به گفته مورخان، چند

قرن بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) بر اثر بعضی از حوادث تاریخی که منجر به

شکست مسیحیان شد و گروهی متواری بیابان ها و کوه ها شدند و به زندگی در

انزوا پناه بردند، به وجود آمد و به

[۱۱۴]

تدریج رهبانیت به صورت یک برنامه دینی درآمد. نخست مردان تارک دنیا

(راهبان) راهی «دیرها» شدند، سپس زنان تارک دنیا (راهبه ها) به آنها پیوستند و

دیرنشینی آغاز شد.

و از جمله سنت های غلط که همراه با رهبانیت در میان راهبان و راهبه ها شکل

گرفت، مسأله **ترک ازدواج** به طور مطلق بود که امری بر خلاف سنت الهی و

طبیعت بشری است و سرچشمه مفسد بی شماری شد.

مورخ مشهور غربی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود، بحث مشروحی درباره

رهبانان دارد که قابل توجه است. او در ضمن اعتراف می کند که پیوستن راهبه ها

(زنان تارک دنیا) از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا

گرفت و در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید. (۱)

گرچه راهبان و راهبه ها در طول تاریخ اقدام به خدمات اجتماعی مختلفی کردند،

ولی مفسد اجتماعی و اخلاقی ناشی از آن بیشتر بود و بهتر است از ذکر آنها که در

کتب مورخین مسیحی به آن اشاره شده، صرف نظر کنیم. آری، نتیجه بدعت ها غالباً همین گونه است.

به هر حال، اضافه بر آیه مزبور، روایات فراوانی در نکوهش بدعت، در منابع اسلامی

وارد شده است. از جمله حدیث نبوی معروف «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» می باشد! که در

کتب بسیاری از جمله

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۳.

[۱۱۵]

«مسند احمد» و «مستدرک الصحيحین» و «سنن بیهقی» و «المعجم الاوسط

طبرانی» و «سنن ابن ماجه» نقل شده است. (۱)

* * *

وهابیون تندرو با مشاهده این گونه احادیث، بی آن که در معنی «بدعت» دقت

کنند، نخست با هر پدیده جدیدی به مخالفت برخاستند، تا آنجا که دو چرخه را

مرکب شیطان خواندند و با نصب خطوط تلفنی به مخالفت برخاستند، و چون

دیدند دنیا به سرعت به سوی صنعتی شدن پیش می رود سرانجام در برابر

پدیده های صنعتی غرب تسلیم شدند، نه فقط تسلیم شدند بلکه غرق در آن شدند،

و امروز که به عربستان سعودی مسافرت می کنیم، می بینیم انواع اتومبیل های

آخرین سیستم، وسائل مدرن تهویه، جالب ترین وسائل منزل و حتی انواع سوپر

مارکت ها و خوراک های غربی همه جا را پر کرده، و صغیر و کبیر و عالم و

جاهل از آن استفاده می کنند.

در این هنگام، مخالفت با این «بدعت‌ها»! را رها کرده، تنها به مخالفت با

بدعت‌هایی که از نظر آنان آب و رنگ مذهبی داشت به مخالفت برخاستند، مانند

بنای بر قبور، مراسم بزرگداشت میلاد پیامبر و بزرگان دینی، مراسم عزاداری بر

شهیدان و امثال این‌ها، هر

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۱۲۶؛ مستدرک، جلد ۱، صفحه ۹۷؛ سنن بیهقی،

جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴؛ سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۱۶ و معجم طبرانی، جلد

۱، صفحه ۲۸.

کس به سراغ این امور برود، او را بدعت گذار و مستحق همه گونه ملامت و

سرزنش می بینند.

* * *

امّا به راستی بدعت چیست و در چه موارد حرام است؟ به شرح زیر توجه فرمایید.

هر چند سابقاً اشاراتی نیز داشته ایم، ولی در اینجا ناگزیر از توضیحات بیشتری

هستیم:

«**بدعت**» در لغت - همان گونه که قبلاً هم اشاره شد - به معنی هرگونه نوآوری

خوب یا بد است و در اصطلاح فقها «**ادخال ما لیس من الدین فی الدین**» است.

آری، هر گاه چیزی را که جزء دین نیست در دین وارد کنیم، و آن را به عنوان

دستور الهی بشمریم، بدعت گذارده ایم.

و این به دو گونه انجام می شود، واجبی را حرام و حرامی را واجب، ممنوعی را

مباح و مباحی را ممنوع سازیم.

مثلا بگوئیم در نظام بانکداری امروز، رباخواری قابل اجتناب نیست، بنابراین

پذیرفته است، یا بگوئیم حجاب مربوط به زمانی بوده که بشر تمدن امروز را نداشته

ولی امروز کشف حجاب مانعی ندارد، و انواع و اقسام بهانه جویی هایی که حلال

را با آن حرام و حرام را حلال می کنند، همه این موارد، مصداق بارز بدعت است.

و گاه می شود اموری را که در دستورات دینی و در کتاب و سنت وارد نشده جزء

دین بشمریم، مثلا مراسم سوگواری برای اموات را در

سوم و هفتم و چهارم که یک امر عرفی است، جزء دستورات اسلام بدانیم و یا جشن

و شادمانی در اعیاد اسلامی را واجب شرعی بشمریم و امثال این ها.

به عبارت روشن تر، نوآوری ها سه گونه است:

۱- نوآوری در امور صد درصد عرفی که هیچ ارتباطی به مسائل شرع ندارد، مانند

نوآوری های مربوط به صنایع و اختراعات و علوم طبیعی که در زمان حیات و

عصر پیامبر اسلام و سایر پیشوایان معصوم نیز بوده است، زیرا قافله علوم و

اختراعات هیچ گاه متوقف نمی شود، این گونه بدعت ها جزء بدعت های مفید و

سازنده است، زیرا همه عقلای جهان از هر پدیده مفیدی - بدون تعصب - استقبال

می کردند، از هر قوم و ملتی که بوده باشد.

۲- نوآوری های عرفی پیرامون موضوعات شرعی، بی آن که نسبت به شرع داده

شود، مثل بنای مساجد با کیفیت خاص، گلدسته ها، محراب ها،

کاشی کاری ها، کتیبه ها، استفاده از بلندگو برای اذان و صدها از این قبیل.

به یقین هیچ یک از این ها در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نبود، آیا هیچ

کس می گوید این ها بدعت و حرام است، در حالی که تمام مساجد مسلمین حتی

در عربستان سعودی و مراکز وهابیت و مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) پر از

این هاست.

همچنین تغییرات زیادی که در مسجدالحرام صورت گرفته است،

که هیچ شباهتی با زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ندارد، و از آن مهم تر

ساختن **طبقه دوم** برای محلّ سعی صفا و مروه، و تغییر عجیبی که اخیراً در **جمرات**

ایجاد کردند و انتقال **قربانگاه** ها به خارج منی و امثال این ها.

این نوآوری ها اموری است عرفی، در کنار مسائل شرعی برای سهولت در کار یا

رفع مشکلات و خطرها و هیچ کس آن را به عنوان یک دستور خاصّ شرعی

نمی شناسد و بدعت نمی داند.

تشکیل جلسات **مسابقه قرائت قرآن** و انتخاب بهترین قاریان و حافظان و مفسران

قرآن مجید.

به یقین هیچ یک از این ها در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبوده، این ها نوآوری هایی است که برای پیشرفت مقاصد و اهداف دینی در نظر گرفته می شود، بی آن که بگوییم جزء دین است.

همچنین احترام به اموات از طریق تشکیل **مجالس بزرگداشت** در مقاطع زمانی خاص.

تشکیل همایش ها و کنگره های مذهبی و جلسات نکوداشت برای بزرگان دین. جشن های تولد برای پیشوایان دین.

مجالس سوگواری برای شهادت یا رحلت آنان.

و امور دیگری از این قبیل که سبب عظمت اسلام و مسلمین و کنار زدن پرده های غفلت و بی خبری و موجب معرفت و شناخت بیشتر آنان می گردد.

ما در محیط خود بارها تجربه کرده ایم که این گونه برنامه های

[۱۱۹]

عرفی که در حاشیه مسائل مذهبی انجام می گیرد، موجی از آگاهی و بیداری در

همه، به خصوص نسل جوان، بر می انگیزد و سبب حرکت آنها به سوی معارف

قرآنی و اسلامی و اهتمام به امور دینی می شود و به یقین تعطیل این برنامه ها

خسارت عظیمی بر مسلمین وارد می کند.

به هر حال، این ها یک سلسله امور عرفی است که هیچ کس هنگام انجام این امور

نمی گوید خداوند یا رسول خدا چنین دستوری را داده است و به تعبیر دیگر چیزی

را که جزء دین نیست جزء آن نمی کند.

بنابراین، هرگز نمی توان نام بدعت بر آن گذارد و به عنوان «**كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ**» آن

را نوعی گمراهی دانست.

۳- نوع دیگری وجود دارد که همان بدعت حرام است که در آغاز به آن اشاره شد

: **حریم دین را شکستن و قانونی بر ضد قوانین دینی وضع کردن یا قانونی بر آن**

افزودن یا قانونی را کم کردن بی آن که دلیلی در شرع بر آن وجود داشته باشد.

ولی تندروان وهابی به خاطر ضعف اطلاعات آنها نسبت به فقه اسلامی و علم اصول

میان این سه نوع نوآوری نتوانسته اند فرق بگذارند و گرفتار اشتباه سختی شده اند،

و برادران مسلمان خود را با اندک چیزی متهم به «بدعت» می کنند، همان گونه

که به سادگی آنها را متهم به «شُرک» می نمایند.

این گفتار را با سخنی از عالم فقید **یوسف بن علوی مالکی** از

مدرّسان معروف مسجدالحرام پایان می دهیم.

او در کتاب «مفاهیم یجب أن تصحّح» در بحث بدعت تحت عنوان «بدعت خوب

و بد» سخنی دارد که خلاصه اش چنین است:

بعضی از فرومایگان جاهل و متعصّب و تنگ نظر که خود را بی جهت به «سلف

صالح» منتسب می کنند، با هر امر تازه ای به مبارزه برمی خیزند و هر اختراع

مفیدی را به عنوان این که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است، نفی می کنند

بی آن که میان بدعت ها و نوآوری ها فرق بگذارند و بدعت نیک را از بد

بشناسند.

این فرق گذاری چیزی است که عقل سلیم و فکر روشن آن را تأکید می کنند و

جمعی از بزرگان علم اصول همچون «نوی» و «سیوطی» و «ابن حجر» و «ابن

حزم» بر آن صحّه نهاده اند.

هر گاه احادیث نبوی که یکدیگر را تفسیر می کنند، در کنار هم بگذاریم و یکجا

مورد مطالعه قرار دهیم، همین مطلب را می رساند.

از جمله حدیث «**كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ**» است که ناظر به بدعت های بدی است که

داخل در تحت هیچ اصلی از اصول شرع نمی باشد.

سپس می افزاید: بدعت به معنی لغوی (یعنی نوآوری) حرام نیست، آن چه حرام و

ضلالت است، بدعت به معنی شرعی است و آن «چیزی را بر امر دین افزودن و به

آن رنگ و صبغه شریعت دادن است» که به عنوان یک امر شرعی منسوب به صاحب

شریعت مورد قبول و تبعیت واقع شود.

[۱۲۱]

امّا بدعت دنیوی، یعنی انواع نوآوری های مربوط به امور دنیا، هرگز ممنوع نیست.

بنابراین، تقسیم بدعت به دو قسم خوب و بد، ناظر به معنی لغوی آن است، امّا

بدعت شرعی تنها یک نوع دارد که حرام است و اگر مخالفان این تقسیم، مفهوم

«مَقْسَم» را می دانستند، قطعاً با آن به مخالفت بر نمی خاستند و می دانستند که

نزاع در الفاظ می کنند.

آری ؛ در میان بدعت های دنیوی، اموری بسیار مفید یافت می شود که باید به

استقبال آن رفت و اموری نیز وجود دارد که جز شرّ و فساد نیست. (۱) (اشاره به

بعضی بی بند و باری های اجتماعی است)

* * *

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۱۰۲ به بعد.

[۱۲۲]

[۱۲۳]

[۱۲۴]

فریادی که از مکه برخاست

یوسف بن علوی و نقد شجاعانه اش

در اثنای کتاب قول دادیم که از کتاب شگفت انگیز یوسف بن علوی گزارشی

برای شما بنویسیم.

یوسف بن علوی عالم شجاعی بود که در مکه می زیست و حلقه درس قابل

توجهی داشت، علما و بزرگان مکه و رجال سیاسی کشور سعودی احترام فوق

العاده ای برای او قائل بودند؛ وی در این اواخر دیده از جهان بریست و موجی از

تأثر و اندوه منطقه را فرا گرفت.

او که خود را «**خادم العلم الشریف بالبلد الحرام**» می خواند پیرو مذهب «**مالکی**»

بود و از ذریه زهرای مرضیه و به لقب «**الحسنی**» افتخار می کرد و به دنبال نام

خود آن را می نگاشت.

حلقه درس او در مسجد الحرام از پرجمعیت ترین حلقات درس مسجد الحرام بود و

تألیفات فراوانی در علوم اسلامی داشت.

[۱۲۶]

او با تندروی وهابی های متعصب سخت مخالف بود و سرانجام کتاب «**مفاهیم**

یجب أن تصحح» (مفاهیمی که باید اصلاح گردد) را در نقد افکار و عقاید آن ها

نوشت.

او با لحنی مؤدبانه و عالمانه (همان گونه که از نام کتاب پیداست) به نقد

مهم ترین پایه های فکری این گروه تندرو پرداخت و در همه جا بر آیات قرآن و

احادیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از منابع معتبر اهل سنت تکیه کرد و به

کتاب ها و منابعی استناد جست که وهابی های تندرو نیز قادر بر انکار آن نبودند.

او به عنوان این که یک سلسله مفاهیم در مغز این گروه است که سبب تکفیر

بسیاری از مسلمانان و اباحه نفوس و اموال آن ها شده و رشته وحدت را گسسته

است، و باید این مفاهیم اصلاح گردد به میدان آمد، و به خوبی از عهده کار برآمد.

این کتاب از جهاتی در نوع خود کم نظیر یا بی نظیر است:

۱- این کتاب در طول ۱۰ سال ده بار چاپ شد. حتی در یکی از سال ها چهار بار

به چاپ رسید و با استقبال شدیدی در اکثر کشورهای اسلامی حتی عربستان!

مواجه شد.

۲- گروه زیادی از علمای بزرگ اهل سنت در مصر، مراکش، سودان، بحرین،

پاکستان و امارات و غیر آن بر این کتاب تقریظ نوشتند و نظرات «بن علوی» و

شجاعت او را ستودند که ۲۳ نمونه آن در آغاز کتاب او در ۷۰ صفحه به رشته

تحریر درآمده است که

[۱۲۷]

حکایت از نوعی اجماع بر مطالب این کتاب می کند و این تقریظ ها خود

کتابچه ای است جالب!

۳- این کتاب گرچه در «دبی» به چاپ رسیده بود ولی علی رغم سانسور شدیدی

که سلفی های متعصب بر بازار کتاب در عربستان دارند و اجازه نمی دادند کتابی

در نقد افکار آنها وارد این کشور شود، در بازار مکه به فروش می رفت و ما آن را

از آنجا تهیه کردیم.

این نشان می دهد که قشر جدید از وهابیون - چنان که قبلا هم اشاره شد - با افکار

سلفی های متعصب همراه نیستند، و تجدید نظر در آن را لازم می شمردند.

نمونه هایی از تقریظ های کتاب

در اینجا فقط به ذکر سه نمونه آن هم به طور خلاصه از مدح و تمجیدهایی که

علمای معروف بر آن کتاب نوشته اند قناعت می کنیم تا روشن شود که جهان

اسلام درباره قشر متعصب و هابی چگونه قضاوت می کند:

۱- «دکتر عبدالفتاح برکه» دبیر کل «مجمع بحوث اسلامی» در قاهره ضمن تفریظ

خود چنین می نویسد:

«در این کتاب نفیس (اشاره به کتاب بن علوی) کوشش و تلاش عظیمی از سوی

یک عالم مدقق و محقق اسلامی برای اتحاد صفوف مسلمین و محو آثار تعصب در

برابر مسائل فرعی و اجتهادی به

خصوص در مورد نسبت دادن مسلمین به شرک و کفر به عمل آمده است،

هم چنین در مورد مسأله شفاعت و زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و

مسائل حسّاس دیگر.

امید است این کتاب گرانبها تأثیر پربرکتی در وحدت صفوف مسلمین و از میان

بردن عوامل اختلاف داشته باشد. (۱)

۲- «شیخ احمد العوض» رئیس مجلس افتاء شرعی در «سودان» در تقریظ خود

چنین می نویسد: «بحمدالله فرصتی دست داد که از کتابی که محقق شریف بن

علوی مالکی مکی حسنی - خادم العلم بالحرمین الشریفین - به نام مفاهیم يجب أن

تصحّح نوشته است، با خبر شوم.

این کتاب از تصحیح مفاهیم (و اشتباهاتی) سخن می گوید که به سه امر مربوط

است:

اول، مباحث عقیدتی است که با ادله و براهین اثبات می کند که معیارهایی را که

گروهی (از وهابیان) برای کفر و ضلالت انتخاب کرده اند، فاسد است.

دوم، مباحث مربوط به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و حقیقت نبوت و مفهوم

تبرک جستن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آثار اوست، که با براهین قاطع این

مسائل را اثبات کرده است.

سوم، مباحث مربوط به حیات برزخی، و مشروعیت زیارت

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امور دیگری که به آن ارتباط دارد که این مرد محقق

با دقت به اصلاح افکار پرداخته است.(۱)

۳- «عبدالسلام جبران» رئیس مجمع علمی اقلیمی در مراکش به اتفاق اعضای آن

مجلس تقریظ جامعی بر این کتاب نگاشته اند، در بخشی از آن چنین آمده:

«هنگامی که این کتاب بر دانشمندان آگاه عرضه شد، همه آن را تلقی به قبول

کرده، بر مؤلفش درود فرستادند، به خاطر انجام امر واجبی در برابر خدا و

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امت اسلامی که بر عهده همه علما بود... لذا اعضای

مجلس علمی مراکش تحت اشراف رئیس مجلس بعد از اطلاع از این کتاب و تأمل

در آن، موافقت کامل خود را نسبت به آن اعلام کرده و از تلاش بزرگ او

سپاسگزاری نموده، این اقدام جالب را به این مؤلف تبریک می گویند». (۲)

* * *

اضافه بر این ها اشعار زیبا و پرمعنایی نیز از سوی بزرگان ادب در ستایش از این

کتاب سروده شد که تنها به ذکر سه بیت از میان آن همه بسنده می کنیم:

این سه بیت از ابیاتی است که «شیخ محمد سالم عدود» رئیس سابق دادگاه عالی

موریتانیا و عضو مجمع فقهی رابطه العالم

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۳۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۶۸.

الاسلامی در مکّه سروده است:

صحت مفاهیم کان الناس قد هاموا *** فیها و زایلها لبس و ابهام

بحث دقیق عمیق لا یقوم له *** خبط و خلط و تدلیس و ابهام

أبدی به العلوی المالکی لنا *** ما لم تنله من الحذاق أفهام

«مفاهیم صحیحی که مردم درباره آن سرگردان بودند و اشتباه و ابهام با آن آمیخته

بود. (به ما ارائه داد)

این بحث دقیق و علمی است که اشتباه و باطل و تدلیس و ابهام در آن راه ندارد.

این مفاهیم را **علوی مالکی** برای ما آشکار ساخت، مطالبی که فهم (بسیاری از)

آگاهان به آن نرسیده بود». (۱)

* * *

محتوای کتاب

همان گونه که در لابه لای کلمات بعضی از علمای پیشین اشاره شد این کتاب به

نقد افکار وهابییون تندرو در سه محور پرداخته است و با استناد به آیات و روایات

معتبر ضعف آن را آشکار ساخته است.

محور اول:

مربوط به مسائل مربوط به کفر و ایمان است. او با صراحت می گوید: «بسیاری از

مردم (منظورش سلفی های متعصب است) که

۱. مفاهیم یجب آن تصحیح، صفحه ۵۵.

[۱۳۱]

خدا آنها را اصلاح کند در فهم حقیقت اموری که انسان را از دایره اسلام خارج

می کند، راه خطا پیموده اند تا آنجا که هر کس را با آنها مخالف است تکفیر

می کنند به حدی که تمام مسلمانان روی زمین را - جز عدّه کمی - کافر

می شمرند!!»

او حتی معتقد است که امام این مذهب نیز این تندروی را نمی پسندید، سپس به

حدیث معروف نبوی «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ» استناد جسته، از بدگویی

به مسلمین و جنگ با آنان به شدت نکوهش می کند و با دلایل کافی مرز ایمان و

کفر و اشتباه و خطای سلفی های متعصب را در این امر روشن می سازد.

جالب این که گاه لحن او در برابر مخالفان کمی تند می شود و از تعبیرات زشت

مخالفان خشمگین می گردد.

به عنوان مثال در مورد خواری عادات از مخالفین نقل می کند که می گویند:

«مردم گاه از انبیا و صالحین چیزهایی می طلبند که جز خدا قادر بر آن نیست و

این شرک (و کفر) است».

در پاسخ می گوید: «این سخن ناشی از سوء فهم است نسبت به چیزی که از

قدیم الایام میان مسلمانان بوده است، مردم از آن بزرگواران می خواهند که آنها

دعا کنند و از خدا بخواهند مشکل لاینحلی حل شود، و در روایات معتبر اسلامی از

این نوع تقاضاها از پیشگاه پیغمبر بسیار دیده می شود، مانند درمان بیماری های

غیر قابل علاج، نزول باران، جوشیدن چشمه از انگشتان پیامبر (صلی الله علیه وآله)،

[۱۳۲]

برکت یافتن غذای کم به گونه ای که جمعیت زیادی از آن تناول کنند و مانند

این ها» و در پایان می گوید: «آیا این ها معنی توحید و کفر را بهتر از پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) می فهمند؟! این سخنی است که هیچ جاهل تا چه رسد به

عالم آن را تصور نمی کند». (۱)

لحن او همه جا مؤدبانه است و تعبیر تند او در برابر تکفیرها و تفسیق‌ها و

اهانت‌های مخالفان حداکثر مثل تعبیرات بالاست.

* * *

محور دوم:

او در این بخش از کلامش، مقام والای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را طبق

آیات و روایات اسلامی روشن ساخته، سپس به بیان مفهوم تبرک جستن به آثار

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و این که هیچ ارتباطی به مسأله شرک ندارد،

پرداخته، آن گاه موارد زیادی از روایات و اقوال علما را در جواز تبرک به بوسیدن

دست پیامبر، تبرک به ظرفی که از آن آب می نوشید، تبرک به خانه آن حضرت،

تبرک به منبر و قبر شریف آن بزرگوار و تبرک به آثار صالحین و انبیای پیشین بر

شمرده و آن قدر مدارک از کتب معروف اهل سنت می آورد که جایی برای تردید

باقی نمی گذارد، و اسامی گروه زیادی از صحابه را می شمرد که به آثار رسول

الله (صلی الله علیه وآله) تبرک می جستند.

او تعجب می کند از این که با این همه روایات و مدارک روشن و

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۱۸۱.

[۱۳۳]

معتبر چرا گروهی چشم و گوش بسته به انکار این موضوع می پردازند و آن را

نوعی «نادانی» یا «عوام فریبی» می شمردند. (۱)

* * *

محور سوم:

در این بخش از کتاب، مباحث مختلفی مطرح شده است که به اعتقاد او مهم ترین

آن استحباب زیارت قبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و دعا کردن در کنار آن و

نیز تبرک به آثار آن حضرت می باشد و در این رابطه کلمات زیادی از علمای

بزرگ پیشین نقل می کند.

و در پایان به نکته جالبی اشاره می کند که مورد مخالفت شدید متعصبان وهابی

است و آن بزرگداشت میلاد پیامبر(صلی الله علیه وآله) و روز هجرت آن حضرت و

زمان بعثت و نزول قرآن و پیروزی مسلمین در غزوه بدر (نخستین غزوات پیامبر) و

شب نیمه شعبان و مانند آنهاست.

می دانیم این متعصبان تندرو معتقدند که همه این ها بدعت است و به همین جهت

به شدت از انجام برنامه جشن و بزرگداشت جلوگیری می کنند.

بن علوی در یک پاسخ منطقی به آنان می گوید: این گونه جلسات بزرگداشت،

یک امر عرفی است و هیچ کس به عنوان یک دستور شرعی آن را انجام نمی دهد،

بنابراین ربطی به مسأله بدعت و عدم بدعت ندارد.

۱. تلخیص از کتاب مفاهیم یجب أن تصحّح، از صفحه ۱۹۴ تا ۲۴۲.

[۱۳۴]

اما به یقین آثار جنبی گرانبهایی دارد که نباید از آن غافل شد. در این

جلسات پرشکوه می توان پیام اسلام را در تمام زمینه ها به مردم رساند.

در آخر می افزاید: این مجالس در واقع گنج های پرقیمتی هستند که باید از آن ها

به بهترین وجهی نگهداری کرد و آن را غنیمت شمرد و آنها که با آن مخالفت

می کنند و در محو آن می کوشند، افراد نادان و کوتاه فکری هستند! (۱)

یادآوری لازم

هدف ما از بیان فشرده ای از کتاب پر ارزش مذکور این نیست که مؤلف محترم آن

بن علوی مالکی مکّی هیچ اشتباه و خطایی در این کتاب ندارد، بالاخره او هم

گرچه عالم بزرگی بود ولی انسان است و محلّ سهو و نسیان.

هدف این است که اصول سخنان او که با دلیل، منطق، متانت و شجاعت همراه

است، واقعیّت دارد و از طرف گروه عظیمی از علمای بزرگ جهان اسلام در

کشورهای مختلف حتّی در خود عربستان مورد استقبال قرار گرفته است.

این نشان می دهد متعصّبان وهّابی به آخر خط خود رسیده اند که از چنین کتابی -

که سراسر آن نقد وهّابیت تندرو است - چنان استقبالی در جهان اسلام می شود.

۱. خلاصه ای از بخش سوّم کتاب مفاهیم يجب أن تصحّح، از صفحه ۲۴۳ تا

۳۱۸.

ولی بن علوی در برابر این خدمت بزرگ به جهان اسلام، حتی به وهابیت میانه رو

پاداش خود را گرفت و کتاب هایی بر ضد او از سوی همان قشر تألیف یافت و در

آن از همان شیوه سخیف و کهنه «تکفیر» استفاده کرده و حکم کفر او را صادر

کردند. (کتاب هایی به نام «حوار مع المالکی» و «الرد علی المالکی فی ضلالاته

و منکراته»).

اما نه تنها استقبالی از این کتاب ها نشد بلکه از نظر جمعی از علمای دانشگاه

الازهر مصر این کتاب ها خدمتی به صهیونیسم و ضربه ای بر وحدت اسلامی

شمرده شد و آقای بن علوی همچنان مورد احترام خاص مردم عربستان بود، حتی

در تشییع جنازه او ده ها هزار نفر شرکت کردند و زعمای سعودی برای تسلیت به

خانواده او مکرر به منزل وی رفتند.

این ها پاسخ محکمی بود به تندروان وهابی در برابر حربه کهنه تکفیر و تفسیق!

جالب این که قاضی مکّه بر ضدّ او اعلام جرم کرد و او را به دادگاه فرا خواند و

حتّی دادگاه او به ریاض کشانده شد، او چندین ساعت از نوشته های خود دفاع

کرد و سرانجام گفت: اینها اجتهاد من است و حدّاکثر شما مجتهد هستید و من هم

مجتهد هستم و هیچ مجتهدی نمی تواند رأی خود را بر مجتهد دیگری تحمیل

کند. وی سرانجام تبرئه شد!

* * *

[۱۳۶]

[۱۳۷]

وہابیوں جدید

در پایان این مقال ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

الف) قشر جدید وہابی

آنچه در حال زوال و در سراسیمگی سقوط است قشر متعصب و متحجر و خطرناک

وہابی است کہ همه مسلمین را جز خود مشرک می دانند و جان و مال آن ها را

مباح می شمردند، تا چه رسد به غیر مسلمانان، ولی قشر معتدلی در حال ظهور و

بروز است. این قشر کہ بیشتر از نسل تحصیل کرده و جوان تشکیل یافته و حتی

بعضی از اساتید و علمای بزرگ آنان با آنها هماهنگ هستند، دارای ویژگی های زیر

است:

۱- مسلمانان را متهم به شرک نمی کنند و از خون ریزی بیزارند، به عقاید دیگران

احترام می گذارند و برچسب کفر و بدعت به دیگران نمی زنند.

[۱۳۸]

۲- از «گفتمان» و «حوار» منطقی و دوستانه بین مذاهب اسلامی استقبال می کنند

و گوش شنوایی برای شنیدن سخنان دیگران دارند، و کتب دیگران را نیز مطالعه

می کنند.

۳- مظاهر جدید و مثبت زندگی امروز را که دلیلی بر حرمت آن در کتاب و سنت

نیست، بدعت نمی‌شمرند و با بزرگداشت بزرگان اسلام مخالفت ندارند، و میان

رسوم عرفی و شرعی فرق می‌گذارند.

۴- به زنان اجازه می‌دهند که با حفظ حجاب اسلامی و موازین عفت به تحصیل

علم و فعالیت‌های مفید اجتماعی بپردازند.

۵- و در یک کلمه ضمن تجدید نظر در افکار خشونت‌آمیز گذشته، حاضر به

تعامل با سایر فرق اسلامی جهان هستند و خشم و نفرت آن‌ها متوجه کسانی است

که قصد نابودی مسلمین را دارند، این‌ها رفته رفته جای سلفی‌های متعصب و

فوق‌العاده‌خشن را می‌گیرند. گسترش این گروه در برخوردهای علمی و فرهنگی

در ایام حج و عمره به طور کامل نمایان است و آثار آن در کتاب هایی که اخیراً

نوشته می شود، به خوبی به چشم می خورد.

به اعتقاد ما زوال آن دسته و ظهور این گروه، می تواند به ترسیم چهره مناسبی از

اسلام در جهان کمک کند، و جاذبه های این آیین پاک را که به خاطر عقاید دگم

و خشونت آمیز سلفی های پیشین به خطر افتاده است، تا حدی جبران کند و

ان شاءالله مقدمات «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» فراهم گردد و اسلام جایگاه واقعی

خود را در جهان پیدا کند.

[۱۳۹]

همه مسلمین جهان از ظهور چنین قشری استقبال می کنند، و آن را عامل مهمی

برای تحکیم پایه های اخوت اسلامی و اتحاد صفوف مسلمین در برابر دشمنانی که

برای تضعیف و تحقیر مسلمین سخت می کوشند، می دانند. آن چه درباره کتاب

«مفاهیم یجب ان تصحیح» گذشت و تقریظ هایی که گروه عظیمی از علمای اسلام

در کشورهای مختلف اسلامی بر آن نگاشته بودند، گواه دیگری بر این واقعیت

است.

بر زمامداران سعودی لازم است با گشودن مرزهای بسته خود به روی کتب اسلامی

و نوشته های دیگر کشورهای مسلمان، و با فراهم ساختن زمینه های گفتگو بین

مذاهب اسلامی و رفت و آمد علمای این کشورها، به این امر کمک کنند که هم

به نفع خود آنان است و هم به سود جهان اسلام!

ب) خطر غلاة

به یقین یکی از عوامل پیشرفت فکر وهابی گری افراطی، در میان قشری از مسلمین جهان تندروی های غلاء است، همان افراد نادان و بیسوادی که درباره بزرگان دین به غلو پرداختند و آن ها را از درجه عبودیت بالا بردند و به الوهیت رساندند و شریک خدا قرار دادند.

بی شک خطر آن ها کمتر از خطر وهابیون متعصب نبوده و نیست و اگر این ها

نبودند، بهانه ای در دست آن ها نبود. تعبیراتی را که با روح

[۱۴۰]

توحید اسلامی سازگار نیست و در کتاب و سنت هرگز نیامده، مانند خالق

السموات و الأرضین، و أرحم الراحمین، و امثال آنها که از اوصاف خاصّ

پروردگار است، نباید در مورد اولیاءالله به کار برد که نه آن ها راضی هستند و نه با تعلیمات اسلامی سازگار است.

اصرار بعضی از جاهلان بر این امور سبب شده که گروهی از اصحاب تفریط که آن ها نیز در نادانی همچون گروه غلاة هستند، به مقابله برخیزند، و بگویند از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد از وفاتش (نعودبالله) هیچ کاری ساخته نیست، حتی شفاعت و دعای برای مؤمنان، و حتی رفتن به زیارت او بدعت و حرام است.

هم چنین کسانی که با انواع خرافات از اصول توحید و سایر تعلیمات دینی دور شده اند و به عنوان مثال نعل اسب را مایه خوشبختی و جستن پلک چشم را نشانه شور بختی و عدد ۱۳ را نحس و شوم و صدای فلان پرنده را میمون و مبارک و

فلان پرنده را شوم می دانند، وخالق آنها را به فراموشی می سپرند، سخت در

اشتباهند.

و اینجاست که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ

غَالٍ وَ مَبْغُضٌ قَالَ ؛ دو کس درباره من هلاک شدند (و گمراه گشتند) دوست غلو

کننده و دشمن بدخواه»!(۱)

خوارج و ناصبیان سبب وجود غلاة شدند، و غلاة نیز به نوبه خود

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۱۷.

بازار خوارج را گرم کردند.

به همین جهت وظیفه علمای اسلام همیشه و به خصوص امروز، بسیار سنگین

است، از یک سو باید به هدایت غلاۀ بر خیزند و از سوی دیگر به سفسطه های

وهابیان تندرو پاسخ گویند، و چه مشکل است حفظ تعادل توده های کم سواد در

این امور، حتی گاه دیده می شود که بعضی از کسانی که به ظاهر در سلک عالمان

هستند به یکی از این دو طرف می لغزند (أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْإِفْرَاطِ وَ التَّفْرِيطِ وَ

هَدَانَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ).

* * *

فریادی دیگر از نویسندگان شجاعی دیگر

کتاب داعیه و لیس نبیاً!

اکنون نوبت کتاب «داعیه و لیس نبیاً» (او اصلاح طلب بود نه پیامبر) می باشد. این

کتاب تحت عنوان «قراءة نقدیة لمذهب الشيخ محمد بن عبدالوهاب فی التکفیر»

(قرائت انتقادی (تازه ای) از مذهب پیشوای وهابیان در مسأله تکفیر و کافر

شمردن دیگران) کتابی است که به تازگی انتشار یافته و آوازه آن در مناطق وسیعی

از حجاز و غیر حجاز پیچیده است.

قبل از هر چیز باید با ویژگی های این کتاب، سپس با محتوای آن آشنا شد.

۱- نویسنده کتاب: «شیخ حسن بن فرحان مالکی» از دانشمندان معروف اهل سنت

عربستان و پیرو مذهب مالکی و به اعتراف خودش از وهابیون معتدل می باشد.

[۱۴۴]

او به پیشوای وهابیان شیخ محمد بن عبدالوهاب احترام می گذارد، ولی سخنان او

را به خصوص در مسأله تکفیر مسلمانان به شدت نقد می کند و معتقد است این دو

با هم منافات ندارد.

او با صراحت می گوید: من به او احترام می گذارم، در عین حال او را نه تنها جایز

الخطا می شمرم، بلکه خطاهای فراوانی برای او قائل هستم.

۲- روش نقد او در کتاب مزبور یک روش کاملاً مؤدبانه و مستدل است، اما به

هنگام نقد مطالب پیشوای وهابیان، از هیچ چیز ملاحظه نمی کند، حتی خطرهای

فراوانی را که از سوی وهابیون تندرو (و به قول خودش غلاة وهابی) او را تهدید می کند، نادیده می گیرد.

۳- او تسلط خوبی بر مذاهب و منابع اسلامی دارد، به خصوص از کلمات طرف مقابل بر ضدّ خودش کمک می گیرد، و جالب این که بخشی از کتاب خود را به تناقض ها و تضادهای سخنان محمد بن عبدالوهاب تخصیص داده است.

۴- او معتقد است که تندروان وهابی که خون و مال و ناموس مسلمانان غیر وهابی را مباح می شمردند، گرفتار تعصب و تقلید کورکورانه اند و آن را خطری برای اسلام و مسلمانان منطقه می دانند؛ او نویسنده ای بسیار توانا و قوی است.

۵- او بیشترین نقد خود را روی کتاب «کشف الشبهات» و «کتاب التوحید» محمد بن عبدالوهاب که مهمترین کتاب های او است،

متمرکز کرده است، و بسیاری از منابع کلمات خود را به کتاب «الدرر السنیة»
آدرس می دهد.

بد نیست بدانید این کتاب (الدرر السنیة) گردآوری «عبدالرحمان بن محمد بن
قاسم الحنبلی» است که مجموعه کتاب ها، رساله ها و نامه های «محمد بن
عبدالوهّاب» و جمعی از سران وهّابیت را از زمان شیخ تا امروز در آن جمع کرده
است. او در سال ۱۳۹۲ قمری بدرود حیات گفت. «بن باز» فقیه معروف وهّابی
که در سال های اخیر چشم از جهان فرو بست، این کتاب را جزء دروس یومیّه
خود قرار داده و تدریس می کرد. این کتاب بیش از ده مجلد و منبع بسیار خوبی
برای آگاهی از افکار وهّابیان است.

۶- البتّه این عالم شجاع و نویسنده کتاب «داعیۀ و لیس نبیاً» از فشارها و تهدیدهای

تندروان وهّابی در امان نماند و حکم تکفیر او را تاکنون صادر کرده اند، (همان

گونه که حکم تکفیر عالم فقید «بن علوی مالکی» را صادر کردند) و در آینده به

چه سرنوشتی گرفتار شود، روشن نیست، ولی هر چه باشد او با این کتاب خدمتی

بزرگ به جهان اسلام کرده و ثابت نموده آن تکفیرها و خون ریزی ها، از اسلام

بیگانه است و مولود افکار سست و نادرست و برداشت های غلطی است که

گروهی از ناآگاهان از آموزه های اسلامی داشته اند.

۷- او در بحث های مقدماتی کتاب خود می گوید: «حقیقت این است که من این

قرائت جدید از کتاب های محمد بن عبدالوهاب را

قبل از ۱۱ سپتامبر تهیه کرده بودم و بعد از این حادثه مایل نبودم آن را منتشر سازم

(چرا که شاید سبب اتهام مسلمین در این حادثه شود) ولی هنگامی که دیدم

تندروان وهابی پیوسته کنگره و همایش برای تبرئه پیشوای این مذهب، شیخ محمد

تشکیل می دهند، لازم دیدم حقایق را برملا سازم تا انصاف دهند و اعتراف به

خطای شیخ در حکم به تکفیر کنند». (۱)

۸- او مطلب را با ظرافت خاصی آغاز کرده و می گوید: محمد بن عبدالوهاب مرد

اصلاح طلبی بود، نه پیامبر! و همین نام را برای کتاب خود انتخاب کرده است.

سپس می افزاید: ما در میان دو گروه افراطی قرار گرفته ایم. عده ای او را کافر و

فاسق می دانند و گروه دیگری همچون یک پیامبر، با سخنان و گفتار او رفتار

می کنند، به گونه ای که هیچ کس نباید خرده ای بر او بگیرد؛ سپس می افزاید
هر دو در اشتباهند.

وی با استفاده از این مقدمه به سراغ نقدهای خود نسبت به افکار و عقاید او
می رود.

۹- در بخش دیگری از سخنان خود تحت عنوان «الشیخ لم یکن وحیداً فی العلم و

الدعوة» می گوید : بعضی از پیروان شیخ چنین می پندارند که او وحید عصر خود

در علم و دانش بود و تمام کشورهای اسلامی که دعوت وهابیت را نپذیرفتند، بلاد

شُرک و کفر

است و تمام علمای این کشورها جاهلانی هستند که هیچ چیز از اسلام

نمی دانند!!(۱)

سپس می افزاید: و متأسفانه اصل تکفیر مسلمین، و کشورهای آنها را کشور کفر

دانستن، و همه علمای آنها را کافر شمردن را، در کلمات خود شیخ یافتم،

همان گونه که مدارک آن را ذکر خواهم کرد!

سپس می افزاید: مسلماً شیخ و تابعین او در این عقیده راه صحیح را نپیمودند.

در ادامه می گوید: بعضی از خطاهایی که شیخ و بسیاری از پیروانش در آن افتادند

به خصوص در مورد تکفیر مسلمانان بسیاری از طالبان علم را - از روی تقلید یا غلو

- گرفتار ساخت، و در نتیجه اعمال خشونت بار، اخیراً (در نقاط مختلف جهان)

روی داد، و گروهی با همان استدلال شیخ و همان شعارها حوادث دردناکی

آفریدند (و دست به کشتارهای وحشتناکی زدند و می زنند).

۱۰- شرم و حیای اکثر علما، در کشور سعودی از بیان خطاهای شیخ، سبب

می شود نقد این عقاید بر کسانی که قدرت بر آن را دارند واجب عینی باشد و

همین امر مرا وادار به این بحث کرده است.

بر هر دانشمند و شهروندی در کشور (سعودی) لازم است آنچه را که سبب

می شود ما را از این خشونت ها و تکفیرها خارج سازد، انجام دهد و از تبلیغاتی

که تنها به کشور ما و اهل آن در دراز مدّت زیان

می رساند، هر چند (خیال کنیم) در کوتاه مدّت فایده ای دارد، جدّاً پرهیز نماید.

ما باید دین و وطن خود را از آلودگی تکفیر ستمگرانه و ریختن خون های

بی گناهان پاک سازیم و به این وضع خاتمه دهیم.

در این هنگام که این سطور را رقم می زنیم، روزی نیست که خبر خشونت های

وحشتناک از عراق به ما نرسد. هر روز ده ها و گاه صدها نفر طعمه این خشونت

لجام گسیخته به وسیله اتومبیل های بمب گذاری شده، می شوند و بسیاری از آنها

جنبه انتحاری دارد و نشان می دهد کار کسانی است که خود را مسلمان و همه را

کافر می پندارند و جان و مالشان را مباح می شمردند.

این ها نیز محصول همان تعلیمات مکتب شیخ است که از حجاز به اردن و از اردن

به عراق آمده است.

جالب این که نویسنده کتاب مزبور (داعیه و لیس نبیاً) در پاورقی کتاب خود در

همین فصل به نکته قابل توجهی اشاره می کند و آن این که غربی ها به خصوص

آمریکایی ها با سیاست های مخرب سیاسی، نظامی، اقتصادی و کمک های همه

جانبه به اسرائیل غاصب، زمینه ساز این خشونت ها بوده و هستند.

در بخش دیگری از کلمات خود به سراغ این می رود که این تکفیر لجام گسیخته

که سبب هرج و مرج حتی در داخل کشور سعودی شده، از کجا سرچشمه

می گیرد؟!!

و سرانجام به این نتیجه می رسد که تعلیمات شیخ و مکتب او

عامل اصلی این خشونت هاست. از خشونت گروه اخوان در سرزمین نجد و سپس

در حرم مکه گرفته تا خشونت و انفجارهایی که در مناطق مختلف عربستان روی

داده، همه محصول تعلیمات شیخ است.

سپس می افزاید: «افرادی که این خشونت ها و انفجارها را آفریدند، افراد

بیگانه ای نیستند که از سرزمین های دیگر به حجاز آمده باشند، بلکه همان

وهابی های حجاز هستند، و اگر بگوییم همگی از فرهنگ شیخ و تعلیمات او الهام

گرفته اند، راه دوری نرفته ایم و هر کس به سخنان آنها مراجعه کند به این حقیقت

اعتراف می نماید». (۱)



۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۶۲ و ۶۳ .

[۱۵۰]

[۱۵۱]

فشرده ای از کتاب «داعیة و لیس نبیاً»

اکنون با روشن شدن این مقدمات به سراغ فشرده ای از اصل کتاب می رویم.

حسن بن فرحان مالکی وهابی نویسنده توانای این کتاب که اثر خود را به نام «او

اصلاح طلب بود نه پیامبر!» نامیده، عمدتاً به نقد سخنان و عقاید پیشوای وهابیان

در زمینه تکفیر مسلمین و نسبت دادن شرک و کفر به همه کسانی که وهابی نیستند

و سخنان او را نپذیرفته، پرداخته و در پنج فصل گفتنی‌ها را گفته است.

در **فصل اول** به سراغ نقد کتاب **کشف الشبهات** که از مشهورترین و مهم‌ترین

کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب است می‌رود، و به صورت کاملاً روشنی آن را

نقد می‌کند. در **فصل دوم** به نقد سایر کتب او در مسأله شرک و توحید

می‌پردازد.

در **فصل سوم** به سراغ این مهم می‌رود که آیا او از مسأله تکفیر مسلمین عدول

کرده است یا نه؟ سپس بخش عظیمی از تناقضات او

[۱۵۲]

را به صورت علمی آشکار می‌سازد.

در **فصل چهارم** از موضوع مهمّ دیگری بحث می کند که آیا پیروان او چشم و

گوش بسته همان مسیر تکفیر مسلمین را دنبال کردند و بر اشتباهات او صحّه

نهادند یا به نقد نظرات شیخ پرداختند؟

و سرانجام در **فصل پنجم** به نقد نظرات دشمنان شیخ می پردازد و تندروان را از

معتدلان جدا می سازد و خود در صف معتدلان وهّابی قرار می گیرد.

جالب این که در پایان می گوید: «خلاصه تمام بحث ها این است که شیخ در

مسأله تکفیر راه خطا پیموده»، سپس می افزاید:

«اعتراف به این مسأله برای افراد منصف با توجّه به استدلالات روشنی که داریم

کار آسانی است، نه دین اسلام با این اعتراف از بین می رود و نه خورشید از مغرب

طلوع می کند (و نه آسمان به زمین می آید! فقط انسان جایز الخطایی خطا کرده

است)» (۱).

و ما می افزاییم : بلکه به عکس این نقدها باعث رونق دین و پیراستن آیین اسلام از

خشونت های وحشتناک و غیر انسانی است، و حدّ اقل و هابّیون معتدل را به جای

و هابّیون متعصّب تندرو می نشاند.

با این توضیح به سراغ فشرده ای از هر یک از فصول کتاب مزبور می رویم:

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۲۸ و ۲۹ .

فصل اول : نقد کشف الشبهات

با این که کتاب کشف الشبهات که از معروف ترین کتب شیخ است، کتاب بسیار

کوچکی است (در حدود ۷۰ صفحه)، ابن فرحان در نقد خود سی و سه ایراد قابل

ملاحظه بر او می گیرد و سخنان پیشوای وهابیان را به خصوص در مسأله «تکفیر»

به نقد می کشد و قبلاً ابراز تعجب می کند که چگونه علمای وهابی این همه خطا

و اشتباه را در کلمات شیخ نادیده گرفته و به سادگی از آن گذشته اند.

سپس می افزاید: اگر بعضی از آنان، حتی چند مورد از خطاهای وی را یادآور شده

بودند، من ضرورتی برای نوشتن این کتاب نمی دیدم، ولی چه کنم که همه سکوت

کردند.

بد نیست در اینجا به اولین و آخرین ایراد او (از ۳۳ مورد) اشاره کنم.

غلو و زیاده روی درباره صالحان

محمد بن عبدالوهاب در آغاز کتاب «کشف الشبهات» می گوید: «توحید، دین

پیامبرانی است که خدا آنها را به سوی بندگانش فرستاده است، اول آنها نوح(علیه

السلام) است، خداوند او را به سوی قومش فرستاد در زمانی که آنها درباره

«صالحان» غلو کرده بودند».

سپس «ابن فرحان» می گوید: آغاز این سخن صحیح است ولی پایانش ناصواب و

مقدمه ای است برای تکفیر!

زیرا خداوند نوح را برای دعوت به سوی خداوند یگانه و ترک شرک فرستاد، چون

آنها بت هایی را به نام **وَدّ و سواع** و... می پرستیدند؛ مشکل آنها تنها غلوّ درباره

صالحان نبود، غلو و زیاده روی ممکن است گاهی سبب شرک شود، ولی هر

زیاده روی شرک نیست که به بهانه آن خون مسلمین ریخته شود.

سپس می افزاید : من هرگز نمی گویم زیاده روی هایی که درباره صالحان و

بزرگان دین می شود یا بعضی مراسم خرافی صحیح است، من می گویم خطاست

ولی کفر نیست.

گویا شیخ می خواسته است با این سخن خود به ایراد مهمّی که بر او می کردند

پاسخ گوید. به شیخ ایراد می کردند کسانی را که تو تکفیر می کنی و با آنها

می جنگی و به قتل می رسانی، مسلمانانی هستند که نماز می خوانند و روزه

می گیرند و حج بجا می آورند. او می خواست بگوید چون درباره بزرگان دین

زیاده روی می کنند، پس همگی کافرند حتی از مشرکان عصر جاهلیت

بدترند! (۱)

کوتاه سخن این که تهمت شرک و آن هم «شرک اکبر» یعنی شرکی که سبب اباحه

اموال و نفوس گردد، تهمت کوچکی نیست که به هر کس که اندک زیاده روی

درباره یکی از بزرگان دین کند، بزنند و جان و مال او را مباح دانند.

«ابن فرحان» از این تعجب می کند که این مخالفان غلو، خودشان

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۳۳ (با تلخیص).

درباره شیخ محمد بن عبدالوهاب چنان مرتکب غلو شده اند که او را از هر خطا

مبرا می پندارند، حتی یکی از آنها از او تعبیر به «شیخ الوجود» می کند. (۱)

تعبیری که حتی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را جایز نمی شمردند!

و در آخرین ایراد (ایراد سی و سوم) به شیخ می گوید او در صفحه ۷۰، از کتاب

خود تنها گروهی را که از مسأله کفر استثنا کرده همان «مکره» است یعنی کسی

که او را مجبور کنند که سخن کفرآمیزی بر زبان جاری سازد و به آیه (إِلَّا مَنْ

أُكْرِهَ...) استاد جسته، سپس ابن فرحان گروه دیگری را می شمرد که بر اثر جهل

و نادانی یا اشتباه در فهم معانی آیات و روایات به انکار بعضی از مسائل دین

برخاسته اند (در حالی که اصول اسلام را قبول دارند) اینها نیز به مقتضای آیات

قرآن و روایات معذورند و کافر نیستند.

سپس می افزاید: یکی از عیوب روش شیخ آن است که یک آیه یا یک حدیث را

می گیرد و بقیه آیات و احادیث را رها می سازد و این اشتباه بزرگی است.

* * *

در فصل دوم کتاب به سراغ نقد آرای شیخ در کتاب «الدرر السنیه» می رود و ۴۰

مورد از خطاهای او را متذکر می شود، از جمله این که

۱. داعیه و لیس نبیا، صفحه ۱۴ .

[۱۵۶]

طبق آنچه در این کتاب آمده (۱) علمای نجد و قضات آن منطقه هیچ یک معنی لا

إله إلا الله را نمی دانند و میان دین محمد (صلی الله علیه وآله) و دین «عمر بن

لحی» (بت پرست معروف عصر جاهلیت) تفاوتی قائل نیستند، بلکه دین عمرو بن

لحی را بهتر می‌شمردند و دین صحیح می‌دانند!!

به این ترتیب تمام علما و فقها و قضات منطقه را مشرک و کافر قلمداد می‌کند.

آنگاه به ذکر کتاب‌هایی که درباره علما و فقهای این سرزمین نوشته شده،

می‌پردازد و می‌گوید این یک نمونه روشن است که شیخ محمد راه خطا را در

تکفیر مسلمین می‌پیمود.

از جمله مواردی که به عنوان غلو در تکفیر از سوی این گروه تندرو وهابی

می‌شمرد، دو مورد زیر است:

۱- **تکفیر شیعه:** شیخ محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌گوید کسی که در

کفر شیعه شک کند، کافر است! (۲)

ابن فرحان می افزاید: در حالی که ابن تیمیه با آن همه غلو و عداوات نسبت به

شیعه، آنها را مسلمان - هر چند اهل بدعت! - می شمرد و با صراحت می گوید،

کافر نیستند. (۳)

نگارنده می گوید: به دنبال این فتاوی غیر انسانی و غیر اسلامی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۵۱ .

۲. همان مدرک، صفحه ۳۶۹ .

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶ .

بود که ریختن خون شیعیان که پیشروترین مکتب توحید را در اسلام بنا نهاده اند و

غارت اموال آنها در مناطق مختلف آغاز شد و هنوز ادامه دارد.

۲- شیخ می گوید : هر کس یک فرد صحابی از صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله)را

(هر کس باشد) لعن کند کافر است! (۱) در حالی که به گفته ابن فرحان مالکی

معاویه طبق صریح «صحیح مسلم» (۲) دستور سبّ حضرت علی(علیه السلام)را

صادر کرد (و ده ها سال آن حضرت را بر فراز منابر به امر معاویه سب می کردند)

آیا با این حال معاویه مسلمان بود؟ (۳)

نکته جالب این که : این عالم سنی مالکی می گوید : بسیار دیده شده که شیخ

محمد در مقام دفاع از خود می گوید: «دشمنان می گویند من به مجرد سوء ظن،

افراد را تکفیر می‌کنم یا افراد جاهل را که اقامه حجّت بر آنها نشده، کافر

می‌شمرم. این بهتان عظیمی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۹.

۲. او از سعد بن ابی‌وقاص پرسید چرا (با این که دستور دادم) علی را سبّ

نمی‌کنی؟ سعد پاسخ داد: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا(صلی الله علیه

وآله) در عظمت علی(علیه السلام) شنیدم (آن گاه آنها را نقل کرد؛ صحیح مسلم،

کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم).

برای آگاهی از ترویج سبّ و ناسزاگویی معاویه نسبت به علی(علیه السلام) رجوع

کنید به: تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۲ و ۱۸۸؛ کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه

۴۷۲ و جلد ۵، صفحه ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد ۴،

صفحه ۵۶ و عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۳۶۶.

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶.

[۱۵۸]

است، آنها می خواهند مردم را از دین خدا و رسولش دور سازند!» (۱)

ابن فرحان می گوید: همین تعبیر شیخ خود یک تکفیر ضمنی است، نسبت به تمام

کسانی که مذهب وهابیت را نپذیرفته اند، زیرا منظورش از دین خدا و رسول که

می خواهند مردم را از آن دور کنند همان آیین وهابیت است، بنابراین، مخالفان

وهابیت کافر به دین خدا و رسولند! (۲)

تناقض در کلمات شیخ

ابن فرحان به دنبال این سخن به تناقض های صریح دیگری در کلام پیشوای

وهابیان اشاره کرده، می گوید: اشتباهات و خطاهای فراوانی به شیخ نسبت

داده اند و او آنها را از خود دفع می کند، در حالی که غالب آنها در کلماتش وجود

دارد!

سپس او ۲۵ مورد از این نسبت ها را با ذکر مأخذ و مدرک بر می شمرد، از جمله،

این که شیخ انکار می کند که :

۱- کتب مذاهب چهارگانه اهل سنت را باطل می داند!

۲- کسی که به صالحان توسل جوید، کافر است!

۳- اگر توانایی پیدا کند گنبد و بارگاه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را ویران

می کند! (و مانند قبور ائمه اهل بیت(علیهم السلام) و سایر بزرگان بقیع با زمین

یکسان می سازد).

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳ .

۲. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۰۷ .

[۱۵۹]

۴- او زیارت قبر پیامبر را حرام می شمرد!

۵- او همه مردم، جز کسانی را که از او پیروی می کنند، کافر می داند!

و امثال این ها را انکار کرده، در حالی که صریحاً یا به طور ضمنی در سخنان او،

در کتابهایش دیده می شود و این تناقض شگفت آوری است.

* * *

فصل سوّم : ادامه راه

حسن بن فرحان مالکی در فصل سوّم کتاب خود «داعیۀ و لیس نبیاً» می گوید :

متأسّفانه شاگردان و مقلّدین شیخ همان راه او را در تکفیر پیمودند، و حکم کفر

بسیاری از قبایل عرب و غیر عرب و بسیاری از پیروان مذاهب اسلامی و جمعی از

علمای معروف مسلمین را صادر کردند. (۱)

از جمله:

۱- تصریح به این که اهل مکّه و مدینه (که آن روز مذهب وهابیت را نپذیرفته

بودند) همگی کافرند. (۲)

۱. و به تعبیر دیگر از چپ و راست حکم کفر دادند و همه مسلمین را از زیر تیغ

تکفیر گذراندند.

۲. الدرر السنیة، جلد ۹، صفحه ۲۸۵.

[۱۶۰]

۲- هر کس دعوت محمد بن عبدالوهاب را پذیرفته ولی عقیده دارد که پدرانش

مسلمان از دنیا رفتند کافر است!! باید او را توبه دهند، هر گاه از سخن خود توبه

نکرد، گردنش را می زنند! و مال او تعلق به بیت المال دارد!! و اگر حج بجا آورده

چون قبل از قبول و هابیت بوده مشرک بوده و باید حج را اعاده کند! (۱)

۳- دولت عثمانی کافر بود و هر کس آن دولت را کافر نداند، کافر است! (۲)

۴- اشاعره کافرند و معنی شهادتین را نمی دانند (۳)، معتزله نیز کافرند! (۴)

۵- مانع الزکاه کافر است. (۵)

۶- کسانی که غیر مسلمانان را در دفاتر و شغل ها و خانه های خود استخدام

می کنند که بسیاری از واجبات را ترک کرده و بسیاری از محرمات را انجام

می دهند و از شهادتین چیزی جز الفاظ آن را نمی فهمند، همگی کافر و

مرتدند! (۶)

* * *

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۳ و ۱۳۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۴۲۹.

۳. همان مدرک، جلد ۱، ص ۳۶۴.

۴. همان مدرک، صفحه ۳۵۷.

۵. همان مدرک، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۷.

۶. همان مدرک، جلد ۱۵، صفحه ۴۸۶.

[۱۶۱]

حسن بن فرحان بعد از ذکر موارد ۲۷ گانه ای که شاگردان شیخ و پیروان او از

تکفیر مسلمین سر داده اند، می افزاید: «بعد از این همه زیاده روی در امر تکفیر

که نظیر آن را سراغ نداریم، گروهی از علمای وهابی حملات خشونت آمیز

تکفیری خود را متوجّه «سید قطب» و «مودودی» و «اخوان المسلمین» و «حزب

التحریر» کرده اند. درست است که این ها در جانب سیاسی گرفتار زیاده روی

بودند، ولی زیاده روی آنها هرگز به پای زیاده روی وهابیون در همه جوانب، اعم

از سیاسی، عقیدتی، فقهی، فرهنگی و اجتماعی نمی رسد، انصاف هم چیزی خوبی

است». (۱)

سپس می افزاید: «در عبارات گذشته بیندیشید، آیا چیزی از برنامه های به

اصطلاح جهادی! (و حمله بر مسلمین) باقی مانده که وهابیون نگفته باشند». (۲)

و در پایان این بحث متذکر می شود که بعد از محمد بن عبدالوهاب موج تکفیر

دامان خود وهابیان را نیز گرفت و بعضی بعض دیگر را تکفیر کردند و زنانشان را

به اسارت گرفتند! سپس نمونه های متعددی از آن را با استناد به کتاب الدرر السنیة

ذکر می کند. (۳)

۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۱۷.

۲. همان مدرک.

۳. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۲۳ به بعد.

[۱۶۲]

در برابر این نقطه های تاریک و اشمئزازآور به نقطه قوتی در پایان این فصل نیز

اشاره می کند و می گوید: فرزند بنیانگذار مذهب وهابی به نام **عبدالله بن محمد**

هنگامی که بعد از سقوط «درعیه» (یکی از شهرهای حجاز) به مصر رفت و از آن

محیط بسته تعصّب آلود به محیط باز منتقل شد و به علوم تازه ای دست یافت، رو

به مکتب اعتدال آورد، حکم به تکفیر گروه های مختلفی از مسلمین را به خاطر

پاره ای از بدعت ها که پدرش به آن معتقد بود نفی کرد و گفت هیچ کس را

نمی توان کافر دانست، مگر آن کس که منکر ضروری دین باشد یا کاری که به

اجماع مسلمین سبب کفر است انجام دهد. (۱)(۲)

* * *

در چهارمین بخش این کتاب سخن از مخالفان شیخ به میان می آورد که او (شیخ)

و تمام وهابیون را تکفیر کردند، سپس به دفاع از آنها می پردازد و می گوید: این

گونه تکفیرها نیز اعتباری ندارد، تنها باید به خطای آنها - به خصوص در مسأله

تکفیر - اعتراف کرد.

وی در این فصل، ۲۲ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می برد که غالب آنها

اهل نجد و مکه بودند و بعضی از علمای دمشق، عراق، تونس و مراکش، همه به

مخالفت با شیخ برخاستند، و بعضی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۴.

۲. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۲۵.

[۱۶۳]

از آنها کتب ردیه ای در ردّ سخنان محمد بن عبدالوهاب نگاشتند. (۱)

به این ترتیب نشان می دهد که اکثر معارضین او کسانی بودند که از منطقه خود او

برخاستند یا از خویشان نزدیک او بودند!

مهمترین اتهامات پیشوایان وهابی

ابن فرحان در ذیل بحث سابق، مهم ترین ایراداتی را که علمای معروف اهل سنت

به شیخ گرفتند در چهار چیز خلاصه می کند:

۱- تکفیر مسلمین.

۲- ادّعی نبوت. (به زبان حال نه به زبان قال)

۳- قائل شدن به تشبیه و جسم بودن خداوند.

۴- انکار کرامات اولیاء و بزرگان دین.

سپس می گوید: اتهام عمده، همان اولی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار

کند.

آنگاه از شیخ احمد زینی دحلان، عالم و نویسنده معروف در کتاب «دعوی

المناوئین» نقل می کند که او می گوید: «وہابی ها هیچ کس را موحد نمی دانند،

مگر کسی که از تمام گفته های آنها پیروی کند!». (۲)

از عالم مشهور دیگری به نام «زهاوی» نقل می کند که اگر کسی سؤال کند

مذهب وهابیون کدام و نتیجه این مذهب چه چیزی

۱. داعیة و لیس نبیاً، از صفحه ۱۲۷ تا ۱۳۳ .

۲. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۶ .

می باشد؟! من در جواب هر دو سؤال می گویم: «حکم به کفر همه مسلمین

جهان! این پاسخ کوتاه برای این گونه سؤال ها کافی است». (۱)

نامبرده (حسن بن فرحان) سعی می کند که شیخ را از سه اتهام دیگر تبرئه کند،

ولی اتهام اول که آن را با تأکید تمام پذیرفته، اتهام کوچکی نیست، با این که قرآن

صریحاً از متهم ساختن مسلمین و حتی کسانی که در ظاهر ادعای اسلام می کنند

(مادامی که منکر ضروریات اسلام نشده اند) منع می کند (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى

إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتُمْ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (۲)؛ «به کسی که اظهار

اسلام می کند نگوید مسلمان نیستی تا بدین وسیله، سرمایه ناپایدار دنیا را به دست

آورید (و اموال او را به غنیمت گیرید)».

آیا با صراحت این آیه شریفه، جایی برای تکفیر مسلمین، آن هم بر اثر اشتباهات

روشن تکفیر کننده، در مسأله توحید و شرک باقی می ماند.

در جای دیگر می فرماید: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا

وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)(۳)؛ «هر کس فرد مؤمنی را عمداً به

قتل برساند، کیفر او جهنم است، جاودانه در آن می ماند و خدا او را غضب و لعن

می کند و عذاب عظیمی برای او

۱. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۷ .

۲. نساء، آیه ۹۴ .

۳. نساء، آیه ۹۳ .

فراهم ساخته است».

این آیه پشت هر انسان با ایمانی را می لرزاند؛ تهدید به آتش دوزخ، آن هم به

صورت خلود و جاودانگی توأم با قهر و غضب الهی، تعبیری است که درباره هیچ

گناهی از گناهان کبیره - جز قتل نفس - نیامده است.

تعبیر به خلود و جاودانگی عذاب الهی - با توجه به این که این کیفر عظیم

مخصوص افراد بی ایمان است - نشان می دهد که قاتلان مسلمین به یقین بی ایمان

از دنیا می روند، تا راه برای خلود آنها در دوزخ باز شود.

حال فکر کنید چگونه خواهد بود حال کسانی که مؤمنان نمازخوان و روزه گیر و

مؤدّب به تمام آداب اسلامی را به بهانه های واهی به قتل رساندند، زانشان را اسیر

کردند و اموالشان را به غارت بردند. نه یک نفر بلکه صدها و هزاران نفر را اعمّ از

زن و مرد و کودک شیرخوار و پیر و جوان. و نام آن را دین اسلام و توحید محمدی

گذاوردند و خود را اهل نجات می دانند، **نعوذ بالله العظیم!**

و حال آن که مصداق آیه شریفه **(وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ**

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ)(۱)؛ «شیطان اعمال ناروای آنها را در نظرشان تزئین کرد و آنها را

از راه حق باز داشت و لذا هدایت نمی شوند»، هستند.

۱. نمل، آیه ۲۴.

خوشبختانه اخیراً بسیاری از پیروان این مذهب به اشتباه خود پی برده اند و تکفیر

مسلمین را گناهی عظیم می دانند، هر چند از نظر آنها، اهل بدعت باشند و ان

شاءالله این طلیعه مبارکی است برای پیراستن آیین پاک اسلام، از خشونت و ترور و

ارهاب و نمایان ساختن مهر و محبت و عطوفت اسلامی که نمونه های آن را در دو

کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» و «داعیة و لیس نبیاً» و طرفداران این دو کتاب

ملاحظه کردید.

در پایان - به عنوان حسن ختام - به سراغ اعلامیه مهمی می رویم که جمعی از علما

و فقها و محدثان عربستان سعودی از وهابیون معتدل، آن را اخیراً نگاشته و منتشر

ساخته اند :

این اعلامیه در جریده متعددی چاپ شد، ولی ما آن را از کتاب «معجم طبقات

المتکلمین» نقل می کنیم.

* * *

[۱۶۷]

[۱۶۸]

[۱۶۹]

بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی

نخست متن عربی این بیانیه که در مورد محکوم ساختن خشونت های وهابیان

است، تقدیم می گردد:

بیان من هیئۀ کبار العلماء

الحمد لله، و الصلاة و السلام على رسول الله، و على آله و صحبه و من اهتدى بهداه،

أمّا بعد:

فقد درس مجلس هیئۀ کبار العلماء فی دورته التاسعة و الأربعین المنعقدة بالطائف

ابتداء من تاریخ ۱۴۱۹/۴/۲ هـ ، ما یجرى فی کثیر من البلاد الاسلامیة و غیرها

من التكفير و التفجير، و ما ینشأ عنه من سفک الدماء، و تخریب المنشآت و نظراً

الی خطورة هذا الامر، و ما یترتب علیه من إزهاق أرواح بريئة، و إتلاف أموال

معصومة، و إخافة للناس، و زعزعة لأمنهم و استقرارهم، فقد رأى المجلس إصدار

بيان يوضح فيه حكم ذلك نصحاً لله و لعباده، و ابراء للذمة، و إزالة للبس

[١٧٠]

فى المفاهيم لدى مَنْ اشتبه عليه الأمر فى ذلك، فنقول و بالله التوفيق:

أولاً : التكفير حكم شرعى، مردّه الى الله و رسوله، فكما أنّ التحليل و التحريم و

الإيجاب، إلى الله و رسوله، فكذلك التكفير، و ليس كلّ ما وصف بالكفر من قول

أو فعل، يكون كفراً أكبر، مخرجاً عن الملة.

و لما كان مردّ حكم التكفير إلى الله و رسوله لم يَجُزْ أن نُكْفِرَ إلاّ من دلّ الكتاب و

السنة على كفره دلالة واضحة، فلا يكفى فى ذلك مجرد الشبهة و الظن، لما يترتب

على ذلك من الأحكام الخطيرة، و إذا كانت الحدود تُدرأ بالشبهات، مع أن ما

يترتب عليها أقل مما يترتب على التكفير، فالتكفير أولى أن يدرأ بالشبهات؛ و لذلك

حذر النبي (صلى الله عليه وآله) من الحكم بالتكفير على شخص ليس بكافر، فقال :

«أيما امرئ قال لآخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما، ان كان كما قال و إلا رجعت

عليه». و قد يرد في الكتاب و السنة ما يفهم منه أن هذا القول أو العمل أو الاعتقاد

كفر، و لا يكفر من اتصف به، لوجود مانع يمنع من كفره، و هذا الحكم كغيره من

الاحكام التي لا تتم إلا بوجود أسبابها و شروطها، و انتفاء موانعها كما في الإرث،

سببه القرابة - مثلا - و قد لا يرث بها لوجود مانع كاختلاف الدين، و هكذا الكفر

يكره عليه المؤمن فلا يكفر به. و قد ينطق المسلم بكلمة الكفر لغلبة فرح أو غضب

أو نحوهما فلا يكفر بها لعدم القصد، كما في قصة الذي قال : «اللهم أنت عبدى و

أنا ربك» أخطأ من شدة الفرح.

و التسرع في التكفير يترتب عليه أمور خطيرة من استحلال الدم و المال، و منع

التوارث، و فسخ النكاح، و غيرها مما يترتب على الردة، فكيف يسوغ للمؤمن أن

يقدم عليه لأدنى شبهة.

و جملة القول: أن التسرع في التكفير له خطره العظيم؛ لقول الله عز و جل: (قُلْ إِنَّمَا

حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَثَمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا

لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (١)

ثانياً : ما نجم عن هذا الاعتقاد الخاطيء من استباحة الدماء و انتهاك الأعراض، و

سلب الأموال الخاصة و العامة، و تفجير المساكن و المركبات، و تخريب المنشآت،

فهذه الأعمال و أمثالها محرمة شرعاً بإجماع المسلمين؛ لما في ذلك من هتك

لحرمة الأنفس المعصومة، و هتك لحرمة الأموال، و هتك لحرمة الأمن و

الاستقرار، و حياة الناس الآمنين المطمئنين في مساكنهم و معاشهم، و غدوهم و

رواحهم، و هتك للمصالح العامة التي لا غنى للناس في حياتهم عنها.

و قد حفظ الإسلام للمسلمين أموالهم و أعراضهم و أبدانهم و حرم انتهاكها، و شدّد

في ذلك و كان من آخر ما بلغ به النبي (صلى الله عليه وآله) أمته فقال في خطبة حجة

الوداع: «إنّ دماءكم و أموالكم و أعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في

شهركم هذا، في بلدكم هذا». ثم قال (صلى الله عليه وآله) : «ألا هل بلغت؟ اللهم

فاشهد». متفق عليه.

١. أعراف، آيه ٣٣ .

و قال (صلى الله عليه وآله) : « كل المسلم على المسلم حرام دمه و ماله و عرضه».

و قال عليه الصلاة و السلام : « اتقوا الظلم فإن الظلم ظلمات يوم القيامة».

و قد توعد الله سبحانه من قتل نفساً معصومةً بأشدّ الوعيد، فقال سبحانه في حقّ

المؤمن : (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ

وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا). (١)

و قال سبحانه في حقّ الكافر الذى له ذمّة، فى حكم قتل الخطأ: (إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ

كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً) (٢) فاذا كان الكافر الذى له

أمان إذا قتل خطأ، فيه الدية و الكفارة، فكيف إذا قتل عمداً، فان الجريمة تكون

أعظم، و الإثم يكون أكبر. و قد صحّ عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) إنه قال:

«من قتل معاهداً لم يرح رائحة الجنة».

ثالثاً: إنّ المجلس اذ يبين حكم تكفير الناس بغير برهان من كتاب الله و سنّه

رسوله (صلى الله عليه وآله) و خطوره اطلاق ذلك، لما يترتب عليه من شرور و آثام،

فإنّه يعلن للعالم أنّ الإسلام برىء من هذا المعتقد الخاطئ، و أن ما يجرى فى بعض

البلدان من سفك الدماء البريئه، و تفجير للمساكن و المركبات و المرافق العامه و

الخاصه، و تخريب للمنشآت هو عمل إجرامى، و الإسلام برىء منه، و هكذا كلّ

مسلم يؤمن بالله و

١. نساء، آيه ٩٣ .

٢. نساء، آيه ٩٢ .

اليوم الآخر برىء منه، و إنما هو تصرف من صاحب فكر منحرف، و عقيدة ضالة،

فهو يحمل إثمه و جرمه، فلا يحتسب عمله على الإسلام، و لا على المسلمين

المهتدين بهدى الإسلام، المعتصمين بالكتاب و السنة، المستمسكين بحبل الله

المتين، و إنما هو محض إفساد و إجرام تأباه الشريعة و الفطرة، و لهذا جاءت

نصوص الشريعة قاطعة بتحريمه، محذرة من مصاحبة أهله...

رئيس المجلس

عبدالعزیز بن عبد اللہ بن باز

صالح بن محمد اللحیدان عبد اللہ بن عبد الرحمن البسام عبد اللہ بن سلیمان بن تقنیع

عبدالعزیز بن عبد اللہ بن محمد آل الشيخ

محمد بن صالح العثیمی ناصر بن حمد الراشد

عبدالله بن محمد بن ابراهيم آل الشيخ محمد بن عبدالله السبيل محمد بن سليمان

البدرعبدالرحمن بن حمزة المزروقي راشد بن صالح بن خنيد. عبدالله بن

عبدالمحسن التركي عبدالله بن عبدالرحمن الغديان د. عبدالوهاب بن ابراهيم

أبوسليمان محمد بن ابراهيم بن جبير محمد بن زياد آل سليمان د. صالح بن فوزان

الفوزان د. صالح بن عبدالرحمن الأطرمحسن بن جعفر العتمى د. بكر بن عبدالله

ابوزيد

* * *

[١٧٤]

ترجمه بيانيه هيئت علمای بزرگ سعودی

الحمد لله، و الصلاة و السلام على رسول الله، و على آله و صحبه و من اهتدى بهداه،

اما بعد:

هیئت «کبار العلماء» در جلسه چهل و نهم که در طائف از تاریخ ۱۴۱۹/۴/۲

هجری قمری تشکیل شد، حوادثی را که در کشورهای اسلامی و غیر آن، از تکفیر

و انفجارها و امور ناشی از آن، از خونریزی ها و نابود کردن مؤسسات مختلف

اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار داد، و نظر به اهمیت این موضوع و پی آمدهای آن،

اعمّ از کشتن بی گناهان و اتلاف اموال، و ایجاد رعب و وحشت در مردم، و ایجاد

ناامنی و تزلزل و بی ثباتی در جامعه، مجلس تصمیم گرفت حکم این موضوع را

طیّ بیانیه ای به عنوان خیرخواهی الهی بندگان خدا و ادای تکلیف، و رفع هرگونه

اشتباه از کسانی که گرفتار اشتباه در مفاهیم اسلامی شده اند، روشن سازد. به

همین دلیل نکات زیر را یادآور می شود و از خداوند توفیق می طلبد:

۱- تکفیر (کسی را کافر دانستن) یک حکم شرعی است که باید معیارش از سوی

خدا و رسول او تعیین گردد، همان گونه که حلال و حرام و واجب باید از سوی

خدا باشد، همچنین تکفیر، و گفتار و رفتاری که (در کتاب و سنت) گناه کفر بر

آن اطلاق شده به معنی «**کفر اکبر**» که سبب خروج از دین اسلام می شود، نیست.

بنابراین - چون باید حکم به کفر از سوی خدا و رسولش باشد -

[۱۷۰]

جایز نیست کسی را تکفیر کنیم مگر این که دلیل روشنی از کتاب و سنت بر کفر

او گواهی دهد، و گمان و احتمال هرگز کافی نیست، زیرا احکام سنگینی بر این

حکم بار می شود. هنگامی که ما، در مورد حدود معتقدیم طبق قاعده «**الحدود**

تدرء بالشبهات» باید بدون قطع و یقین اقدام نکنیم، مسلماً مسأله «تکفیر» به

خاطر آثار مهمی که دارد از حدود مهم تر است و لذا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همگان را از تکفیر کسی که واقعاً کافر نیست، بر حذر داشت و فرمود: هر کس به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! اگر راست بگوید، طرف مقابل گرفتار عذاب الهی می شود و اگر دروغ بگوید به خودش باز می گردد.

گاه در کتاب و سنت تعبیری دیده می شود که فلان سخن یا عمل یا اعتقاد موجب کفر است، در حالی که موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می گیرد، و این مانند احکام دیگری است که بدون اجتماع اسباب و شرایط و نفی موانع حاصل نمی گردد، مثلاً ارث یکی از احکام الهی است که به سبب خویشاوندی صورت می گیرد ولی گاه موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می گیرد، مانند اختلاف در دین. همچنین گاه کسی را اجبار بر ادای کلمات کفرآمیز می کنند در حالی که سبب کفر او نمی شود (چون مجبور شده است) و نیز گاهی انسان سخن

کفرآمیزی بر اثر شدت خوشحالی یا غضب و مانند آن می گوید (در حالی که از

حالت طبیعی خارج شده) و این موجب کفر او نمی شود چون قصدی ندارد، شبیه

داستان معروفی که کسی از

[۱۷۶]

شدت خوشحالی می گفت «خداوندا تو بنده منی و من پروردگار توأم!».

آثار مهم و خطرناکی بر شتاب در تکفیر مترتب می شود از جمله مباح شمردن خون

و مال آن شخص، و جلوگیری از ارث او و جدایی از همسرش و غیر اینها که از آثار

ارتداد است، بنابراین چگونه جایز است مسلمان به کمترین شبهه ای چنین نسبتی به

کسی بدهد (و این همه مسئولیت را بپذیرد؟).

حاصل این که : شتاب در تکفیر خطرات عظیمی دارد زیرا خداوند متعال

می فرماید : (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ

الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۱)

(طبق این آیه هرگونه کار زشت و ظلم و شرک و نسبت ناروا و سخن بی دلیل

نسبت به خداوند حرام شمرده است).

۲- آنچه از این عقیده باطل (نسبت شرک به مسلمین) حاصل شده، یعنی خون ها را

مباح شمردن و عرض و آبروی مردم را بردن و اموال آنها را غارت کردن و منفجر

ساختن خانه ها و وسایل نقلیه و مراکز اداری و تجاری، این اعمال و مانند آن به

اجماع همه مسلمین حرام و گناه است، زیرا سبب هتک حرمت نفوس و اموال است

و امنیت و آرامش زندگی مردمی را که در خانه ها و مراکز کار صبح و شام

۱. اعراف، آیه ۳۳ .

[۱۷۷]

رفت و آمد دارند از بین می برد، و مصالح عمومی جامعه را که بدون آن نمی توانند

زندگی کنند بر باد می دهد.

این در حالی است که اسلام اموال و اعراض و نفوس مسلمین را محترم شمرده و به

هیچ کس اجازه تجاوز به حریم آنها نمی دهد، و از آخرین اموری که پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) در خطبه حجّه الوداع به همه مسلمانان ابلاغ کرد این بود

که فرمود: خون ها و اموال و اعراض شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام

امروز (روز عید قربان) و احترام این ماه (حرام) و احترام این سرزمین مقدّس (مکه)

؛ سپس (برای تأکید) فرمود: خداوندا گواه باش (من آنچه را باید بگویم) گفتم!

این حدیث مورد اتفاق همه محدثان است.

و نیز فرمود: تمام هستی مسلمان بر مسلمان حرام است، خونش، مالش و ناموس و

عرضش و نیز فرمود: از ظلم پرهیزید که ظلم در قیامت ظلمات است.

و نیز خداوند سبحان کسی را که خون بی گناهی را بریزد به اشد مجازات تهدید

کرده و فرمود: «هر کس فرد با ایمانی را عمداً به قتل برساند، مجازاتش دوزخ است

و برای همیشه در آن خواهد ماند و خداوند او را مورد غضب و لعن خود قرار

خواهد داد و مجازات عظیمی برای او قرار داده است». (۱)

و نیز درباره قتل سهوی کافری که در امان مسلمین زندگی می کند،

[۱۷۸]

فرموده «باید دیه و کفاره بدهید». (۱)

با این حال قتل عمد او چه حکمی خواهد داشت. به یقین جرم او عظیم تر و گناه

آن سنگین تر خواهد بود.

در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است کسی که غیر

مسلمانی را که با مسلمین پیمان دارد به قتل برساند، هرگز بوی بهشت را نخواهد

شنید!

۳- این مجلس با توجه به حکمی که در بالا نسبت به تکفیر مردم بدون دلیل از

کتاب و سنت صادر کرده و اهمیت آن را به سبب آثار شوم و گناهای که بر آن

مرتّب می شود، بیان داشته به تمام مردم جهان اعلام می کند که اسلام از این گونه

عقیده های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون

بی گناهان و منفجر ساختن مساکن و مرکب ها و مراکز عمومی و خصوصی و

تخریب کارگاه ها و مانند آن صورت می گیرد، عملی جنایت کارانه می داند که

اسلام از آن بیزار است. همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از

این اعمال بیزار می باشد، و این کارها تنها کار کسانی است که دارای افکار

منحرف و گمراهند و گناه و جرم آن به گردن آنهاست و هرگز نباید به حساب

اسلام و مسلمانانی که به هدایت اسلام هدایت شده اند و متمسک به کتاب و سنت

و پیرو قرآن مجیدند، گذارد. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت

اسلام و فطرت پاک

۱. برگرفته از آیه ۹۲ سوره نساء .

[۱۷۹]

انسانی آنها را نمی پذیرد.

لذا روایات اسلامی به طور قاطعانه آن را تحریم کرده، و از همنشینی با این گونه

افراد بازداشته است...»

سپس این بیانیّه با آیات و روایاتی که نشان می دهد اسلام دین محبت و دوستی و

تعاون در نیکی و تقوی و گفتگوی منطقی و حکیمانه و پرهیز از هرگونه خشونت

و پرخاشگری است، پایان داده شده است. (۱)

* * *

تحلیل کوتاهی در مورد این بیانیه

این بیانیه که به امضای برترین مقام مذهبی وهابیت عربستان در عصر خودش یعنی

«عبدالعزیز بن عبدالله بن باز» و ۲۰ نفر از علمای طراز اول آنان رسیده و کمی قبل

از فوت آن عالم معروف مذهبی وهابی تهیه شده، حاوی نکات مهمی است که به

بعضی از آن ذیلا اشاره می شود:

۱- گرچه سزاوار بود این بیانیه پیش از آن همه خونریزی و هتک نفوس و اموال و

اعراض منتشر می شد، و بی شباهت به نوشداروی بعد از مرگ سهراب نیست، ولی

با توجه به این که ضرر را از هر جا

۱. این بیانیه در بسیاری از جراید و مطبوعات عربستان سعودی انتشار یافت و ما

آن را از کتاب معجم طبقات المتکلمین، جلد ۴، صفحه ۱۰۰ نقل کردیم.

[۱۸۰]

جلوگیری کنند سود و منفعت است، جای تقدیر و تشکر فراوان دارد که در برابر

گروه تندروان که مدعی پیروی از دستورات شارع هستند، اتمام حجت بسیار قوی

و گویا شده است و روشن ساخته اند آنها که پیرو این بیانیه نیستند، پیروان هوی و

هوس های خویشتن می باشند نه دستورات اسلامی و در یک کلمه **اسلام از این**

کارها بیزار است.

۲- این بیانیه عملاً راه را برای نقد افکار و عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب گشوده

که حتی وهابیان می توانند با حفظ احترام او، افکارش را نقد کنند و به جمع بندی

معتدل تری در آیین و هابیت برسند که بتوانند با سایر مسلمین جهان تعامل خوبی داشته باشند.

۳- این بیانیه که با تعبیراتی حساب شده همراه است به تندروان وهابی اعلام می کند که دوران تکفیر مسلمین گذشته است، و نباید و نمی توان هر کس را که موافق افکار آنها نیست، متهم به کفر کرد و جان و مال و عرض او را بر باد داد، و این کار ممکن است سبب کفر عامل آن گردد.

۴- این بیانیه خدمت خوبی به جهان اسلام می کند و چهره کریه خشونت باری را که این گروه، از اسلام، در برابر جهانیان ترسیم کرده اند تا حدّ زیادی اصلاح می کند و نشان می دهد مسلمانان واقعی از این کارها بیزارند، گرچه برچیدن آثار منفی آن اعمال خشونت بار که سالیان دراز انجام شده به این آسانی ممکن نیست،

به خصوص این که بهانه خوبی به دست ارباب کلیسا و صهیونیست ها داده، که آن

را

[۱۸۱]

چهره واقعی اسلام معرفی کنند و جهانیان را از آن بترسانند، پناه بر خدا از زیان های

جاهلان، امیدواریم خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید و از دام شیطان

برهاند.

* * *

[۱۸۲]

[۱۸۳]

توصیه دوستانه به علمای حجاز

ما به همه علمای وهّابی که راه اعتدال را می پویند، خاضعانه و دوستانه توصیه می کنیم: فرصت خوبی را که در این شرایط تاریخی برای بازنگری در اصول وهّابیت فراهم شده است، از دست ندهند و شکاف عظیمی را که میان آنها و سایر مسلمین جهان پیدا شده است و دشمن از آن بهره گیری می کند، با هوشیاری پر کنند.

ما امور زیر را دوستانه به آنان پیشنهاد می کنیم:

۱- متهم ساختن مسلمین را به شرک و کفر به خاطر مسائلی که حداکثر، مسائل

اجتهادی محسوب می شود، محکوم کنند، و دستور شریف قرآنی (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ

أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) را به همه پیروان خود توصیه نمایند.

۲- هرگونه خشونت مذهبی که سبب ترورهای وحشتناک در عراق و پاکستان

و افغانستان و حتی عربستان و سایر نقاط شده است، به شدت محکوم کنند.

[۱۸۴]

همان خشونت هایی که علاوه بر ویرانی های عظیم، خون مسلمانان بی گناه را

اعمّ از زن و مرد و کودک و پیر و جوان و سنی و شیعه، بر خاک می ریزد و آیین پر

افتخار اسلام را که به یقین دین آینده تمام جهان است، بدنام می کند، و بهترین

ابزار تبلیغاتی را بر ضد اسلام و مسلمین در اختیار دشمنان اسلام قرار می دهد،

وتمام زحماتی را که اندیشمندان اسلامی و مبلغان و نویسندگان آگاه اسلامی در راه

نشر اسلام کشیده اند بر باد می دهد، آری همه این ها را محکوم کرده و مصداق

هلاک «حرث» و «نسل» که در قرآن آمده است، بشمارند.

۳- راه گفتگوی منطقی و دوستانه را بر اساس احترام متقابل، و دور از هر گونه

اهانت و تهمت به شرک و جهل، میان خود و سایر دانشمندان اسلام بگشایند و در

مسائل مورد اختلاف به بحث بنشینند و به مصداق (يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)

آن چه را صحیح تشخیص دادند، پذیرا شوند.

۴- مرزهای فکری و جغرافیایی خود را به روی کتب علمی و منطقی سایر مذاهب

اسلامی بگشایند، و احساس خطری برخورد در این کار نداشته باشند، و با

حوزه های علمی کشورهای اسلامی مبادله طلاب و دانشجو کنند.

۵- دیوارهای بی اعتمادی و سوء ظن و بدبینی را میان خود و سایر مسلمین از میان

بردارند و به حوزه های علمیّه یکدیگر رفت و آمد

[۱۸۵]

کنند و برای شرکت در همایش ها برای مسائل مختلف اسلامی در هر جای دنیای

اسلام اعلام آمادگی کنند.

۶- دوستان خود را از مطلق نگری، یعنی اجتهادهای خود را در اصول و فروع،

حقیقت اسلام دانستن و غیر آن را کفر و ضلالت و بدعت شمردن، بر حذر دارند، و

به پیام آیه شریفه (وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) گوش فرا دهند.

هر گاه این اصول شش گانه به کار بسته شود، امید می رود که وحدت میان

صفوف مسلمین تقویت شود و اعتصام بحبل الله کامل شده و (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ

كُلِّهِ) حاصل گردد.

به امید آن روز، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ يَا

محرم الحرام ۱۴۲۶

ناصر مکارم شیرازی

[۱۸۶]

فهرست منابع

۱ - قرآن کریم.

۲ - نهج البلاغه.

۳ - پایان عمر مار کسپسم، ناصر مکارم شیرازی.

۴ - میزان الحکمة، محمدی ری شهری.

۵ - شرح کشف الشبهات عثمین، محمد بن صالح عثمین.

۶ - خصال صدوق، شیخ صدوق.

۷ - سفینه البحار، شیخ عباس قمی.

۸ - صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری.

۹ - دائرة المعارف کویتی.

۱۰ - کنز العمال، علی متقی هندی.

١١ - غنائم الأيَّام، ميرزا ابوالقاسم قمى.

١٢ - البحر الرائق، ابن نجيم مصرى.

١٣ - الغدير، علامه امينى.

١٤ - سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى.

١٥ - الصحيح من السيرة، سيد جعفر مرتضى.

١٦ - الدرعية، سيد مرتضى.

١٧ - فصل نامه مكتب اسلام.

١٨ - مفردات راغب، راغب اصفهانى.

١٩ - شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد.

۲۰ - بحار الانوار، علامہ مجلسی.

۲۱ - تنزیہ الاعتقاد، صنعانی.

۲۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت.

۲۳ - مسند احمد، احمد بن حنبل.

۲۴ - مستدرک الوسائل، میرزا حسین

[۱۸۲]

نوری.

۲۵ - سنن کبری، احمد بن حسین بیہقی.

۲۶ - سنن ابن ماجہ، محمد بن یزید قزوینی.

٢٧ - معجم طبراني، سليمان بن احمد طبراني.

٢٨ - مفاهيم يجب أن تصحح، يوسف بن علوى مالكي.

٢٩ - داعية و ليس نبياً، شيخ حسن بن فرحان مالكي.

٣٠ - الدرر السنية، عبدالرحمان بن محمد حلي.

٣١ - تاريخ طبري، محمد بن جرير طبري.

٣٢ - الكامل في التاريخ، ابن اثير.

٣٣ - عقد الفريد، احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسي.

٣٤ - دعوى المناوئين، شيخ احمد زيني دحلان.

٣٥ - معجم طبقات المتكلمين، جعفر سبحاني.

والسلام./